دورهٔ علوم و معارف اسلام
۳

هُوَ العَلیم

جلد هفتم

از قسمت

معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

بسم الله الرحمن الرحيم

دورهٔ علوم و معارف اسلام
۳

هُوَ العَلیم

معادشناسی

جلد هفتم

تألیف

حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیّة

حسینی طهرانی، سیّد محمّد حسین، ۱۳۴۵ـ۱۴۱۶ق.
معاد شناسی / تألیف سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی. ـ مشهد: علّامهٔ طباطبائی، ۱۴۱۷ـ۱۴۲۳ق.
۱۰ج. ـ(دورهٔ علوم و معارف اسلام؛ ۳)
طبع اوّل :انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ـ۱۴۰۷ق.
این مجموعه شامل مباحثی است دربارهٔ مرگ در ج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ در ج ۲ و ۳، قیامت در ج ٤ و ٥ و ۲، نفخ صور در ج ٤، معاد جسمانی و حشر در ج ٦، نامهٔ عمل در ج ٦ و ۷، شهادت در ج ۷، صراط و میزان و حساب در ج ۸، شفاعت در ج ۹، أعراف و بهشت و جهنّم و خلود در ج ۱۰.
کتابنامه بصورت زیر نویس.
۱. معاد. ۲. مرگ ـ جنبه‌های قرآنی. ۳. برزخ. ٤. رستاخیز. ٥. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.
BP۲۲۲ ۲۹۷/٤٤

شابک X ـ ۳۷ ـ ٦٥۳۳ ـ ۹٦٤ (جلد ۷) ISBN 964 - 6533 - 37 - X (VOL . 7)
شابک (با جلد زرکوب) ٦ ـ ۰۸ ـ ٦٥۳۳ ـ ۹٦٤ (دورهٔ ۱۰ جلدی)
ISBN SET 964 - 6533 - 08 - 6 (10 VOL . SET)

دورهٔ علوم و معارف إسلام (۳)
معاد شناسی جلد هفتم
تألیف: حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی قدس سره
طبع پنجم: ماه رمضان المبارك ۱٤۲٥ هجری قمری
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ: چاپخانهٔ دانشگاه مشهد
ناشر: انتشارات علّامهٔ طباطبائی، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳٥٥۹ـ ۹۱۳۷٥
تلفن: ۸٥٤۳٦۸٤ـ ۰٥۱۱

این کتاب تحت إشراف «مؤسّسهٔ ترجمه و نشر دورهٔ علوم و معارف إسلام» از تألیفات حضرت علّامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینیّ طهرانیّ بطبع رسیده و کلّیّهٔ حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسّسه می باشد.

فهرست

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
مجلس چهل و دوم: نامهٔ عمل و وصول آن ازراست یا چپ از صفحهٔ ۱۳ تا ۴۱	
شامل مطالب:	
رسیدن نامهٔ عمل ازطرف راست وچپ	۱۳
معنای رسیدن نامهٔ عمل ازسمت راست وچپ	۱۷
نامهٔ بهشتی‌ها ازجانب سعادت داده می‌شود	۲۰
در تفسیر آیهٔ: فمن اوتی کتابه بیمینه	۲۳
درقیامت أهل سعادت دارای نورند	۲۴
در تفسیرآیهٔ: ما أغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه	۲۷
کیفیت وجوه امام ومأموم دوزخیان	۲۹
حقیقت امام مبین وکتاب تکوین	۳۲
دو روایت وارده درکیفیت علم امام	۳۶
حقیقت مقام ولایت وامام وکتاب تکوین	۳۹
مجلس چهل سوم: امام‌مبین وکتاب‌تکوین ونسخهٔ نامهٔعمل از صفحهٔ ۴۵ تا ۸۶	
شامل مطالب:	
کتاب تکوین و برداشتن نسخه از روی آن	۴۶
خداوند ولایت دارد نه امامت	۴۹
دعوت به امام غیر ازدعوت به‌سوی کتاب است	۵۱

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
مقربان ومخلصان نامهٔ عمل ندارند	۵۳
مخلصین نامهٔ عمل ندارند	۵۵
بعضی ازحالات مخلصین درفناء	۵۸
مخلصین ومقربین مدهوش‌ذات حقند	۶۱
حالات فقر وفنای مخلصین ومقربین	۶۵
اشقیائی که به‌آنها نامهٔ عمل داده نمی‌شود	۶۹
موارد حبط عمل وعدم اقامهٔ نامهٔ عمل	۷۱
احکام مرتد وکسانیکه عملشان حبط می‌شود	۷۲
نتیجهٔ تکذیب آیات خدا، حبط اعمال است	۷۵
ازموارد حبط، بلندکردن صدا دربرابر رسول‌الله است	۸۲
نتیجهٔ اعمال ملازم نفس است ونامهٔ عمل عین عمل است	۸۵
مجلس چهل وچهارم: گواهی براعمال‌وگواهان وشرائط آنها	ازصفحهٔ۸۹تا۱۱۸
شامل مطالب:	
شهادت بدمعنای حضور است ودو مرحله دارد	۹۰
شرائط تحمل شهادت برای اداء آن	۹۲
گواهان براعمال ازنیت‌ها خبر دارند	۹۴
شاهدان باید گواهی بدراستی دهند	۹۹
عمل به معلومات در راه خدا موجب روشنائی دل می‌شود	۱۰۱
امامان باطل قدرت برشهادت ندارند	۱۰۴
مؤمنان حقیقی براعمال انسان وقوف دارند	۱۰۷
دل‌های اولیای خدا پیوسته بیدار است	۱۰۹
شهادت رسول‌الله ومؤمنین شهادت خداست	۱۱۲
داستان حاج عبدالزهرا گرعاوی	۱۱۷
مجلس چهل وپنجم: شرط شهادت،احاطهٔعلمیه برپنهانیهاست	ازصفحهٔ۱۲۳تا۱۵۱

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
شامل مطالب:	
درتفسیر آیهٔ: ویوم نبعث من کل امة بشهید	۱۲۳
درآیهٔ شریفه: وکذلك جعلناکم امة وسطاً	۱۲۵
در خطابات عامه که ملاك خاص دارند	۱۲۷
درتفسیر آیهٔ شریفه: هو اجتباکم	۱۳۲
مفاد دعای حضرت ابراهیم دربارهٔ ذریه‌اش	۱۳۳
دعای حضرت ابراهیم دربارهٔ اسلام ذریه‌اش	۱۳۶
برگزیدگی ذریهٔ ابراهیم برای شهادت براعمال مردم است	۱۴۰
ائمه علیهم‌السلام شاهدان قیامت هستند	۱۴۲
رسول خدا گواه برپیامبران وپیامبران گواهان برامت‌های‌خود هستند	۱۴۴
شهادت رسول‌الله وامامان به‌اختلاف مراتب	۱۴۹
مجلس چهل وششم: شهادت‌ملائکه برانسان در روز قیامت	ازصفحهٔ۱۵۵تا ۱۸۲
شامل مطالب:	
در تفسیر آیهٔ: وکنا علیکم شهوداً اذتفیضون فیه	۱۵۵
اصناف مختلف فرشتگان شهادت	۱۵۸
اختلاف ملائکهٔ شهادت برحسب اختلاف درجهٔ بندگان است	۱۶۰
اختلاف توبهٔ افراد بشر برحسب اختلاف درجهٔ گناه	۱۶۲
ملائکه روز وملائکه شب	۱۶۶
شهادت فرشتگان عین شهادت خداست	۱۶۹
عالم تکوین بیدار است ومراقب وحفیظ است	۱۷۱
اشعار شیخ بهاء الدین عاملی دربارهٔ ابتهال به‌خدا	۱۷۳
ملاقات صبیهٔ آیة‌الله اراکی باامام زمان	۱۷۵
عواقب وخیم غفلت ازنامهٔ عمل	۱۷۹
مجلس چهل وهفتم: شهادت أعضاء وجوارح درقیامت	از صفحهٔ ۱۸۵ تا ۲۲۲

فهرست مطالب و موضوعات

عنوان	صفحه
شامل مطالب:	
علت بسته شدن دهان وسخن گفتن دست‌ها درقیامت	۱۸۶
حقیقت معنای تکلم، ابراز مافی‌الضمیر است	۱۸۸
کیفیت تکلم دست‌ها وشهادت پاها در روز قیامت	۱۹۲
شهادت گوش وچشمان وپوست‌های بدن در روز قیامت	۱۹۴
شهادت اعضاء وجوارح اختصاص به‌دشمنان خدا دارد	۱۹۶
اعضاء وجوارح دارای حیات وشعور هستند	۱۹۹
تمام موجودات دارای حیات وعلم و قدرت می‌باشند	۲۰۳
علم انسان به‌حقایق موجودات اندك است	۲۰۷
داستان حاج شیخ اسمعیل جاپلقی در راه مشهد	۲۱۰
به‌حقایق واسرار جز علام‌الغیوب کسی مطلع نیست	۲۱۴
شهادت اعضاء وجوارح برای دوزخیان است	۲۱۹
مجلس چهل و هشتم: شهادت زمان و مکان در قیامت	از صفحهٔ ۲۲۵ تا ۲۵۹
شامل مطالب:	
جمادات در قیامت شعور دارند وشهادت می‌دهند	۲۲۶
زمان ومکان بیدارند وبافهم وشعور	۲۲۸
روایات وارده در شهادت زمان ومکان	۲۳۳
نتیجهٔ توبه واثرآن درشهادت اعمال	۲۳۷
گفتگوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام باچاه در خارج کوفه	۲۴۰
راز گفتن جابربن یزید جعفی باخاك	۲۴۴
حجرالاسود دارای شعور وادراك است	۲۴۶
شهادت حجرالاسود برامامت حضرت سجاد علیه‌السلام	۲۴۸
گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عمر دربارهٔ حیات حجرالاسود	۲۵۰
اختلاف مساجد درفضیلت ناشی ازاختلاف نورآنهاست	۲۵۴

فهرست مطالب وموضوعات

عنوان	صفحه
نورانیت زمان ومکان تابع نورانیت اهل آنهاست	۲۵۷
مجلس چهل و نهم: شهادت قرآن واعمال در قیامت	ازصفحهٔ ۲۶۳ تا ۲۹۱
شامل مطالب:	
کیفیت شهادت زمین ازوقایع خود در قیامت	۲۶۴
در تفسیر آیهٔ: یومئذ تحدث أخبارها	۲۶۶
معنای وحی خدا برزمین درادای شهادت	۲۶۸
شهادت نمازها وروزه‌ها در روز قیامت	۲۷۲
روایت وارده در«کافی» دربارهٔ تکلم قرآن در قیامت	۲۷۵
عبور قرآن ازصفوف آفریدگان در روز قیامت	۲۷۷
چهرهٔ ملکوتی قرآن دراثر عمل‌ننمودن به‌آن، رنجور است	۲۷۹
پاداش خاص عاملان به‌قرآن در روز قیامت	۲۸۰
قرآن یگانه کتاب راستین هدایت بشر است	۲۸۵
شکایت قرآن ازمردم در روز قیامت	۲۸۸
مجلس پنجاهم: معنای شهادت قرآن وبقیه اعمال در قیامت	ازصفحهٔ ۲۹۵ تا ۳۲۲
شامل مطالب:	
مواهب خاصهٔ خدا نسبت به‌عاملین به قرآن	۲۹۶
واقعیت تکلم قرآن وسایر اعمال درقیامت	۲۹۸
مؤمن به‌هراندازه که به‌قرآن عمل کند به‌همان‌اندازه، قرآن‌می‌شود	۳۰۰
امیرالمؤمنین علیه‌السلام یگانه وجود واقعی قرآن است	۳۰۳
درحقیقت معنای ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۳۰۶
حقیقت مقام ومنزلت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۳۰۷
شهادت قرآن برای آموزندگان مختلف قرآن	۳۱۴
روایت شگفت‌انگیز حضرت سجاد علیه‌السلام دربارهٔ‌شناختن‌مربی‌مردم	۳۱۷
اصناف مختلف مردم مدعیان تربیت وعلامت شناخت ولی خدا	۳۱۹

هو العلیم

دورهٔ

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد هفتم

از قسمت

معاد شناسی

لأقلّ خدمة العلم والدّین
سیّد محمّد حسین حسینیّ طهرانیّ
عفی الله عن جرائمه

مجلس چهل و دوّم

نامهٔ عمل و وصول آن از راست یا چپ

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(مجلس چهل و دوم)

الحمدلله ربّ العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ. (آیهٔ ۱۲ از سورهٔ ۳۶ یس)

«به تحقیق که ما حقّاً خودمان مردگان را زنده می کنیم؛ و می‌نویسیم آنچه‌را که آنها از پیش فرستاده‌اند؛ و آثار آنان‌را؛ و هر چیز را در امام مبین شمارش می‌نمائیم.»

یعنی علاوه بر احیاء مردگان، اعمال و آثار آنان نیز مورد نظر ماست و هر چیزی که نام شیئیّت بر آن بتوان نهاد، و آن‌را چیز گفت، ما در امام‌مبین احصاء می کنیم و شمارش و خصوصیّات عددی و کیفی و کمّی آن نیز محفوظ است.

آیاتی در قرآن مجید داریم که دلالت دارد بر آنکه بعضی از افراد، نامهٔ عملشان از سمت راست؛ و دسته‌ای نامهٔ عملشان از سمت

چپ می‌باشد.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لاَ تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُا كِتَابِيَهْ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيَه * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الأَيَّامِ الْخَالِيَة * وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَه * وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ * يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ * مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ (آیهٔ ۲۹ تا ۱۸ ازسورهٔ ۶۹ الحاقه)

چون یکی ازمقامات عالم قیامت عالم عَرْض است انسان‌را به پیشگاه خداوند عزّوجلّ عرضه می‌دارند؛ آن روزی است که‌جملگی شما عرضه داشته می‌شوید و هیچ عملی وکاری از اسرار وپنهانی‌های شماپنهان نخواهد ماند؛ امّا آن کسی که به‌سبب راست او نامهٔ عملش داده شود، آنقدر مبتهج و خوشحال است، که پیوسته‌صدا می‌زند: ای مردم‌بیائید جمع شوید، ونامهٔ‌عمل مرا بخوانید! من به‌چنین روزحساب وجزائی اعتقاد و ایمان داشتم ! چنین کسی پیوسته در عیش وزندگی دل پسند وخوشایند متنعّم است ودربهشت‌های عالی مرتبه ورفیع الدّرجه زیست می کند: آن بهشت هائی که میوه هایش نزدیك و در دسترس است؛ وبه‌آنان چنین خطاب می‌شود که: بخورید و بیاشامید گوارا باد برشما این نعمت‌های خداوندی که به شما در مقابل آن اعمالی که در دنیا انجام دادید و سابقاً برای ما فرستادید ارزانی

داشته است.»

درایّامی که گذشت وسپری شد؛ در آن ایّامی که متمرّدین ومنکرین چنان می‌پنداشتند که تو پُر است ولی خالی شد؛ از همهٔ محتویات خالی‌شد؛ از شما واز همهٔ آنان خالی‌شد وآن ایّام ظرفی بود برای تربیت وتکامل شما! آن ایّام شماراخالی کرد وبه چنین‌مقام وموقفی فرستاد. گوارا باد برشما که بیدار بودید! ودرآن زمان بدان زمان و زمانه ، بدان ظرف و مظروف دل نبستید ! و خود را برای کوچ کردن وبار سفر بستن به این منزلگاه تو پُر و پر محتوی آماده نمودید!

وامّا آن کسی که نامهٔ عملش به سبب چپ به او داده شود با نهایت شرمساری وسرافکندگی وذلّت می گوید: ایکاش نامهٔ عمل‌من به من داده نشده بود؛ ایکاش من از حساب وکتاب خود اطّلاع پیدا نمی کردم و از سرگذشت خود چیزی نمی‌فهمیدم ؛ ایکاش حکم خدا می‌رسید، ونابودی ونیستی مرا درکام خود فرومی‌بُرد؛ واثری از من باقی نمی گذاشت؛ ومن‌خودرا درچنین مقام وموقفی نمی‌دیدم.

ای داد که مالی‌را که جمع کردم و اندوختم به کار من نیامد؛ و دستی از من نگرفت ؛ و مرا بی‌نیاز ننمود قدرت و سلطنت من نیز تباه شد ؛ و توانائی و اقتدار من دستخوش نابودی و هلاکت قرار گرفت.

به چنین افراد متمرد وسرکش که مال وقدرت‌را وسیله تباهی قراردادند وازراه عدالت‌تجاوز کردند وبه‌حقوق‌ضعفاء وفقراء تعدّی

نمودند، از طرف فرشتگان عوالم عالیه و ارواح قدسیّه به فرشتگان مأمورعذاب خطاب می‌شود: بگیرید اوراودرغل‌وزنجیر درآورید و سپس اورا درآتش دوزخ‌وجهنّم آتش‌زنید وبسوزانید و پس ازآن به‌زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است اورا درسلسله بکشید!

به علّت آنکه اوچنین کسی بود که به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد؛ وبراطعام فقراء ومساکین کوشا وساعی نبود؛ وبدین‌جهت درامروز هیچ یار ویاور غمگساری برای او نیست وغذائی جز چرك و خون که طعام دوزخیان است ندارد ؛ آن طعام و غـذائی که جز خوراك دوزخیان و گناهکاران غذای کسی دیگر نیست ؛ هیچکس ازآن نمی‌خورد.

آن کسانی که در دنیا امور خودرا گذرانده‌ند به عصیان وخطا سرمایه‌های وجودی خودرا از دست دادند برَمسند غـرور و استکبار تکیه زدند؛ وایمان به‌خداوند عظیم‌نیاوردند؛ ودربرابرفرامین‌وقوانین حضرت او سَرِ تسلیم فرود نیاوردند؛ و بدین جهت دست به تعـدّی وتجاوز گشودند؛ وحقوق ضعیفان ومستمندان‌را تاراج کردند؛ وفقرا وبیچارگان ومحـرومان‌را درسرسفرهٔ خـود ننشاندند؛ و برای حفظ وحراست ومراقبت‌امورمادّی ومعنوی‌آنان‌اهتمام نکردند؛ باید امروز ازاین‌طعام ازغِسْلِینْ که چرك‌وخون عـفِـن‌وغذای تبهکاران ومنغمران درشهوت وغضب است بخورند.

آن کسانی که ایمان نمی‌آورند وعمل فاسد انجـام می‌دهند از دونقطهٔ نظر: هم ازجهت باطن که قلبشان خراب است وهم از جهت ظاهـر که فقدان عـدالت در بین مـردم ضعیف و مستضعف است ،

گرفتارند.

از بین بردن حقّ محرومان وتعدّی به فقیران ومسکینان و از زندگانی مترفّهانه بهره مند شدن درمقابل دیدگان آنها ، همان بهره مند شدن ازچرك و خون است که در آخرت به صورت غِسْلِینْ ظهور پیدا می کند.

باری دراین آیات مبارکات مردم‌را به‌دودسته تقسیم کرده است یك دسته افرادی هستند که نامهٔ عمل به وسیلهٔ طرف راست ، و دستهٔ دیگر افرادی هستند که نامه ازجانب چپ به‌آنان داده می‌شود.

حال باید دید معنای یمین وشمال ، راست وچپ چیست؟

یمین وشِمال‌را در لغت به‌دو طرف انسان که قویّ و ضعیف هستند می گویند یابه دودست که درجانب قوّت و جانب ضعف قرار دارد؛ ویا به‌طرف سعادت ونیکبختی وطرف شقاوت وبدبختی اطلاق می کنند.

ولی دراین آیات مسلّماًمراد ازیمین‌وشمال همان ناحیهٔ سعادت وکامیابی ، وناحیه شقاوت وخسران ومحرومیّت است؛ وچون در لغت عرب به‌راست ویمین، تَفَأّل به امورخیرات و مبرّات و سعادت و عافیت ورحمت می‌زنند وراست را به فال نیك می گیرند؛ وبه چپ وشِمال تَشَأّم به امور کدورت آمیز و نکبت بار وذلّت‌آور می‌زنند وچپ‌را به‌فال بد می گیرند، بنابراین یمین وشِمال کنایه ازدو ناحیهٔ سعادت وشقاوت استعمال شده است؛ یعنی نامهٔ عمل از ناحیهٔ سعادت ورحمت وعافیت وسلامت، ویاازناحیه شقاوت ونکبت ومذلّت به

آنها می‌رسد.

بسیاری ازمحدّثین واهل تفسیر، یمین وشِمال‌را دراین آیات به‌معنای دست راست ودست چپ گرفته‌اند و گفته‌اند که: مراد اینست که نامهٔ عمل به‌دست راست بهشتیان و به دست چپ دوزخیان داده می‌شود؛ واین‌معنی ازچند جهت درست نیست؛ زیرا:

اوّلاً همانطوری که طیّ مباحث و فصول سابقه روشن شد، نامهٔ عمل یك کاغذ ودفترچه‌ای نیست که به‌دست انسان بدهند؛ ویایك طومار نوشتهٔ پیچیده شده‌ای نیست که قابل باشد انسان آنرا به دست گیرد.

نامهٔ عمل حقائق اعمالیست که انسان در دنیا انجام داده است؛ ورسیدن به‌نامهٔ عمل عبارتست ازسیطرهٔ روحیهٔ انسان بعدازفناء فی‌الله به بقاء بالله، درحالت بقاء آن سیطره واحاطه‌ای که برعالم کثرت پیدا می کند وتمام‌موجودیّت خودرا دردنیاباتمام اخلاق وملکات واخلاق وکرداری که ظاهراً و باطناً به‌جا می‌آورده است برتمام آنها مسلّط میشودومُسیطرومهیمن‌میگردد؛وجملهٔ آنهادربرابراومحسوس‌وملموس وممسوس‌ومشهودمی گردند؛بلکه‌اصولاً خودراوجدان‌می کندومی‌یابد که‌دارداین کارهارا انجام‌می‌دهد؛بنابراین نامهٔ‌عمل‌اصلاً بدست‌نمی‌رسد؛ رسیدن‌نامهٔ عمل‌همانطور که‌آیات قرآن‌بیان دارد: لِيُوَفِّيَنَّهُمْ أَعْمالَهُمْ بطورکامل‌وشامل‌به‌هرنفسی‌ازنفوس‌اعمالی‌را که‌دردنیا انجام داده‌باتمام خصوصیّات‌واردکردن‌وخوراندن‌واشباع کردن‌است؛یعنی‌به‌هرنفسی عملی‌را که‌انجام‌داده‌است به‌نحوکامل‌می‌رسد واز آن عمل‌سیروسیراب

می‌شود؛ وخودش‌را،واجدِ آن کردار می‌یابد.

پس این اصلاً ربطی به‌دست‌ندارد؛اعمالی که‌انسان‌انجام‌داده ،در دنیاچشم‌بوده است؛ عمل‌چشم‌رابه‌دست نمی‌دهند؛ عمل گوش‌وزبان‌را به دست نمی‌دهند، عمل پارا به‌دست نمی‌دهند.

ثانیاً آیهٔ می‌فرماید: وَ أمَّا مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ‌بِیَمِینِهِ «باءْ» باءِ سببیّت است یعنی نامهٔ عمل به‌سبب جانب راست به او داده شد؛ نمی‌فرماید: وَ أمَّا مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ لِیَمِینِهِ اگربا«لام» آورده‌می‌شد معنایش این‌بود که نامهٔ عمل‌را در دست راستش می گذاشتند.

باءِ سببیّت برای توسّط وتوسیط است ؛ یعنی آن کسانی که نامهٔ عمل به‌وسیله وبه توسّط وبه‌سبب طرف راست که کنایه ازهمان ناحیهٔ سعادت است به‌آنها می‌رسد؛ وآن کسانی که نامهٔ عمل به وسیله وبه توسّط وبه‌سبب جانب چپ که اشاره به‌همان ناحیهٔ شقاوت است به آنهـا می‌رسد؛ نه به دست راست و نه به دست‌چپ .

ثالثاً اینکه دربعضی از آیات قرآن به جای وَ مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ. جملهٔ وَ أمَّا مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ بِهِ وَرَاءَ ظَهْرِهِ وارد شده است واین آیات درسورهٔ انشقاق ۸۴ است آیهٔ ۷ تاآیهٔ ۱۲.

فَأمَّامَنْ أوتِیَ‌کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَاباً یَسِیراً
وَ یَنْقَلِبُ إلی اهْلِهِ مَسْرُوراً وَ أمَّا مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاءَ
ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً وَ یَصْلَی سَعِیراً.

«وامّا آن کسی که نامهٔ عمل ازناحیهٔ راست بـه‌او داده شود ،

یك حساب آسانی ازاو می کنند ؛ و با حالت خوشی و خرّمی برمی گردد ونزد اهل وعیال خود می‌رود؛ وامّا آن کسی که نامهٔعمل ازپشت‌سرش به‌او داده شود، صدای خودرا به‌فغان و واویلا وواثبورا بلند می کند؛ ودرسعیر وآتش می‌سوزد.»

این آیات ازنقطهٔ نظر مضمون و مفاد مشابه همان آیاتی است که ازسورهٔالحاقّه بیان کردیم؛ منتهی دراینجا به‌جای وَ أمَّا مَنْ أوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ جملهٔ وَأمَّا مَنْأوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ذکر شده‌است.

درآنجا لفظ بِشِمَالِهِ درمقابل لفظ بِیَمِینِهِ بود در اینجا مِنْوَرَاءِ ظَهْرِهِ دربرابر لفظ بِیَمِینِهِ قرار گرفته است و بنابراین معنای بِشِمَالِهِ همان مِنْ وَرَاءِ ظِهْرِهِ خواهد بود یعنی‌نامه را ازجهت پشت‌سرمی‌دهند نه آنکه به‌دست چپش بگذارند.

یعنی ازناحیهٔ عقب وپشت که کنایه ازهمان شقاء وبدبختی‌است داده می‌شود؛ واین بعینه همان‌معنای‌بشماله‌خواهدبود که آن‌نیزمفادش ناحیهٔ شقاوت ومذلّت است.

ازطرف دیگر داریم که در روز قیامت افرادی که دردنیا دنبال هر کسی رفتند، وازاو پیروی نمودند ، و هر کسی را امام وپیشوا و مقتدای خود قرار دادند؛ خواه ازپیشوایان عدل بوده باشند وخواه‌از پیشوایان ظلم؛ این افراد با امامان‌خود محشور می‌شوند؛ این‌رعایا و افراد رعیّت باپیشوایان خود محشور وبه آنها ملحق می گردند؛ اگر آن أئمّه بهشتی هستند باآنها به‌بهشت می‌روند؛ واگرجهنّمی باشند باآنها به‌جهنّم می‌روند .

انشاءالله تعالی ما دربحث شفاعتی که درپیش داریم دراین خصوص مفصّل بحث خواهیم نمود؛ وکیفیّت لحوق را به رؤسا و پیشوایان درروز قیامت وورودشان را دربهشت وجهنّم از آیات‌قرآن بیان می‌نمائیم؛ وروایاتی که‌در آن مبحث‌وارد شده است‌بسیارشنیدنی وحاوی یك‌دنیا معارف می‌باشد؛ واینك برای اینکه کیفیّت نامهٔ عمل مشخّص شود؛ اشارةً مطالبی را ذکر می کنیم ومی گذریم ؛ درقرآن مجید داریم:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ أُولَئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً وَ مَنْ كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً (آیهٔ ۷۲ و ۷۱ از سورهٔ ۱۷ اسراء)

«روزی خواهد رسید که ما هردسته از افراد مردم را به‌امامشان می‌خوانیم؛ پس آن کسانی که نامهٔ عمل آنها به توسط راست داده‌شود این دسته نامه عمل خودرا می‌خوانند و به مقدار کمی هم (به مقدار چرکی که بین انگشتان فتیله می‌شود) به‌آنها ظلم نخواهد شد؛و کسی که دراین دنیا کور باشد او در آخرت کور است وراهش نایاب‌تر و گم‌تر خواهد بود.»

آن کسانی که دردنیا چشم حقیقت وبصیرت خودرا بازنکردند وبه نابینائی نسبت به‌امور معنویّه، دنیای خود را سپری کردند و به شهوات وهواجس نفسانیّه خودرا مبتلا ساختند، در آخرت هم نابینا هستند و راهی ندارند.

دراین آیات نیز به جای وَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ جملهٔ وَمَنْ کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی‌الأَخِرَةِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً قرار گرفته است یعنی شمال درمقابل یمین همان بدبختی و کوری باطنی و شقاوت و گمراهی است .

دراین آیه مبارکه می‌فرماید : ما هردسته را به سبب امامشان می‌خوانیم ونامهٔ عمل کسانی که از ناحیه راست به آنها داده می‌شود چنانست. پس امام غیر ازیمین وناحیهٔ سعادت است؛ وغیر ازکتاب و نامهٔ عمل است.

مردم سعادتمند به‌سبب وبه وسیلهٔ امام خوانده می‌شوند؛ و از ناحیهٔ سعادت نامهٔ عمل به‌آنها می‌رسد.

امام مثل مغناطیس وآهن‌رباست که تمام اشیاء هم‌شکل خودرا درطیف مغناطیسی خود جمع می کند.

آهن‌ربا تمام ذرّات آهن‌را به‌خود می گیرد، نه ذرّات مسّ و روی ونیکل را. امامانِ حقّ وپیشوایان عدل، افراد حقّ و عادل؛ و امامانِ باطل افراد منحرف‌وستیزه ومتعدّی‌را به‌سمت خودمی کشند.

ذرّه ذرّه کاندرین ارض و سماست
جنس خودرا همچوکاه‌وکهرباست
معده نان را می کشد تا مستقرّ
می کشد مر آب را تفّ جگر
چشم جذّاب بتان زین کویهاست
مغز جویان از گلستان بویهاست

زانکه حسّ چشم آمد رنگ کش
مغز وبینی می کشد بوهای خوش
زین کشش‌ها ای خدای رازدان
تو به‌جذب لطف خودمان ده‌امان[۱]

دراین عالم کثرت‌واعتبار به صورت ظاهر همه باهم مخلوطند؛ ولی ازنقطهٔ نظر گرایش‌های باطنی مردم به دستجات واحزاب و فِرَق و مِلَل و نِحَل منقسم‌می‌شوند. وهر دسته تابع امامی‌خاص وپیشوائی مخصوص به خود می‌باشند؛ درقیامت که موطنِ بروز حقایق است خداوند هردسته وجمعیّتی را به‌سبب امامشان می‌خواند ؛ آن کسانی که اهل سعادتند نامهٔ عمل ازناحیه وموطن سعادت به‌آنها می‌رسد وبه وسیلهٔ امام بحقّ امام‌سعادت خوانده می‌شوند ؛ و آن کسانی که اهل شقاوتند نامهٔ عمل ازناحیه وموطن شقاوت وبه‌وسیلهٔ امام باطل ، امام شقاوت خوانده می‌شوند .

پس امام به‌حقّ که سعید است دارای صفت سعادت است که راستی است؛ویمین که سعادت است نَعْت وصفت امام است؛وبنابراین تفریع فَمَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ‌بِیَمِینِهِ تفسیر یَوْمَ‌نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ را می کند و می‌فرماید چون امام محلّ جذب افرادهم سنخ می‌باشد کسانی که دارای سنخیّت رحمت وعافیت هستند واین‌صفت درآنها مشهود است به‌وسیلهٔ امام به‌حقّ خوانده می‌شوند.

وامام جائر وباطل که شقّی است دارای صفت شقاوت است

۱ــ «مثنوی» جلدششم ازطبع میرخانی ص ۶۰۱ س۱۱

وامام جائر بااین‌صفت آنهارا می‌خـواند وجمع می کند. ودراین آیه می‌فرماید: بِإِمَامِهِمْ ونمی‌فرماید: إِلَى إِمَامِهِمْ ودربارهٔ کتاب‌می‌فرماید: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا (آیهٔ۲۸ از سورهٔ ۴۵جاثیه) نه بِكِتَابِهَا پس دربارهٔ امام بـا بَاءِ سَبَبِيَّتْ استعمال شد ودربـارهٔ کتاب با لفظ الی بنابراین دعوت به امام غیرازدعوت به‌سوی کتاب است.

ولیکن چون درآیهٔ وارد درسورهٔ اسراء به‌جـای وَ مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ جملهٔ وَ مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ استعمال‌شده است استفاده می‌شود که اصحاب شمال درآخرت نورندارند، نابینا و کورهستند، هم خـودشان وهم امامشان؛ اهل شقاوت همه کورند؛ تابع ومتبوع ؛ تابعین کـور به متبوعین کـور ملحق می‌شوند و یك پارچه روی هم به‌جهنّم می‌روند.

آنجابرای اشقیاء عالم‌نورنیست؛ عالم بینائی وبصیرت نیست؛ آنجا عالم گمراهی و گم شدن ونابود شدن ومحروم بودن از تماشای آیات خداوجمال خداست ؛ چقدردرقرآن کریم نسبت به‌اهل‌شقاوت لفـظ ضَلَّ استعمال شده است یعنی گـم مـی‌شوند؛ محـو و نابـود می گردند ؛ ودر آن عالم انـوار تاب مقاومت و تـوان ایستادگی را ندارد .

دراین آیه درمقابل اصحاب یمین، نابینایان را در آخرت بیان فرموده‌است، تابرساند که اصحاب یمین دارای‌نورند ودارای بصیرت عالم‌معنی وتجـرّد، چشم‌بصیرت‌دردنیا دارند ودرآخرت این چشم به صورت چشم وبینائی ملکوتی درآنان خواهد بود.

وچون درمقام تفصیل برمی‌آید وذکر می‌کند که اهل سعادت به‌وسیلهٔ امامشان‌به‌سوی سعادت کشیده می‌شوند ،به عوض، امام باطل و کتاب شقاوت نابینائی آنان‌را درقیامت قیّم قرارداده است؛ به‌خوبی روشن می‌شود که ائمّهٔ باطل نور ندارند . اهل سعادت امامشان ومأمومشان دارای نورند، واهل شقاء و گمراهی امام ومأمومشان در ظلمت و کوری به‌سر می‌برند.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَيٰكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

(آیهٔ۱۲ از سورهٔ ۵۷ حدید) تامی‌رسد به‌این آیهٔ شریفه:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ (آیهٔ ۱۹)

«درروز بازپسین می‌بینی توای پیغمبر که نور مردهای مؤمن وزنان مؤمنه درپیشاپیش آنهاحرکت می‌کند. واز طرف راستشان در حرکت است و برای آنها بشارت است که امروز در بهشتهائی که درزمین آن نهرهائی جاری است سکونت خواهید نمود و این فوز وکامیابی بزرگی است.

وآن کسانی که به‌خداورسول‌اوایمان آورده‌اند آنان‌از صدّیقان وشاهدان در نزد پروردگارشان می‌باشند که از برای آنهاست پاداش ومزد آنان ونور آنان.»

مراد از نور که درپیشاپیش آنان حرکت می‌کند و از طرف

راست که ناحیهٔ سعادت است به‌آنها می‌رسد اِمامان آنها هستند که به وسیله وبه‌سبب آن نور راه‌را پیدا می کنند؛ وهرعمل‌خیری که دردنیا انجام می‌دهند درپرتو آن نورانجام می‌دهند؛ پس‌ائمّه‌ای که ازجانب راستند اهل رحمت ومکرمت وفضل وسعادت ونورهستند؛ وائمّه‌ای که از جانب چپ هستند اهل ظلمت ونکبت و ذلّت و گرفتاری ونابینائی؛ یك‌دسته از آن طرف می‌روند به‌جانب سعادت، اصحاب یمین می‌شوند؛ ودسته‌ای دیگر ازاین طرف می آیند به‌جانب شقاوت، واصحاب شِمال می گردند، اینان نابینایانی هستند که کتاب آنها از پشت سرداده می‌شود؛ وفریاد واویلایشان بلند است وبه سعیردوزخ می‌رسند ومی‌سوزند.

آن‌طرف لجّه‌های نور درمقابل آنها شتاب می کند؛ وراهشان را پیشاپیش برای بهشت روشن می‌نماید.

و این طرف ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ است در تاریکی‌های ژرف وسهمگین غرق می گردند. پس هر کس به امام خود پیوسته وملحق می‌شود.

درسورهٔ مبارکهٔ ۵۹ واقعه درمقابل أَصْحَابُ الْيَمِينِ : اهل‌سعادت تعبیر به أَصْحَابِ الشِّمَالِ یعنی افراد چپ گرامی‌نماید: وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ..... وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ .....

و گاهی تعبیر به‌اصحاب شُوم ونکبت می‌نماید:

وَ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا اصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ ؛ و گاهی تعبیر به‌اهل کذب وضلالت می کند:

وَ إِمَّا إِنْكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ أَمَّا إِنْكَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ.

«وامّا آن کسانی که از اصحاب سعادتند پس سلام خدا بر آنها از جانب تو باد یعنی بشارت سلامت پیوسته به آنها می‌رسد وامّا آن کسانی که از منکران و گمراهانند پس از غذای حمیم دوزخ به عنوان طعام به او داده می‌شود ومنزلگاهش جهنّم است».

مکذّب آن کسی است که عقلش می‌رسد وتکذیب می کند؛ وضال کسی است که گم شده است ودرعالم حقایق اثری ندارد ودر نشئهٔ انوار اصلاً یافت نمی‌شود؛ بنابراین مکذّبین ضالّین واصحاب الشّمال واصحاب المشئمه گروه واحد هستند ؛ اینان افرادی هستند؛ که به‌هیچوجه نمی‌توانند درعالم حقایق به جلو بروند؛ ودرعالم آراء وافکار شیطانی منغمر وازهوَسات نفسانیّه وغفلات تمتّع دارند ودرهمانجا گم می‌شوند ومی‌میرند ودفن می گردند.

اینها همان کسانی هستند که درسورهٔ الحاقّه خواندیم: مَاأَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ اینها اصحاب شمال و یاران مشمئه بودند که دردنیا به‌مال خود اعتماد دارند به قوم وعشیرهٔ خود اتّکاء می کنند به‌رئیس ورعیّت وسپاه ودرهم ودینار پشت گرمند؛ وخیال می کنند که این‌عالم اعتبار رابدانجاراهی هست؛ وآنچه دراینجا بدان اعتماد دارند، درآنجاهم به دردشان می‌خورد؛ ابداً ابداً.

چون اینجا عالم اعتباراست وآنجاعالم‌حقیقت، اعتباروحقیقت

دوعالم متعاکس است.

اینجاجهان مجازاست و آنجاعالم واقعیّت و استقرار. بُعدی را که انسان دراینجابرای خود تعیین کرده وجائی را که کسب کرده است؛ راه عبور به آن نشئه را ندارند گم می‌شوند؛ اینجا ملیونها ثروت کسب کرده‌اند که یک ذرّه از آن را باخود نمی‌برند و نمی‌توانند ببرند؛ تمام اهل دنیا یار و یاور آنان باشند دروقت ورود عزرائیل یك نفررا باخود نمی‌توانند ببرند، و یا اقلاً درحال موت به او کمکی بنمایند.

اینان در آنجا اعتراف دارند که مالی را که اندوخته‌ایم به درد ما نخورد: مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ وقدرت وقوّتی که بهم زدیم نیزتباه شد: هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ.

این دسته‌ها باتمام خصوصیّات ملحق می‌شوند به امامان خود؛ مؤمنین ملحق می گردند به ائمّهٔ خود که با چشم روشن درعالم نور حرکت می کند وروبه‌عالم حقیقت می‌رود؛ چون مؤمن دردنیا که حرکت می کند باطنش روبه خداست هرعملی انجام می‌دهد قلبش رو به خداست؛ نماز که می‌خواند بدنش روبه کعبه است امّاقلبش روبه خداست؛ روزه می گیردروبه خداست؛ کسب می کند، جهاد می کند، روبه خداست. وحتّی دربیت التخلیه که می‌رود وجههٔ باطنش رو به خداست؛ مگر نداریم که وقتی انسان دربیت‌الخلاء وارد می‌شود ودر آنجاودروقت بیرون آمدن دعاهای خاصّی می‌خواند؛ودر آنجاهم ذکر خدا می کند؟ یعنی انسان در آنجاهم باخداست ولحظه‌ای و آنی نباید

ازاو غفلت ورزد.

وجههٔ مؤمن همیشه روبه خداست؛ روبه جلو است روبه مسیری است که لحظه به‌لحظه دارد می‌رود، مؤمنان می‌روند به‌جلو و به ائمّهٔ خود ملحق می‌شوند؛ وامامانِ آنان نیز درجلو قرار گرفته‌اند ووجههٔ ایشان روبه جلو است یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ به سبب امام مؤمنین مؤمنان را می‌خوانند ، امام عادل و پیشوای راستین ومتعهّد ومؤمن جلومی‌رود؛ آنجائی که عالم نوراست؛ ونورازوجود اوبیرون می‌جهد؛ امام نوراست، نفس قدسیّهٔ امام نور محض است؛ ودردنبال آنان مؤمنان حرکت می کنند؛ ومی‌رسند؛ وسپس ملحق می‌شوند. وبنابراین تمام اخبار وروایاتی که وارد شده است دراینکه اگر کسی فلان عمل راانجام دهدباماخواهد بود یااگربهمان کاررا بکند همنشین رسول‌الله می‌باشد وهمجواروهم‌صحبت‌ائمّه می گردد ودربهشت‌های خُلد بَرین سکنی می گزینند همه حلّ‌می‌شود؛ زیرا که درعالم لحوق معیّت صرف است.

وامّا آن کسانی که به‌ائمّهٔ جور ملحق می‌شوند وبه پیشوایان جائروظالم وفرعون‌های زمان وظلمهٔ دوران که مردم را به عبادت وبندگی‌واطاعت‌خود می‌خوانندپیروی می کنند و آنهارا بت‌قرارداده ومی‌پرستند درروز قیامت باامامشان معیّت پیدا می کنند؛ وهمه باهم مجتمعاً ومتراکماً به‌جهنّم می‌روند.

لِیَمیزَ اللّهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ یَجْعَلَ الْخَبِیثَ بَعْضَهُ عَلَی بَعْضٍ فَیَرْکُمَهُ فَیَجْعَلَهُ فِی جَهَنَّمَ أُولَئِکَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ. (آیهٔ ۳۷ ازسورهٔ ۳۸ انفال)

«به‌علّت آنکه خداوند زشت‌را ازپاکیزه جدا کند وزشت‌هارا بعضی بـرروی بعضی بگذارد وچون متراکم وفشرده گردد آنرا در جهنّم قراردهد آنان از گروه زیانکارانند.»

این گروه زشت کـردار وزشت سیرت درروز قیامت چگـونه حرکت می کنند؟ چـون گفتیم که آنان نیز به‌وسیلهٔ امامشان خـوانده می‌شوند نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ .

وامّا اینکه چگونه می‌روند وبه ائمّهٔ جورملحق می گردند در قرآن کریم داریم:

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ (آیهٔ۹۸ ازسورهٔ ۱۱هود)

« فرعون درروز قیامت ذر پیشاپیش قوم خـود وپیروان خود حـرکت می کند؛ و آنانرا به دنبال می کشد؛ و جملگی را در آتش داخل می کند.»

امام جورجلوایستاده وآن مردم هم به‌طرف اوحرکت می کنند ونامهٔ عمل‌هم ازطرف امام جور به پیروان اومی‌رسد؛ پس چـه معنی دارد که بگوئیم: نامـهٔ عمل از پشت سرمی‌رسد؟ پشت سر کجاست؟ آیه‌ای داریم درسورهٔ نساء:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَامَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا (آیهٔ ۴۷).

«ای کسانی که به‌شما کتاب داده شده است (ای طائفهٔ یهود وای طایفهٔ مسیحیان) ایمان بیاورید به‌آنچه مافروفرستادیم ازقرآن کریم که

تصدیق کننده است آنچه‌را که با شماست از کتب حضرت موسی وعیسی! پیش‌از آنکه ماصورت‌ها وچهره‌هائی‌را محوومطموس‌نمائیم پس آنهارا به‌طرف‌عقب واژگونه بر گردانیم!»

مطموس یعنی‌مالیده وله شده، ماصورت های دوزخیان‌را چنان لِه می کنیم که چشم و بینی ولب با هم مخلوط می‌شوند و محو می گردند؛ وچهره‌های آنانرا تبدیل به‌یك‌صفحهٔ محوشده می گردانیم و سپس چهره‌هارا به پشت سربرمی گردانیم.

بدن آنها روبه جلو است و صورت‌ها بطرف عقب؛ جهنّمیان همه صورتهایشان به طرف عقب است أئمّهٔ آنها وتابعین آنها؛ چون أئمّه‌هم جهنّمی هستند؛ روی پیروان به‌طرف امامانشان است امّا صورتهابر گشته است پس‌نامهٔ عملی که از سمتِ امامان به آنها داده می‌شود ازپشت‌سر به آنها می‌رسد.

ومعلوم‌است که اگرروی کسی به‌سوی دیگری‌باشد، ولی‌چهره وصورتش بر گشته باشد، ودراینحال آن شخص‌دیگر بخواهد به این شخص نامه‌ای بدهد ازپشت‌سر خواهد داد.

عالم حقایق و عالم انوار همه رو به جلو می‌باشد رو به عالم تجرّد واطلاق؛ روبه عالم نعمت ورحمت؛ رو به عالم قرب و منزلت روبه عوالم غیرمتناهیه وغیر مقیّده؛ امّا عالم شهوت وغضب وعالَم وَهْم که از لوازم عالم مادّه وطبع است وَ أَظْلَمُ الْعَوَالِمْ است طبعاً به‌واسطهٔ کثافت و سنگینی درعقب واقع می‌شوند؛ ومردم این جهان دل به اینها می‌دهند ودائماً درحرکت روبه جلو می‌روند ولی چون

صورت دل آنها متوجّه مادّه و آثار آن است چهره‌ها به عقب بر گشته‌می‌باشد.

مردم دنیا به‌دنیا تکیه می‌زنند وبه اموال سروکارمجازی پیدا می کنند وبه‌لهولعب دل می‌دهند ولی‌سیر به‌سوی خداومرگ وعوالم تجرّد بعد ازاین جهان قطعی و غیر اختیاری است ؛ گذشت زمان ورسیدن اجل‌خواهی‌نخواهی روبه خدا حرکت می‌دهد. اینهاپیوسته درهرآن ولحظه روبه‌خدا رهسپارند؛ ولی‌وجههٔ باطن روبه دنیا است حرکت نفس‌روبه خدا ووجههٔ چهره وسیما روبه دنیاست.

درروز بازپسین که تُبْلَی السَّرَائِر است؛ وهرچه دراین‌جهان وقوع‌یابد درآنجاحقیقتش‌جلوه می کند این‌وضعیّت و کیفیّت جلوه وظهورهمان امام ومأمومی است که دل به‌دنیا داده ومنغمر درغفلت شده‌اند.

مسیرروبه‌خداست،امّاوجههٔباطن روبه زمین وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ شده‌است، به‌سوی زمین وشهوات، پس‌وجههٔ قلبی وواقعّی رو به زمین است وامّاسیرغیراختیاری روبه خداست؛ چون همهٔ افراد روبه سوی خدا درحرکتند؛ خواهی نخواهی حرکت بدان سوی اضطراری است؛ خیالی‌نیست؛ ولی‌وجههٔ غیرخیالی انسان می‌خواهد روبه خدا رود؛ وبه‌مؤمنین مُلحق شود؛ ازجلو به‌عالم نور وبه بهشت می‌رود اگرنه وجههٔ رو به دنیاست ؛ ونامهٔ عمل از پشت‌سر به آنها داده می‌شود.

پس‌مکذّبین وضالّین ملحق می‌شوند به ائمّهٔ خود وبا آنها

می‌روند به‌جهنّم ونامهٔ عمل‌ازجانب چپ وشقاوت وشقاء به آنهاداده می‌شود؛ ومُسَیطِر می‌شوند براعمال‌خود بانکبت وذلت ونابینائی، خودرا واعمال خودرا می‌یابند؛ ومؤمنین صالح‌العمل ملحق می‌شوند به ائمّهٔ خود درعالم نور ونامهٔ عمل ازجانب راست به‌سبب امام‌حقّ به‌آنها داده می‌شود؛ یعنی ازعالم‌کون که‌کتاب تکوین است نسخه برداشته می‌شود؛ وآن جلوهٔ ملکوت و واقعیّت عمل است، آنهارا براعمال‌خود سیطره وهیمنه می‌دهند؛ و هر کسی ازاعمال خود اشباع می‌شود ودر کتاب مبین و امام مبین جملگی وجود دارد. هم اعمال افراد خوب وهم اعمال افراد بد.

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ. (آیهٔ۱۲ازسوره ۳۶ یس)

« وتمام اشیاءرا فرداً فرداً ما درامام مبین احصاء وشمارش می کنیم؛»وبرای‌توضیح این‌مطلب می گوئیم:

مایك‌بدن داریم ویك‌جان، بدن ماازجان ماجدانیست؛ به‌بدن ما وجان ما مجموعاً گفته می‌شود: ما. اگر گفتیم رختخواب‌را بگستر چون حسن آقا می‌خوابد! این رختخواب مال بدن اوست وبنابراین مال اوست و مال سلامت و استراحت بدن اوست؛ بعد می گوئیم: قرآن بخوان تاحسن آقااستفاده کند البتّه روح اوفقط استراحت کرده ولی‌معذلك اواستفاده می کند؛ ومااز نقطه نظر روابط بین روح وجسم به‌اوهم حسن آقا می گوئیم یعنی به هریك از مراتب نفس ودرجات نازلهٔ ازآن ازقوا وبدن، انسان اطلاق می‌شود.

کتاب مبین برداشت ازعالم‌کون است ونسخهٔ حقیقی وواقعی

از آن امّا این نسخه واقعیّت وحقیقتِ آن‌را نشان می‌دهد؛ پیکرهٔ این کتاب همین‌موجودات خارجیّ است وروحش همان امام مبین است که مقام ولایت است یعنی‌جان وروح‌وحقیقت جملهٔ موجودات به‌نحو انبساط وتجرّد.

مثل‌اینکه مایك جانی‌داریم؛ این‌عالم کون‌هم یك‌جانی دارد ؛ فرقِ ماباامام اینست که حقیقت ما جان این بدن ماست و امام حقیقت وجان تمام عوالمی است که خداوند ایجاد کرده است.

معنای أَسْمَاءِ حُسْنَای کُلِّیهٔ إِلَهِیّه اینست؛ پس‌این عالم تکوین آن جان ونفسی‌را که دارد ولایت است وامام است؛ ومعنای وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ است.

ماتمام موجودات‌رادرامام مبین احصاء می کنیم؛ امام مبین‌روح وجان تمام موجودات است شما هر کاری که بکنید زمین می گیرد! هر عملی که انجام دهید زمین برایتان ضبط می کند! چون روح زمین ونفس‌زمین درتحت‌سیطرهٔ امام‌مبین است؛وکتاب‌مبین‌است. وبالجمله این‌سلسله موجوداتی که درکائنات‌این کتاب‌راتشکیل داده است؛ انسان رامجزّی ومستثنی‌نگذارده است؛ انسان وافعال انسان جزءِ این کتابند پس‌انسان باید گناه صغیره‌را هم نکند ؛ روزی می آید که این گناهان صغیره که به آنها اعتنا نمی‌شده است چون تلّی‌درمقابل انسان درآن کتاب مبین قرارمی گیرد؛ وَ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

از «کافی» بااسناد خود ازثعلبه اززیاد روایت شده است که:

قَالَ قَالَ أَبُوعَبْدُاللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَزَلَ

بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ. ائْتُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ نَحْنُ بِأَرْضٍ قَرْعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ! قَالَ: فَلْيَأْتِ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بِهِ بَيْنِ يَدَيْهِ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم: هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ: وَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ! فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِباً أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (۱).

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اصحابشان درزمین زراعتی که زراعت آن‌را برداشته بودند وهیچ‌باقی نمانده بود وارد شدند؛ وبه‌اصحاب خود گفتند: هیزم بیاورید! عرض کردند: ای رسول خدا ما درزمینی هستیم که گیاهش چریده شده وچیزی باقی نمانده است!

حضرت فرمودند: هر کدام ازشما به‌مقدار توانائی خود سعی کند وهرچه به دست می‌آورد؛بیاورد!

اصحاب درآن زمین به‌تفحّص‌پرداختند وهیزم‌آوردند وهمه‌را رویهم دربرابررسول‌الله ریختند.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم: این‌طور گناهان نیزاجتماع پیدا می‌کنند! شما ای اصحاب من ازمُحقّراتِ ذُنُوبْ (گناهان کوچکی که به

۱ــ «تفسیر برهان» ج۲ ص۸۸۶ طبع‌سنگی

آنهااعتناندارید)بپرهیزید!چون برای هرچیزی پی کننده وجوینده‌ای متناسب با او وجـوددارد؛ آگاه باشید که طالب وجویندهٔ گناهان کوچك شمرده شده، می‌نویسد: آنچه‌را مردم پیش فرستاده‌اند وآثار آنان را نیز می‌نویسد. و هرچیز را ما در امام مبین احصاء و شمارش می کنیم.

این راجع به ضبط وثبت اعمال بود؛ امّا راجع به خود مقام ولایت که امام مبین‌است‌وجان‌عالـم وروح عالـم‌است‌در«تفسیر برهان» ازشیخ در کتاب «مصابیح الانوار» روایتی نقل می کند که بسیارشایان دقّت است:

رَوَاهُ عَنْ أَبِی ذَرٍّ قَالَ كُنْتُ سَائِراً فِی أَغْرَاضِ أَمِیرِالْمُؤمِنِینَ عليه السلام إِذْ مَرَرْنَا بِوَادٍ؛ وَ نَمْلَةٌ كَالسَّیْلِ سَارٍ فَذَهَلْتُ مِمَّا رَأَیْتُ؛ فَقُلْتُ اَللهُ أَكْبَرُ جَلَّ مُحْصِیهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤمِنِینَ عليه السلام: لَا تَقُلْ ذَلِكَ وَلَكِنْ قُلْ جَلَّ بَارِیهِ!

فَوَالَّذِی صَوَّرَكَ إِنِّی أُحْصِی عَدَدَهُمْ وَ أَعْلَمُ الذَّكَرَ مِنْهُمْ وَ الْأُنْثَی بِإِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ (۱).

ابوذرغفاری می گوید: من باحضرت امیرالمؤمنین عليه السلام برای بعضی‌ازمقاصد آن حضرت روانه شدیم تا اینکه رسیدیم به یك وادی وبیابان وسیعی که درآن مورچگان مانند سیل روان بودند:

ازاُبّهت وعظمت این‌منظره و این دریای مـورچه‌را که دیدم

۱- «تفسیر برهان» ج۲ ص۸۸۶ طبع‌سنگی.

هوش ازسرم رفت.

و گفتم اَللهُ اَکْبَرُ چقدربزرگ است آن خدائی که شمارش این مورچگان‌را دارد وازعدد آنهامطّلع است.

حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: این سخن‌را مگو بلکه بگو: جَلَّ بَارِیهْ چقدر بزرگ است آن خدائی که این مورچگان را آفریده است.

سوگند به‌آن‌خدائی که تورا آفریده وصورت بندی کرده است من شمارش آنهارا می‌دانم و نَرِ آنها را از مادّهٔ آنها به اذن خدای عزّوجلّ می‌شناسم!

ونیز در«تفسیربرهان»ازشیخ‌از کتاب«مصابیح‌الانوار» ازعمّاربن یاسر روایت می کند که:

قَالَ: کُنْتُ مَعَ اَمیرَالْمُؤمِنینَ علیه السلام فِی بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَمَرَرْنَا بِوَادٍ مَمْلُوٍّ نَمْلاً فَقُلْتُ: یَا أَمیرَالْمُؤمِنینَ تَرَی یَکُونُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ یَعْلَمُ کَمْ عَدَدُ هَذَ النَّمْلِ؟!

قَالَ: نَعَمْ یَا عَمَّارُ اَنَا اَعْرِفُ رَجُلاً یَعْلَمُ کَمْ عَدَدَهُ وَ کَمْ فِیهِ ذَکَرٌ وَکَمْ فِیهِ أُنْثَی!

فَقُلْتُ: مَنْ ذَلِكَ یَا مَوْلَایَ الرَّجُلُ؟

فَقَالَ: یَا عَمَّارُ! مَا قَرَأْتَ سُورَةَ یَس وَ کُلَّ شَیءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ؟!

فَقُلْتُ: بَلَی یَا مَوْلَایَ.

قَالَ: اَنَا ذَلِكَ الإِمَامُ [۱].

عمّاریاسر گوید: من باحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دربعضی از جنگ‌های آن حضرت بودم تااینکه ازیك وادی عبور کردیم که آن بیابان مملّو وسرشار بود ازمورچه. من عرض کردم: آیا کسی از مخلوقات خداهست که شمارش این‌مورچه‌هارا بداند؟!

حضرت فرمود: آری ای عمّار! من می‌شناسم مردی‌را که عدد آنهارامی‌داند؛ ونیزمی‌داند درمیان آنها چقدرنر وچقدر ماده هستند!

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! آن مرد کیست؟

فرمود: ای عمّار مگردرسورهٔ یس‌نخوانده‌ای که ما هرچیزرا امام مبین شمارش می کنیم!

عرض کردم: آری ای‌آقای من ومولای من!

فرمود: من آن امام مبین هستم!

درتفسیر «برهان» درهمین موضع که درتفسیر این‌آیه است: وَ کُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ. که درسورهٔ یس‌است روایات عدیده‌ای را نقل می کند که دلالت دارند بر آنکه مراد از امام مبین امیرالمؤمنین علیه السلام هستند ودر حدیث مَفَضَّلْ خمسهٔ طیّبه ذکر شده است، و علی کلّ تقدیرٍ مراد جمیع أئمّهٔ طیّبین صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین هستند.

درمباحثی که سابقاً درهمین کتاب «معاد شناسی» داشته‌ایم ونیز

۱ــ «تفسیر برهان» ج۲ ص۸۸۶

درمباحثی که مفصّلاً در کتاب «امام شناسی» آمده است روشن‌شد که اگر کسی به مقام ولایت امام اطّلاع پیدا کند می‌داند که امام درجائی آمده است که دربالای زمان ومکان است؛ وبرتمام موجودات زمانی ومکانی سیطره و اطّلاع دارد ؛ وبر هرچه بوده وهست وخواهد بود علم دارد ؛ چون نفس ناطقه‌اش زمانی نیست و وجودش عقل محض است.

دربسیاری ازروایات داریم که أئمّهٔ اطهار علیهم‌السلام ازتمام عوالم عالَم چه بوده وچه هست وچه خواهد بود اطّلاع دارند یعنی‌ولایت که همان مقام‌عبودیّتِ مَحضه است ازنقطهٔ نظرقُرب مقامی‌است که بین آن وذات حضرت حقّ هیچ فاصله‌ای نیست؛ واگر کسی درآن مقام قرار گیرد احاطهٔ علمیّه واحاطهٔ واقعیّهٔ حقیقیّه نسبت به تمام موجودات عوالم پیدامی کند؛

خداوند انشاءالله روزی کند که ما امام را بشناسیم؛ وواقعیّت وحقیقت این‌مسئله‌را ادراك کنیم وبشناسیم که عالم پیکری است وامام روح آنست، این روح، شاعِر وعالِم‌ومُدرِك است؛ وتمام اعمال‌انسان درمحضر ومشهد اوست؛ واوست کتاب مبینی که کلمهٔ کلّیّهٔ الهیّه می‌باشد وخداوند هرچیزرا دراواحصاء فرموده است. چقدر عالی وراقی‌ابن فارض‌سروده است:

فَسِرْتُ إِلَى مَا دُونَهُ وَقَفَ الأُلَى
وَضَلَّتْ عُقُولٌ بِالْعَوَاعِدَ ضَلَّتِ ۱

فَلاَ وَصْفَ لِی وَالْوَصْفُ رَسْمٌ کَذَاکَ الإِ
سْمُ وَسْمٌ فَإِنْ تَکُنِی فَکُنْ أَوانْعَتِ ۲
وَ مِنْ آنَا إِیَّاهَا إِلَی حَیْثُ لاَ إِلَی
عَرَجْتُ وَ عَطَّرْتُ الْوُجُودَ بِرَجْعَتِی ۳
وَ عَنْ أَنَا إِیَّایَ لِبَاطِنِ حِکْمَةٍ
وَ ظَاهِرِ أَحْکَامٍ أَقِیمَتْ لِدَعْوَتِی ۴
وَ مِنِّی أَوْجُ السَّابِقِینَ بِزَعْمِهِمْ
حَضِیضُ ثَرَی آثَارِ مَوضِعِ وَطْأَتِی ۵
وَ آخِرُ مَا بَعْدَ الإِشَارَةِ حَیْثُ لاَ
تَرَقِّی ارْتِفَاعٍ وَ ضْعُ أَوَّلِ خُطْوَتِی ۶
فَمَا عَالِمٌ إِلاَّ بِفَضْلِیَ عَالِمٌ
وَ لاَ نَاطِقٌ فِی الْکَوْنِ إِلاَّ بِمَدْحَتِیَ ۷
وَ لاَ غَرْوَ أَنْ سُدْتُ الأُلَی سَبَقُوا وَقَدْ
تَمَسَّکْتُ مِنْ طَهَ بِأَوْثَقِ عُرْوَةِ[1] ۸

۱– «پس سیر کردم درراه فناء درذات ومقام جمع ورسیدم به جائی که سابقین از علماء وحکماء قبل از رسیدن توقّف کردند؛وهلاك شدونابود شد عقل‌هائی که به‌واسطهٔ ملاحظهٔ منافع راه‌را گم کردند.»

۲ «وچون بدانجارسیدم عین واثری از من نماند؛ پس صفتی ووصفی ندارم ؛ چون وصف اثر است واسم علامت است

۱– «دیوان ابن‌فارض» تائیه کبری ص۷۷ سطر ۳۲۴ به‌بعد ازتائیه

وچیزی نماند که اثروعلامت داشته باشد واگربخواهی فقط با «کنایه اشاره‌ای کنی بدون تصریح کنایةً بگو یا صفت بیاور!»

۳-۴«وازمقام فناءِ عین تفرقه وبقاء اثر آن عروج کردم به مقام فناءِ عین واثر: بدانجائی که بالای آن دیگر مقامی نبود واز این عروج وآن مقام رجعت کردم به‌مقام تفرقه باجمع وحقیقت عبودیّت؛ وعالم‌وجودرا بدین‌رجوع به‌واسطهٔ حکمت‌های پنهانی واحکام ظاهریّه‌ای که براثردعوت من اقامه شده بود معطّرساختم.»

۵ «و بنابراین نهایت سیر واوج ترفیع آنان که پنداشتند به نهایت کمال سبقت گرفته‌اند، حضیض وپست ترین نقطه‌ای بود که ازآنجاموضع قدم من‌در رجوع شروع شد.»

۶ «وآخرین نقطه‌ای که‌بعداز اشاره بودآن‌جائی که دیگرامکان ترقّی وتعالی نبود؛ آنجامرحلهٔ اولین قدم من بود.»

۷ «پس‌درعالم وجود هیچ موجود ذی‌علمی نیست مگر آنکه به سبب فضل من دارای علم شده است؛ وهیچ گوینده وناطقی درعالم نیست مگرآنکه زبان به مدح وثنای من گشوده است».

۸ «بنابر این عجیب نیست که من برسابقین مقدّم شدم ومقام سیادت وبزرگی‌راحائز گشتم زیراکه من ازطٰهٰ که رسول خداست به محکمترین پیوند و دستاویز آن تمسّك‌جستم.»

مجلس چهل و سوم

امام مبین و کتاب تکوین و نسخهٔ نامهٔ عمل

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(مجلس چهل وسوم)

الحمدلله ربّ العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ . (آیهٔ دوازدهم ازسورهٔ ۳۶یس)

عرض شد: همانطوری که انسان دارای بدنی است و دارای نفسی؛ ونفس سیطره وحکومت بربدن دارد همینطور عالم کلّی بدنی وجسدی دارد ونفسی دارد؛ واین بدن انسان ونفس انسان نمونه‌ای از آن بدن واز آن نفس عالم کلّی است؛ وهمانطوری که تدبیراتی که دربدن ما پیدا می‌شود؛ واعمالی که اعضاء وجوارح ما انجام می‌دهد در اثر زندگی نفس وحیات نفس وتدبیرات واراده و اختیار نفس ماست ، همینطور درعالم کلّی و جهان آفرینش آن تغیّرات و تبدّلات و حوادثی که پدید می‌آید به‌واسطهٔ حیات وزندگی آن نفس کلّی است که بر آن پیکر وجسد این عالم حکومت دارد وسیطره دارد.

آن‌نفس کلّی که برعالم سیطره دارد اسمش امام است ؛ امام مبین؛ وآن جهان خلقت وکاخ آفرینش اعمّ ازعلویّ وسفلیّ به کتاب مبین نام‌گذاری شده است.

کتاب می گویند ازنقطه نظر اینکه مجموعهٔ کلماتیست که هریك از آنها دلالت می کند بر آنچه پروردگار در آن موجود به‌ودیعت‌نهاده واز اسرار خود در آنجا نهفته وآن موجود را نمایشگر وبیان کننده‌و پرده بردارندهٔ صفات وذات خود قرار داده است؛ به‌همان طریقی که همین کتاب‌های خارجی که خوانده می‌شود مجموعهٔ کلماتی است که از آن معانی که در ذهن نویسنده است حکایت می کند و پرده برمی‌دارد .

موجودات خارجیّه هر کدام به‌نوبهٔ خود از آن ذات مقدّس لایزالی که اینهارا به‌وجود آورده است حکایت می کند ؛ و بنابراین هریك‌ازموجودات کلمةالله‌هستند؛ وتمام‌موجودات من‌حیث‌المجموع کتاب خدا هستند؛ بنابراین امام که همان مقام ولایت کلّیه است و از زمان ومکان عالی‌تر وبالاتر است، جان وحقیقت کتاب آفرینش وکاخ وجوداست؛وبه‌همین‌معنی امام سیطره دارد برتمام افراد اعمّ ازبهشتی وجهنّمی؛چون تمام موجودات ُمنطویّ‌وپیچیده در آن حقیقت کلیّهٔ ولایتند، نه‌اینکه اشقیاء وجهنّمی‌ها از آن کتاب جدا باشند، ویاسیطره وولایت امام نسبت به‌آنها نباشد.

ولیکن تفاوت اینجاست که اصحاب‌الیمین و سعادتمندان می‌رسند به‌ائمّهٔ خود وبدانهاملحق می‌شوند وباآنها به‌بهشت‌می‌روند

واصحاب‌الشمال‌وشقاوت پیشگان می‌رسندبه ائمّهٔ خود وبدانهاملحق می‌شوند وباآنها به‌جهنّم می‌روند؛ ولی تمام ایـن دستگاه من‌حیث - المجموع درتحت سیطره وعلم وحیات وارادهٔ آن ولایت کلّیه است که‌بهشتی‌هارا به‌بهشت‌وجهنّمی‌ها را به‌جهنّم می‌برد؛ ودرآن‌روایات مستفیضه‌ای که از شیعه و عـامـه وارد است کـه عَلِیٌّ قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ [1] این‌حقیقت به‌خوبی به‌دست می‌آید واین‌جملهٔ عالی‌وراقی شرح وتفصیلش نیازبه‌کتاب‌هائی دارد.

آن‌کتاب اصلی همان موجـودات است اعـّم از مـوجودات مُلکی یاملکوتی‌که ظهور وبروز حقایـق اعمـال انسان باشد ؛ وامّا خصوص نتیجهٔ اعمالی‌راکه مردم درقیامت مشاهده می‌کنند که کتاب‌و نامهٔ عمل خودآنهاست ازروی همان‌کتاب اصل‌نسخه‌برداری می‌شود إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

بنابراین ازآن‌کتاب مبین‌که درتحت سیطرهٔ روح‌ولایت کلّیه است نسبت به‌اصحاب یمین نسخه‌برداشته می‌شود یعنی اعمال‌آنها از آن‌کتاب مبین‌که راجع به‌آنهاست مشخّص می‌گـردد، ونسبت بـه اصحاب‌الشمال واشقیاء نیزنسخه‌برداشته می‌شود؛ یعنی ازهـمهٔ‌کتاب مبین آن‌مقداری‌که راجع به‌هریك از آنهاست مشخّص مـی‌گردد ؛ اشقیاء به‌سوی‌کتاب خود خوانده می‌شوند وسعداء نیزبه‌سوی‌کتاب خود خوانده می‌شوند.

۱ــ یعنی علی تقسیم‌کننده بهشت ودوزخ است؛ ومـا در جـلد اول «امام شناسی» راجع به سند ودلالت این‌حدیث بیاناتی آورده‌ایم.

واین دعوت به‌وسیلهٔ امامشان‌صورت می گیرد که همان‌امام‌حقّ است ویا امام‌باطل که بایدبه‌آنها ملحق شوند و بـه بهشت و جهنّم بروند؛ وهمهٔ آن ائمّهٔ حقّ وائمّهٔ باطل که موجب‌دعوت بهشتی‌هاو جهنّمی‌ها هستند مندك ومنطـویّ درآن کتاب مبین وهمه فانی درآن ولایت کلّیه هستند.

پس خوب روشن شد که معنای هَذَا کِتَابُنَا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ چیست؟ و آن مقام امامت و ولایت کلّیه چه‌مقامی است؟

تمام پیشوایان ومقتدایان جزئیّه درتحت آن‌مقام ولایت قـرار می گیرند؛ وهر کدام مـوضع خـود را معیّن مـی کنند؛ وانشاء الله به‌خواست خداوند دربحث اَعراف که وارد می‌شویم موقعیّت ومکان ومنزلت افرادی که دراعرافند وهیمنه بربهشت وجهنّم هردو دارنددر آنجا بیان می‌شود.

دربسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که مصداقاً امامت و ولایت‌را فی‌الجمله متّحد شمرده است یعنی‌امام را ولـیّ شمرده است ولی هر ولـیّ را امام نشمرده است؛ مثلاً درآیهٔ شریفه:

إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ (آیهٔ۵۵ ازسورهٔ ۵ مائده)

«حقّاً این است وجز این نیست که ولـیّ وصاحب اختیار شما خدا وپیغمبر خدا وآن کسانیکه اقامه نماز می کنند ودر حال رکـوع زکوة می‌دهندهستند؛ این آیه دربارهٔ ولایت رسول‌الله وامیرالمؤمنین

علیه السلام وارد شده است دراینجا ازامامت آنها تعبیر به‌ولایت شده است؛ ولیکن درهیچ‌جا خداوند تعبیر ازولایت خود به‌امامت نکرده است؛ ودر قرآن کریم نداریم که خداوند خودرا امام خوانده باشد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ (آیهٔ ۴۴ ازسورهٔ ۱۸ کهف)

«درآنجا ولایت اختصاص به خداوند دارد که حقّ است»؛ در جائی نداریم که امامت مال خدا باشد.

سرّش اینست که بین امام ومأموم باید سنخیّت باشد؛ ازنقطهٔ نظر مفهوم، چون امام به‌معنای پیشداروجلودار وپیشوا ورهبر است و مأموم باید اورا اُسوهٔ خود قرار دهد وتمام کارهای خودرا بااو منطبق کند لذا درامامت ومأمومیّت وایتمام سنخه ومشابهت بین‌امام ومأموم لازم است.

یعنی تمام افرادی که ازامام پیروی می کنند بشرهستند، پیغمبر وامام‌هم بشر بوده‌اند؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (آیهٔ ۱۱۱ ازسورهٔ ۱۸ کهف) وبنابراین تعبیر ازمقامات آنها به‌امامت اشکال ندارد وبا اینکه ولایت‌هم‌دارند امامت هم دارند؛ ولی ذات‌اقدس حقّ متعال‌مسانخت با مخلوق ندارد؛ لذا به‌خدا امام‌نمی گویند؛ و از مقامات خدا امامت نیست وازصفات خدا واسماء خدا امام‌نیست؛ ولی ولیّ هست؛چون ولایت برداشته شدن حجاب‌است بین‌دوچیز به‌طوری که‌بین آن‌دوچیز هیچ شیی غیر مُسانِخ نبوده باشد؛ وازمقامات‌قرب‌بین دوچیز،بدین عنایت تعبیر به ولایت کرده‌اند.

وبرداشته شدن حجاب‌بین‌بنده وبین‌خدا به‌طوریکه ازبنده‌هیچ

نماند ومُندكّ وفانی محض گردد وبه مقام عبودیّت مطلقه برسد، موجب صدق معنای ولایت می‌باشد؛ وکنایةً ازقرب بین دوچیز تعبیر به‌ولایت می کنند؛ مثل ولایتِ ولیّ ومُوَلّی عَلَیْه؛ ولایت برصغیر، ولایت بر اموال واعراض؛ ولایت‌خداوند برتمام موجودات به‌ولایت تکوینیّه؛ وبه‌عباد مقرّبین خود به‌ولایت تشریعیّه.

در روز قیامت مردم مؤمن ملحق می‌شوند به ائمّهٔ خود و در تحت ولایت آنها قرار می گیرند؛ ومردم کافر نیزملحق می گردند به پیشوایان خود؛ ودرتحت ولایت آنها قرار می گیرند؛ ومعنای تبعیّت ودر تحت ولایت درآمدن این نیست که آن اولیاء با آنان به دلخواه خود وبه اختیارخود هر کاری که بخواهندانجام‌دهند؛ آنهارا به بهشت ببرند ویا به‌جهنّم ؛ بلکه معنایش اینست که همانطوری که در دنیا در تحت اوامر ونواهی آنها بودند درآنجا هم‌ظهور وبروز همین‌ولایت به این‌صورت می‌باشد که آنها درتحت تبعیّت و ولایت آنها هستند ؛ بدون اینکه ازآن محدودهٔ اعمال وعکس‌العمل خود بتوانند تجاوز کنند؛ وروی این‌معنی بسیاری ازاخباری را که داریم که‌کافران و پیشوایانشان در روز بازپسین با همدیگر چکار می کنند همه روشن می‌شود که‌معنایش این‌نیست که گِرهی را بتوانند ازدست‌مُوَلّی‌علیه خود باز کنند وآنهارا به‌بعض ازدرجات ومقامات رهبری نمایند.

ولایت آنها به‌این معناست که درآن محدوده‌ای که این افرادرا دردنیا به‌آن سمت کشانیده‌اند الآن هم درهمان محدوده، آن کشانده شدن وآن کشاندن به‌آن‌صورت عذابهای‌برزخی وتبعیّت‌های‌برزخی

جلوه می کند؛ فرعون جلو می‌افتد وبقیّه ازتابعین از دنبال رفته وهمه به‌رویهم داخل درجهنّم می‌شوند؛ ولی فرعون که دراین نشئه‌جلودار بوده است‌در آن نشئه‌هم جلودار است؛همین‌طوری که دراینجاجلودار مردم بود برای دعوت مردم به‌بت‌پرستی وفحشاء ومنکرات، همچنین درآنجا هم‌جلودار است‌برای چشیدن ازآتش وعذاب.

باری بحثی راکه در اینجاکردیم و آن عبارت از این بودکه أئمّهٔ حقّ که دارای مقام ولایت کبری هستند برتمام پیشوایان و ائمّهٔ حقّ وپیشوایان وائمّهٔ باطل تسلّط و هیمنه دارند منافات ندارد با آنچه‌که سابقاً ذکرشد که دعوت به‌سوی کتاب غیر از دعوت به امام است؛ زیرا که گفتیم که کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا.به‌سبب امامان‌به‌حق یا باطل، وعلّت‌عدم منافات اینست که امام مُبین که جان و روح کتاب مبین است، از آن برای اعمال افراد نسخه برداشته می‌شود.

هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَاكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیهٔ ۲۹ ازسورهٔ ۴۵ جاثیه)

اصل آن کتابی که سخن به‌حقّ می گوید همان لوح محفوظ است که از آن نسخهٔ اعمال برداشته می‌شود وهمان اصلِ متبوع وامام مبین ومقتدای بشر است که مدار امور عالم بر اوست؛ و بهشتی‌ها و جهنّمی‌ها به‌سبب این امام واین کتاب نامهٔ اعمال به‌دستشان می‌رسد ؛ ولی آن کتابی که به سوی آن خوانده می‌شوند این کتاب نیست بلکه آن‌نسخه نوشته شده ازروی این کتاب است؛ و همان است که مانند طائرملازم گردن انسان قرار می گیرد وآیهٔ شریفه وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ

طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ دلالت بر آن دارد؛ پس مردم بـه واسطهٔ کتابِ اصل که روحش امام‌مبین است خوانده می‌شوند به سوی نامهٔ عمل وایـن نکته بسیار شایان دقّت است.

ومحصّل‌از کلام چنین شد که‌اصحاب یمینی داریم، واصحاب شمالی؛ ومعنای اصحاب یمین این نیست که نامهٔ عمل به دست راست آنها می‌رسد؛ واصحاب شمال هم این‌نیست که نامهٔعمل به دست‌چپ آنان می‌رسد بلکه مراد اینست که نامه ازجانب سعادت و رحمـت و عافیت ونیز ازجانب شقاوت وشـؤم و لـؤم به انسان داده می‌شود و نامهٔ عمل نفس کتاب وعمل انسان است که استنساخ شده؛ و انسان را مواجه می کند باتمام اعمالی که دردنیا انجام داده است.

درتمام قرآن کریم آیاتی که واردشده است همین است که‌فقط ازدو ناحیهٔ خیر ورحمت که تعبیر به‌یمین شده است وازناحیهٔ ذلّت‌و نکبت که تعبیر به‌شمال ویا پشت‌سر شده است نامه به افرادی کـه در قیامت حضور پیدا کرده‌اند داده می‌شود؛ با اینکه می‌دانیم در بعضی ازآیات قرآن مردم را به‌سه‌قسمت تقسیم کرده‌است‌وغیر ازاین‌دودسته دستهٔ دیگری موجود است:

وَ کُنْتُمْ اَزْوَاجاً ثَلاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ‌الْمَیْمَنَةِ وَاَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (آیهٔ ۷تا۱۱ ازسورهٔ ۵۶ واقعه)

«و شما گروه خلائق در روز قیامت به سه دستهٔ مختلف منقسم می‌شوید : دسته‌ای گروه راستان هستند که اصحاب‌الیمینند و چقـدر

حالشان خوب است؛ ودسته‌ای گروه کجروان و منحرفان هستند که اصحاب‌الشّمالند وچقدر حالشان وخیم است؛ ودستهٔ سوّم کسانی هستند که درایمان ودرجات یقین برهمه سبقت گرفته‌اند ودر اطاعت خدا واعمال صالحه مقام تقدّم‌را یافتند؛ ایشان ازمقرّبان درگاه حضرت ربوبی هستند که در بهشت‌های جاودانی پیوسته به نعمت‌های سبحانی متنعّمند».

مقرّبین کسانی هستند که از همهٔ قوافل جلو افتادند و گوی سبقت را ربودند آنان افراد مقرّب حریم‌حضرت حقّند؛ به اصحاب یمین نامه ازطرف راست می‌رسد وبه‌اصحاب شمال ازطرف چپ‌ویا ازپشت سر وامّا سابقون اصلاً نامهٔ عمل ندارند؛ بااینکه از اصحاب الیمین هم سبقت گرفته‌اند وبه‌مقامات عالیهٔ قُرب فائز آمده‌اند به آنها نامه عمل داده نمی‌شود؛ واین بسیار موردشگفت است که به‌اصحاب‌الیمین نتیجه وپاداش عملشان داده می‌شود؛ تمام اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند به‌آنها توفیه می‌شود؛ خورانده می‌شود واشباع‌می گردد وخودشان را دردوران تمام ملکات وصفاتی که داشتند می‌بینند ؛ و امّا درمقرّبین این خبرها نیست؛ نامهٔ عمل به‌آنها داده نمی‌شود؛ و در قرآن‌کریم هم جائی نداریم که به‌مقرّبین نامهٔ عمل داده شود.

پس‌این افراد شریف که گوی پیشی‌را ازهمهٔ جهانیان ربوده‌اند پاداش عملشان چه خواهد بود؟

ما درقرآن‌کریم آیاتی داریم که مقرّبین‌را که همان مخلصین (بفتح لام) هستند استثنا کرده است.

همانطوری که دربعضی ازمباحث سابقه مفصّلاً آورده‌ایم آنان عدّه افـرادی هستند کـه از بسیاری از چیزها استثناء شده و حکم عمومی جزاوپاداش وثواب ، وقلم‌خوبی که برنیکان جاری می‌شود از برای آنان نیست.

واینک دراینجا بطوراجمال واختصارمی آوریم: درآیهٔ کریمه قرآن داریم:

وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شَاءَ اللَّهُ (آیهٔ۸۷ ازسورهٔ ۲۷ نمل)

« وروزی که در صور دمیده می‌شوند وبه دهشت و وحشت می‌افتند تمام کسانی که درآسمانها وزمین هستند اگـر کسانی‌را کـه خدا بخواهد. وآیهٔ:

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضِ إِلاَّمَنْ شَاءَ اللَّهُ (آیهٔ ۶۸ ازسوره ۳۹ زمر)

«ودرصور دمیده شد پس هلاك شدند کسانی که‌درآسمانها وزمین هستند مگر کسانی‌را که خدابخواهد» وچون درآیهٔ مبارکه:

كُلُّ مَـنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَـى وَجْـهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلاَلِ وَ الإِكْرَامِ (آیهٔ ۲۷ ازسورهٔ ۵۵ رحمن)٠

داریم که تمام افـراد روی زمین می‌میرند وفقط وجـهُ‌الله باقی می‌ماند پس‌معلوم می‌شود که افرادی که ازفزع وهلاکت به‌واسطهٔ نفخ درصور درامانند همان افراد وجهُ‌الله هستند.

درجای دیگرداریم: فَبِعِزَّتِكَ لأُغْـوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاَّ

عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (آیهٔ ۴۰ ازسورهٔ ۱۵ حجر)

«شیطان سوگند یاد می کند که‌ای‌پروردگار؟ به‌عزّت توقسم که من یکایك ازافراد بشررا اغواء و گمراه می کنم مگر آن بندگان تورا که مخلَص و پاکیزه شده باشند.»

یعنی‌بندگانی که دورهٔاخلاص‌را گذرانیده اندوازمقام‌مخلِصین (به‌کسرِلام) فراتر رفته واز مجاهدات نفسانیّه بیرون وپاك وپاکیزه خارج شده‌اند، شیطان به‌آنهادسترسی ندارد.

ودیگر آنکه مخلَصین، حمد وثنای حضرت‌حقّ‌را چنانکه شایستهٔ اوست به‌جای می‌آورند:

سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلاَّ عِبَادِ اللهِ الْمُخْلَصِينَ

(آیهٔ ۱۶۰ ازسوره ۳۷ صافات)

پاك و منزّه ومقدّس است خداوند از آنچه اورا توصیف می کنند مگربندگان مخلَص پروردگار (که آنچه او را توصیف می کنند سزاواراوست) پس تمام افراد نمی‌توانند خدارا حمدوثنا گویند وتمجید وتقدیس کنند مگراین‌دسته.»

ودیگرآنکه: فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلاَّ عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ

آیهٔ ۱۲۸ ازسورهٔ ۳۷ صافات).

«همهٔ مردم درروزقیامت برای حساب و کتاب و عَرْض‌درپیشگاه حضرت حقّ‌حاضر گردیده می‌شوند مگر بندگان مخلَص خداوند.»

اصولاً آن وحشت‌های روزقیامت وطول کشیدن پنجاه هزارسال‌برای حساب و کتاب وسایر مواقف قیامت وآن‌دستگاه عریض وطویل‌برای

مخلَصین ومقرّبین نیست.

اصولاً بندگان مخلَصین خدا درمواقف قیامت ومحشر حضور پیدا نمی کنند وبنابراین روشن است که نامهٔ عمل هم ندارند؛ وقتی در قیامت نیستند، طرف یمین وشمالی هم نیست؛ حساب و کتابی هم نیست. چرا؟چون نامهٔ عمل متعلّق به اعمال است، حساب و کتاب برای اعمال است؛افرادی که عملی انجام داده‌اند برای آنست که به‌نتیجه ومقصود و غرض حاصل از آن عمل برسند ؛ نتیجه خوب باشد یا بد باشد؛ آن نامهٔ عمل به آنها داده می‌شود؛ و آنان‌را از حقیقت ملکوتی آن اعمال توفیه واشباع می کند.

امّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ ، دردنیا برای غرض ومقصودی ومنظوری کار انجام نداده‌اند؛ فقط وفقط خالصاً لوجه‌الله‌الکریم اعمالشان بوده است ـ زیرا کلام ما درخصوص مقرّبین و مخلَصین است ـ هر کاری راکه انجام داده‌اند خود آنها انجام نداده‌اند؛ خدا انجام داده است . مگر خدا نامه عمل دارد؟

چون کسی ازمرحلهٔ اخلاص گذشت وفانی درذات خدا شد و وجودش وسرش ازشوائب دوگانگی خلاص شد، وبه‌عالم توحیدمطلق پیوست، دیگر برای او تعیّن وهستی ووجودی نیست تاآثار وجود و ازجملهٔ آن نامهٔ عمل بوده باشد.

الْمُخْلَصِینَ وَمَا أدْرَیْكَ ماالْمُخْلَصِینَ آنها قوس صعودشان راجع به‌معرفت ذات حقّ وطیّ درجات قرب به پایان رسیده محو در ذات حضرت احدیّت گردیده‌اند. بدءِ حرکت آنها در حال نزول و طیّ

قوس نزول مراتب مادون ازذات نبوده، تابه همان‌جا باز گشت کند و بر گردد، ودرهمان مرتبه فانی‌شود؛ بلکه بدءِ حرکت آنها ازذات‌بوده وسپس ازعالم ادنی که عالم‌طبع است شروع به پیمودن قوس صعود نموده وبعد ازعبور ازاسماء وصفات الهیّه وفناء درآنها فانی‌درذات حقّ شدند.

مُخلَصین درحرم خدا هستند؛ خود خدا جلیس وهمنشین و انیس آنهاست؛ خودش ولیّ آنهاست. نامهٔ عمل ازکدام سمت به آنان‌داده شود؟ درحرم خدا که زمان نیست؛ مکان‌نیست؛ سمت‌وجهت نیست؛ راست‌وچپ وشمال‌وجنوب وفوق وتحت‌نیست؛ وانگهی‌نامه عمل چه باشد؟

اگرنامهٔ عمل تفاصیل حقیقت ملکوتی اعمال باشد لازم می‌آید که درصقع ربوبیّ ودرناحیه ذات احدیّت حقایق اعمال ظهور پیدا کند؛ امّا درخانهٔ خودخدا که صورت وشکل ومادّه ومعنی نیست در آنجا تفصیل وتجزیه نیست؛ پس درآنجا نامهٔعمل نیست ومقرّبون‌به طورکلّی نامهٔ عمل ندارند؛ و قرآن هم برای آنها نامه عملی بیان نکرده است.

مخلَصین ازبندگان حضرت حقّ درطیّ راه سلوك به جائی رسیدند که فانی درذات حقّ شدند؛ واسم ورسم آنها فانی شد؛ واز آنها هیچ باقی نماند؛ صفات آنها درصفات حقّ وذات آنان در ذات حقّ فانی شد؛ آنان ازخود اراده واختیاری وفعلی و عملی ندارند؛ خداست که‌دروجود آنان‌صاحب‌اراده‌واختیاروفعل است؛موجودیّت

خودرا به‌خدا سپردند؛ وخداوند در وجود آنان موجودیّت دارد.

آنهاازوجود خود دربرابر وجود حضرت حقّ تعالی گذشتند؛ وخودرابه‌خدادادند، جزای آنان خداست؛ خون‌بهای آنان خداست؛ چه‌خوب در این چند بیت راجع به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام این حقیقت‌را مجسّم نموده است:

شاهان همه بـه خاك فکندنـد تاج‌ها
تازیب نیزه شد سرشاه جهان عشق
برپای دوست سر نتوان‌سود جز کسی
کورا بلند گشت سر اندر سنان عشق
از لامکان گذشت به‌یك لحظه بی بُراق
این‌مصطفی که‌رفت سوی‌آسمان عشق
شاه جهان عشق که جانانش از اَلَسْت
گفت‌ای‌جهان حسن‌فدای توجان عشق
توکشتهٔ منّی و منم خونبهـای تـو
بادا فدای تو کـون و مـکان عشق[1]

این از اختصاصات مقرّبین است ؛ پس مقرّبین نامـه عمـل ندارند؛ پس زحماتی که دردنیا کشیده‌اند: نمازها، روزه‌ها، جهادها، مصائب وشدائد چه می‌شود؟ این حوریّه‌هائی را که خداوند متعـال آفریده است،این بهشت‌ها، این نسیم‌ها، این‌نهرهای جاری، این‌انهار اربعه: نهرعسل‌مصفّی نهر شراب‌وباده‌ای که‌موجب لـذّت‌خورندگان

۱ــ «دمع‌السجوم» پاورقی ص۱۹۶

است، نهر شیری که طعمش تغییر نکرده، ونهر آبی که بدبو نگردیده است؛ ودیگر نهر زنجبیل و آبی که‌در آن کافور است وچشمهٔسلسبیل و آب کوثر برای کیست؟

اینها برای آنهاست؛ نه درحال فنا، بلکه درحال بقاءِ بعد ازفناء ومقام جمع‌الجمع یعنی در عین فناء واستغراق درذات احدیّت‌ازاین نعم الهیّه بهره‌مند می‌شوند وبه‌جمال خدا از آنها متمتّع می گردند.

ودیگر برای اصحاب‌الیمین است که از آنها بدون استغراق در ذات احدیّت لذّت می‌برند.

باری این‌نعمت‌ها جزای حرکت وسلوك است؛ نه آن کسی که درحرم است؛ درعرفان عشق وشور نیست؛ عشق وشور و حرکت در سلوك است؛ بعد از سلوك کسی که عارف بالله شد واز مقرّبین و مخلَصین شد دیگرحرکتی ندارد آنجا نه دردسر است، ونه سرور، نه‌خوف‌است، ونه امید، نه‌احساس‌علم است، ونه قدرت، ونه‌احساس وجود؛ راجع به بعض ازحالات مخلَصین در حال فنا «ابن فارض» چقدر عالی آورده است:

أَمَمْتُ إِمَامِي فِي الْحَقِيقَةِ فَالْوَرَى
وَرَائِي وَكَانَتْ حَيْثُ وَجَّهْتُ وِجْهَتِي ۱

يَرَاهَا أَمَامِي فِي صَلَاتِيَ نَاظِرِي
وَ يَشْهَدُ فِي قَلْبِي إِمَامَ أَئِمَّتِي ۲

وَلَا غَرْوَ أَنْ صَلَّى الإِمَامُ إِلَيَّ أَنْ
ثَوَتْ فِي فُؤَادِي وَ هْيَ قِبْلَتَهُ قِبْلَتِي ۳

وَكُلُّ الْجِهَاتِ السِّتِ نَحْوِي تَوَجَّهَتْ
بِمَا ثَمَّ مِنْ نُسْكٍ وَ حَجٍّ وَ عُمْرَةِ ۴

لَهَا صَلَوَاتِي بِالْمَقَامِ أُقِيمُهَا
وَ أَشْهَدُ فِيهَا أَنَّهَا لِيَ صَلَّتِ ۵

كِلَانَا مُصَلٍّ وَاحِدٌ سَاجِدٌ إِلَى
حَقِيقَتِهِ بِالْجَمْعِ فِي كُلِّ سَجْدَةِ ۶

مُنِحْتُ وَلَاهَا يَوْمَ لَا يَوْمَ قَبْلَ أَنْ
بَدَتْ عِنْدَ أَخْذِ الْعَهْدِ فِي أَوَّلِيَّتِي ۷

وَهِمْتُ بِهَا فِي عَالَمِ الْأَمْرِ حَيْثُ لَا
ظُهُورٌ وَكَانَتْ نَشْوَتِي قَبْلَ نَشْأَتِي ۸

فَأَفْنَى الْهَوَى مَا لَمْ يَكُنْ ثَمَّ بَاقِياً
هُنَا مِنْ صِفَاتٍ بَيْنَنَا فَاضْمَحَلَّتِ ۹

فَأَلْفَيْتُ مَا أَلْقَيْتُ عَنِّيَ صَادِراً
إِلَيَّ وَ مِنِّي وَارِداً بِمَزِيدَةِ ۱۰

وَشَاهَدْتُ نَفْسِي بِالصِّفَاتِ الَّتِي بِهَا
تَحَجَّبْتِ عَنِّي فِي شُهُودِي وَحَجْبَتِي ۱۱

وَأَنَّى الَّتِي أَحْبَبْتُهَا لَا مَحَالَةَ
وَكَانَتْ لَهَا نَفْسِي عَلَيَّ مُحِيلَتِي ۱۲

فَهَامَتْ بِهَا مِنْ حَيْثُ لَمْ تَدْرِ وَهْيَ فِي
شُهُودِي بِنَفْسِ الْأَمْرِ غَيْرُ جَهُولَةِ ۱۳

جَلَتْ فِي تَجَلِّيهَا الْوُجُودَ لِنَاظِرِي

فَفِي كُلِّ مَرْئِيٍّ أَرَاهَا بِرُؤْيَتِهِ[1] ۱۴

۱ «چون وجود من مستغرق دروجود مطلق و ذات حضرت احدیّت شد؛ وبین‌من وبین خدای من رسم دوئیّت ازبین رفت؛ بنابراین من درحقیقت به‌امام خودم که همان ذات حقّ باشد در نمازهایم اقتدا کردم؛ واورا قصد کردم؛ پس‌بنابراین تمام مخلوقات چه امام وچه مأموم پشت‌سر من‌هستند؛ وچون او در دل من‌بود، لذا هرجا که وجه خودرا متوجّه نمودم همانجا وجههٔ من‌بود.

۲ دیدگان من درموقع‌نماز اورا جلوی من می‌بیند وقلب من گواهی می‌دهد که او امام أئمّه من است.

۳ وعجب نیست ازاینکه‌درنماز، امام به‌سوی من نماز بخواند؛چون خدا دردل من جا گرفته وبنابراین ذات‌اقدس اوجلّ وعلا قبلهٔقبلهٔ من است.

۴ وتمام جهات ششگانه ازبالا وپائین وراست وچپ وجلو وپشت‌سر به‌طرف من‌توجّه واقبال کرده، باتمام آثار وخصوصیّاتی که در آن‌جهت‌ها ازعبادت وحجّ وعُمره موجود است.

۵و۶ نمازی که من درمقام ابراهیم به‌جای می‌آورم برای اوست؛ ودر آن‌مقام گواهی می‌دهم که اوبرای من نمازمی گذارد چون‌اشباح ظاهره سایه‌های ساجدهٔ برای ارواح باطنه هستند ؛ ومحبّ به

۱ــ «دیوان ابن‌فارض» تائیّه کبری ص۶۰ به‌بعد؛ بیت اوّل بیت۱۴۸ ازتائیّه است.

اعتبارِ جمع، عین محبوب است وبه اعتبار تفرقه غیر اوست؛ و توجّه‌محبّ به‌سوی محبوب‌فرع توجّه محبوب به‌سوی‌محبّ است؛ پس می‌توان گفت که:هردوی ما نماز گزار واحدی‌هستیم که‌به‌مقام‌حقیقتِ جمعی او درهرسجده‌ای سجود بجامی آوریم.

۷ مقام قرب وولایت او به‌من عنایت شد، دراولّین نقطهٔ ایجاد و پیدایش من؛ دروقتی که اشیاء به طریق معلومیّت از ذات حقّ ظهور می کردند وعالم امر را قبل از عالم خلق تشکیل می‌دادند ؛ وهنوز روز را خدا نیافریده بود؛ ودرعالم میثاق عهدی بسته‌نشده بود.

۸ ومن درمحبّت وعشق به‌او درعالم امر متحیّر و واله شدم ؛ در آنجائی که هنوز ظهوری برای ذات من وبرای صفات من‌درعالم خلق نبود؛ وبنابراین‌سُکر ومستی من دربارهٔ اوقبل ازپیدایش‌من دراین عالم بود.

۹ پس آن محبّتی که من درعالم امر به‌خدای خود پیدا کرده بودم ، فانی ونابودکرد آن صفاتی‌راکه دراین عالم‌خلق میان من و او حادث شد؛ ودرآن عالم امر ثابت نبود؛ پس آن‌صفات مضمحلّ ونابود شد ومن باآن ذات‌اقدس همان‌طورکه در اول امر بودم همانطور شدم.

۱۰ پس ازآنکه صفات من درعالم فناء مضمحلّ ونابود شدمن به عالم بقاء باز گشتم‌وآن‌صفاتی راکه به واسطهٔ زیادتی القاءکرده ورها نموده بودم همه‌را چنین یافتم که ازمن صادر شده است به

من و وارد شده است بر من.

۱۱ ومشاهده کردم درحال شهودم نفس خودرا باصفاتی که به واسطهٔ آن‌صفات، ذات اقدس احدیّت، در حال احتجاب من از من محجوب شد.

۱۲ ودیگر آنکه مشاهده کردم که نفس من‌یقیناً و ضرورةً همان ذات است؛ودر معرفتِ ذات، نفس من‌مرا برخود من‌حواله‌می کرد.

۱۳ ونفس‌من درجستجوی او ناخودآگاه مفتون ودیوانهٔ او شد؛ در حالی که درحقیقت‌وواقع درشهود من بود؛ ونفس من به‌این‌امر جاهل نبود.

۱۴ آن‌ذات‌اقدس درحالی که تجلّی می کرد دروجود مطلق،دربرابر دیدگان من‌پرده بر گرفت؛ به‌طوری که من بادیدار چشم خود، درچیز دیدنی اورا بالعیان مشاهده کردم.

مقرّبین ومخلصینی که غرق دریای انوار ذات احدیّت هستند وسراپا مدهوش ومست تجلیّات ذاتی می‌باشند کجا می‌توانندسر گرم آثار وتجلّیّات صفاتیّه گردند وبه‌غیر ذات خودرا مشغول کنند؛ بعد ازبقاءِ بالله اشتغال بااینها عین اشتغال بـا ذات است ولی قبل از بقاء موجب محجوبیّت ازذات؛ وبرای سالکی که سراپا عشق حضرتش درسراسر وجود اوزبانه می کشد وچون شمع اورا گداخته می‌نمایدو فریاد وَاجْعَلْ قَلْبِی بِحُبِّكَ مُتَيَّماً[1] اوبلنداست جز سدّ راه‌وصول

۱ــ «ازفقرات دعای کمیل است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌می‌خوانده‌اند ←

چیز دیگری نیست عاشق راه خدا حوریّه چه‌می‌فهمد؟ جنّاتُ تجری من تحتها الانهارُ چه می‌داند؟ او باندای إلٰهی مَا عَبَدْتُكَ خَوفاً مِنْ نَارِكَ وَلاَ طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلاً لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ[1] پشت‌پا برهر نیّت ومنظوری جز لقاءِ ذات خدا می‌زند؛ ویگانه جهت عمل واطاعت وعبادت را فقط واجدیّت ذات‌حقّ می‌فهمد؛ و در مضمار این میدان گوی‌سبقت ازعالمیان می‌رباید. کسی که دیگردورهٔ‌تحصیل خودراکامل کرده ؛ حال بیاید در صف اولین اطفال دبستانی ابجد

←

وبه کمیل‌بن زیاد نخعی تعلیم کرده‌اند و مفادش اینست که : خدایا درعشق و محبّت خودت دل‌مرا سرشار گردان به‌طوری که غیرازعشق توچیزی نفهمم وسراپا مدهوش ومتحیّر وسر گردان شوم.

۱ ــ «بحارالانوار» ج۹ کمپانی ص۵۱۱ از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که: «بار پروردگار من! من‌تورا عبادت‌نکردم به جهت ترسی که‌ازآتش توداشتم ونه به‌جهت دلبستگی که دربهشت تودرخود یافتم!بلکه تورا سزاوار عبادت‌یافتم ؛ وبنابراین تورا عبادت کردم.»

این کلام را در «بحار» ازابن‌میثم در«شرح نهج‌البلاغه» آورده‌است آنجاکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباب حِکَم درحکمت ۲۳۷ فرموده است که: انّ قوماً عبدوالله رغبةً فتلك‌عبادة التجّار وانّ قوماً عبدوالله رهبةً فتلك عبادةالعبید وانّ قوماً عبدواالله شکراً فتلك عبادة الأحرار، در اینجا مجلسی (ره) ازابن‌میثم نقل‌می‌کندکه فرموده است: ای‌لأنّه مستحقّ للعبادة و سپس ابن‌میثم می‌فرماید: که علی‌علیه‌السلام درجای دیگر فرموده است‌که : الهی ماعبدتك خوفاً من‌نارك ــ الخ.

واین مطلب در«شرح نهج» ابن‌میثم ج۵ ص۳۶۱ بعینه موجوداست.

بخواندچه معنی‌دارد؟ عبادت واطاعت ازحقّ براساس ترس‌ازدوزخ ویا طمع دربهشت عبادت حقّ نیست؛ عبادت نفس وقوای نفسانیّه است.

باری اگر کسی خدارا براین نیّت‌ها عبادت کند، از همین نواحی‌نامهٔ عمل به‌دستش می‌رسد؛ ولی کسی که خدارا ازناحیهٔ ذات اقدس او عبادت کرده است، نامهٔ عمل از کجا به‌او برسد؟ذات‌اقدس که جهت ندارد، تعیّن ندارد، نامهٔ عمل اوچه باشد ؛ نامهٔ عمل او نفس واقع‌الامر یعنی‌ذات اقدس حقّ است تبارك وتعالی. اوخودرا باخدا معاوضه کرده نه باآثار ونعمت‌ها؛ او ازذات به‌غیر ذات‌سر فرو نیاورده است؛ وبهشت وجنّت او اندکاك درذات اقدس ومحو و نابودی درانوار قدسیّه وتجلّیّات ذاتیّه بوده است؛ وطبق‌آیهٔشریفه:

إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ (آیهٔ ۱۱۱ ازسوره ۹ توبه)

«به درستی که خداوند از مؤمنان اموال آنهارا وجان‌های آنها را می‌خرد درمقابل آنکه برای آنان بهشت باشد».

ذات اقدس حضرت حقّ بهشت برین او می‌باشد.

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود

وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم[1]

من خودم را باخدا معاوضه کردم معنایش این نیست که صفات واسماء اورا برای خود گرفتم و الوهیّت اورا به‌خود نسبت دادم،این

۱ــ «دیوان حافظ» شیرازی طبع پژمان ص ۱۵۷.

غلط است؛ یعنی تصدیق کردم واقرار واعتراف نمودم که دربرابر نور توهیچ نیست؛ وتو پروردگار من‌هستی که اسماء ت بزرگ است، و صفاتت عظیم است؛ ومن تا به‌حال خودم را ذی‌اثر و ذی‌صفت می‌پنداشتم وازاسماء تو وصفات‌تو مقداری‌را دزدیده وبه‌خودنسبت می‌دادم؛ وچنین خیال می کردم که حقیقتاً وجودی دارم و اصالتی؛ و اسمی دارم وصفتی؛ اینك که به‌عشق تو وبرای زیارت‌ودیدار تو راه را طیّ کرده‌ام؛ وتو مراپذیرفتی، وسرافراز داشتی! فهمیدم که هیچ نیستم وهیچ‌ندارم هیچ اندرهیچ وآن‌مقداری که برای خود وجود و هستی قائل‌بودم همه فرعونیّت بود؛ خدای من‌درعالم وجودتوهستی وبس.

نیست جز فقر در طیلسانم نیست جز عجز طیّ لسانم
سفله‌تر از همه ناکسانم راست گویم خسی ازخسانم
برده زین‌سو بدان‌سو هوایم

من زخود هست‌وبودی‌ندارم من‌زخودربح‌وسودی‌ندارم
من زخود تار و پودی ندارم من که ازخود نمودی‌ندارم
بیخودانه چسان خود نمایم

بنده را پادشاهی نیاید از عدم کبریائی نیاید
بندگی را خدائی نیاید از گدا جز گدائی نیاید
من گدا من گدا من گدایم

بنده‌ام گر بخویشم بخواند رانده‌ام گر ز پیشم براند
آستانم چو بر در نشاند پاسبانم چو بر ره بماند
هرچه گوید جز او را نشایم

گر بخواند بخویشم فقیرم ور براند ز پیشم حقیرم
گر بگوید امیرم امیرم ور بگوید بمیرم بمیرم
بندهٔ حکم و تسخیر رأیم

از عدم حرفِ هستی نشاید دعوی کبر و مستی نشاید
خاك را جز که پستی نشاید از فنا خود پرستی نشاید
من فنا من فنا من فنایم

بنده‌ام ره به جائی ندارم عقل و تدبیر و رائی ندارم
در سر از خود هوائی ندارم ره به دولت سرائی ندارم
در گه دوست دولت‌سرایم

بنده‌ام با دو صدعیب وعلّت عجزوخواری‌وزاری‌وذلت
با همه شرمساری و خجلت ای خداوند اقبال و دولت
نیست جز بر درت التجایم

من اگر با تو همراه باشم از دل خویش آگاه باشم
در ره بندگی شاه باشم در صف کمانِ لله باشم
تو مرائی اگر من ترایم

ای غمت مایهٔ شادمانی یاد روی تو روز جوانی
وصل تو دولت جاودانی تار زلف تو سبعُ المثانی
لعل دلجویت آب بقایم[1]

۱ــ «دیوان حبیب» ازمرحوم آیةالله حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی ص۵۴ به بعد؛ این اشعار منتخبی از اشعار اوست.

دسته‌ای دیگرهم غیر ازمقرّبین ومخلَصین هستند که آنان نیز نامهٔ عمل ندارند؛ آنان چه کسانند؟

مقرّبین کسانی بودند که‌رفتند به‌بالا؛ ودرمراتب صعودازمرتبه هم گذشتند؛ واز اسم ورسم‌هم عبور کردند؛ رفتند برفراز عَمَل؛ آن دستهٔ دیگر درست درمقابل اینها، پائین آمدند تاحدّی که ازبهائم هم پست‌تر شدند؛ تمام‌صفات واسماء خدارا دروجود خویش‌ضایع‌وتباه کردند؛ وآن‌چنان درشهوات غوطه‌زدند ودر غفلت و اعراض ازخدا سماجت نمودند که ازعمل گذشته وزشتیها وقبایح جزء ذاتشان‌شد. به واسطهٔ انکارخدا ورسول خدا و عداوت با صالحان ازبندگان خدا و پافشاری درانکار ودشمنی، سریره وباطن خودرا خراب کردند، اینان کسانی‌هستند که زشتی‌ها ازظاهربه‌درونشان سرایت کرده ووجودشان منشاء پیدایش شرور ومنبع‌تراوش منکرات و جنایات و خیانت‌های ظاهریّه وباطنیّه شده است.

آنان نیزنامهٔ عمل ندارند؛ چون‌نامهٔ عمل برای کسیستکه قبایح اودرحدود رتبهٔ اعمال‌باشد نه درمرتبهٔ ذات او ودر درجهٔ کینونت ماهیّت و واقعیّت او.

درآیات قرآن ازاین افراد تعبیرمی‌شود به‌کسانی که اعمالشان حَبَط می‌شود یعنی‌خراب و فانی و هلاك أولَئِكَ حَبِطَتْ أعْمَالُهُمْ می‌باشند.

آنان آن‌چنان جهنّمی‌هائی هستند که درحاقّ وحقیقت جهنّم هستند واین جهنّم بروز وظهور آنهاست؛ و دَرَکات ومراتب آنها

عمیق‌تر است از این جهنّم‌های معمولی یعنی از دَرکات معمولی جهنم؛ اگر سرهنگی خیانت کند اورا به‌زندان یك‌سرباز عادی نمی‌برند؛ در زندانی متناسب بادرجهٔ جرم وجنایت او می‌برند.

بنابراین، این‌چنین افرادنیز نامهٔعمل ندارند وازناحیهٔ شقاوت‌به آنها نامهٔ عمل داده نمی‌شود.

اصحاب‌الیمین کسانی هستند که اعمال‌خوب دارند ولی خوبی به‌ذات آنها وبه سِرّ آنها رخنه‌نکرده است؛ چون یکسره خودشان را به‌خدا نفروختند؛ والاّ ازمقرّبین شده‌بودند؛ منتهی اگرتوجّهشان به حقّ خیلی زیاد است وغفلتشان کم است؛ اینها اصحاب‌سعادتند.

اصحاب‌الشّمال کسانی هستند که دردنیا بیشتر دنبال‌معصیت و جرم وجنایت رفته‌اند، ولی احیاناً هم‌کارهای خوبی‌انجام داده‌اند، یا اهل خیری هستند که عشقشان‌به‌حقّ زیاده‌نبوده ودر مقابل‌اعمال‌زشتی که‌انجام داده مستحقّ عقوبتند؛ وبالاخره باید گرچه برای‌مدّتی هم شده باشد دردوزخ بسوزند برای تدارك.

امّا آن کسی که ازبیخ‌زده وانکار همه‌چیز کرده است، آن‌رابه عملش مؤاخذه نمی‌کنند؛ بلکه به‌واقعیّتش مؤاخذه می‌کنند؛ ما در روایاتی داریم که‌حَبَط به‌طور کلّی صحیح نیست؛ حَبَط یعنی‌چه؟

یعنی هریك ازاعمال نکوهیده اثر نیك اعمال نیکو را از بین نمی‌برد وضایع ونابود نمی‌سازد؛ اگرمثلاً ماامروز نمازی‌خوانده‌ایم وثوابی برده‌ایم، گناهی که به‌دنبال آن‌انجام دهیم، آن‌اثر نماز را تباه وخراب نمی‌کند؛ آن‌نماز باآن‌اثر خوب به‌جای‌خود هست؛ و این

گناه‌هم با آن اثرزشت به‌جای‌خود.

پس اعمال خوب‌وبد به‌طور کلّی هریك بر روی یکدیگر اثر احبُاطِی ندارند؛ ودرروز قیامت‌اعمال‌خوب به‌جای خود واعمال‌بد هم به‌جای خود؛ طبق اعمال‌خوب جزای‌نیك وطبق اعمال بد پاداش و گوشمالی خواهدبود؛ ازوارد کردن اهوال وشدائد محشر و وقوف عَرْض وبالاخره مکث دردوزخ به مقدار اعمال‌بدی که انجام داده‌اند آنها را تطهیر وتزکیه می کنند وبعداًهم طبق‌اعمال خوبی که انجام داده‌اند واردبهشت می کنند؛ پس‌حقّ در این نیست که عملی را که انسان انجام می‌دهد اثر عمل‌دیگررا تباه وفاسدنماید؛ لذا انسان نباید هیچگاه ازرحمت خدا مأیوس‌باشد؛ واگر گناهی که کرد وبه نظر او بزرگ بود، بگوید: تمام‌کارهای نیکی‌را که بجاآورده‌ام ضایع وتباه شد؛ این‌چنین نیست.

ولی درچند مورد ازاین قاعدهٔ کلّیه استثناء شده است‌وحَبُط دراعمال واقع است. یعنی‌اگرانسان آن عمل خاص را به جای آورد تمام کارهایش بدون‌استثناء ضایع و تباه می گردد.

یکی از آنها شرك است یعنی به‌خدا شریك‌آوردن وغیر را در ذات ویاصفت ویافعل اومؤثّر دانستن.

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آیهٔ ۶۵ ازسورهٔ ۳۹ زمر)

« (ای‌پیامبر) وبه تحقیق که‌به سوی تو وبه سوی کسانی که قبل ازتو بوده‌اند چنین‌وحی شده است که اگرشرك بیاوری عمل توحبط

می‌شود والبتّه از زیانکاران می‌باشی»!

وعلّت حَبْط دراین مورد اینست که اعمال‌حسنه موجودیّت حُسْنش درعالم‌توحید است، وقتی کسی به‌حقّ متعال به‌نظروحدت نمی‌نگرد وغیر اورا درعمل او انباز وشریك قرار می‌دهد؛ و افعال و آثار اوراکه اصل است واصیل است به غیر او که سایه است و ظلّ است واعتبار است وفقیر وفانی است نسبت مـی‌دهد؛ دیگر عمل او هرچه‌هم به‌صورت ظاهرچشمگیر وجالب باشد، درعالم واقع دارای ارزش نیست.

مَثَل چنین کسی مَثَل غلامی است که بسیار درخدمت آقا و مولای خودمی کوشد؛ خانه را جاروب می‌زند؛ درختان و گلهاراآب می‌دهد؛ صحن‌منزل‌را آب‌پاشی می‌نماید؛ بردر و دیوار عود روشن می کند وعطرو گلاب می‌زند؛ تمام این خدمات را برای خانه انجـام می‌دهد؛ ولی‌به‌صاحبخانه وآقای‌خود کینه‌ای دارد و در صدد است که دروقع انتهازفرصت اورا بکُشد؛ آیاخدمات او در نزد آقای خـود قیمتی دارد؟ جاروب کردنِ فرش‌ها وعطرآگین نمودن اطاق‌ها برای این‌نتیجه دارد که آقا ومولایش روی‌آن فرش‌هـا بنشیند؛ و از هوای عطرآلود فضای اطاق‌ها استشمام کند؛ امّا اگربنا باشد که‌روی همین فرش‌ها ودرفضای این‌اطاق‌ها صاحبخانه‌را سرببرد، آیا این‌عمل‌ها در نزد آقا ارزش‌دارد؟

بنابراین باوجود شرك که اعلان‌محاربه بامالك اصلی‌جهان‌است هرعمل خیری‌محکوم است.

دوم کُفراست یعنی کسی که برخدا و رسول‌خدا کافر شود و به حقّانیّت ورسالت‌رسول‌الله‌انکار ورزد اعمال او حبط می‌شود؛ چون انکار رسول‌الله که مُرسَل‌وفرستاده شده‌ازطرف خداست به مثابه انکار مُرسِل و خود خداست.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ (آیهٔ ۵ ازسورهٔ ۵ مائده)

«و کسی که به‌مراتب ایمان کفر ورزد پس به تحقیق که عمل او حَبْط ونابود می‌شود.

و آیات دیگری نظیر این آیه در موارد کفر در قرآن کریم داریم .

سوم إرتِدَاد یعنی ازدین اسلام بر گشتن و بعد از ایمان به کفر گردیدن.

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آیهٔ ۲۱۷ از سورهٔ ۲ بقره)

«و کسی که ازدین خود مرتدّ شود وسپس درحال کفر بمیرد ، پس اعمال‌ایشان حَبْط می‌شود دردنیاو آخرت و آنها یاران‌واصحاب آتش هستند که پیوستند در آن به‌طور جاوید زیست می‌نمایند».

دراینجا مناسب است به‌طور اجمال بیان‌ارتداد و آثار آن ذکر شود؛ و آن اینکه:

مرتدّ کسی است که ازاسلام بر گردد؛ ودو حال‌دارد یادومرتبه به‌اسلام‌برمی گردد ویا به‌ارتداد خود باقی می‌ماند؛ امّا درصورت‌اول

که به‌اسلام برمی گردد واین باز گشتش حقیقت توبه است ، توبـه او قبول است، وبه‌بهشت می‌رود، خواه حکم‌اسلام دربـارهٔ او ظـاهراً جاری شود ویاجاری نشود زیرا که اجراء حکم‌ارتداد، ربطی‌به‌قبولی توبه واقعی ندارد؛ هر کس‌فیمابین خود وخدا توبه کند توبه‌اش‌قبول است.

این ازنقطه‌نظر واقع، خواه مردباشد وخواه زن، خواه مرتـدّ فِطری باشد یاملّی.

وامّا ازنقطهٔ‌نظر ظاهر یعنی اجراء حکم ظاهری اسلام، مرتـدّ دوقسم‌است: اوّل:مرتـدّ فطریّ ودوم: مرتدّ ملّی؛ مرتـدّ فطری‌آنست که دروقتی که پدر ومادرش نطفهٔ اورا منعقد کردند هردوی آنان و یا یکی ازآنان مسلمان بوده است؛ ودر این صورت انعقاد آن نطفه از فطرت اسلام وسرشت اسلام بـوده است. چـون طفل تابـع اشرف والدین یعنی اشرف أبـوَینِ خود است؛ و هر کدام ازپدر و یا مادر که مسلمان باشند آن‌ازدیگری شریف‌تر است؛ وطفل دراسلام تابع‌او خواهد بود، نه‌تابع آن‌دیگری که‌کافر است؛ گرچه پدرش‌بوده باشد. بنابراین کسی که هنگام انعقاد نطفهٔ او (نطفه‌ای که خود اواز آن نطفه به‌وجود آمده است) پدر ویا مادرش مسلمان باشد این نطفه در اسلام منعقد شده وطفل متولّد چنانچه به‌سنّ بلوغ برسد و مسلمان بـاشد چنانچه بعداً ازاسلام بر گردد ومرتـدّ شود، ازفطرت اسلام مرتـدّشده است؛ یعنی‌ازسرشتش که درحال اسلام بوده‌است؛ وچنانچه ارتداداو درمحکمهٔ شرع‌یعنی درنزد حاکم‌اسلام‌به‌ثبوت رسدحکمش قتل‌است

یعنی باید کشته شود؛ البتّه این درصورتیست که مرد باشد.

ولی اگرزن باشد حاکم اسلام حکم به قتل او نمی‌دهد؛ بلکه اورا حبس می کنند ودر اوقات نماز اورا می‌زنند تا اینکه از کفر به اسلام بر گردد.

أمّا ارتداد ملّی راجع به آن کسیست که‌چون‌نطفه‌اش منعقدشده است پدر ومادر هردو کافر بوده‌اند این‌چنین شخص‌چون به‌سنّ‌بلوغ برسد ومسلمان باشد (بدین‌معنی که یا درزمان طفولیّت پدریامادرش مسلمان شوند دراین‌صورت طفل‌هم به‌تبع آنان‌مسلمان می‌شود؛ و یا اگر هردو کافر ماندندوطفل‌هم به‌تبع آنان تاسن بلوغ کافر بماندبعد ازبلوغ به اختیار خودمسلمان شود) و پس از ایمان‌کافر شود، مرتدّ شود؛ این‌را مرتدِّ ملّی گویند، یعنی بعد ازبلوغ از ملّت و شریعت اسلام مرتدّ شده است نه‌از سرشت و فطرت اسلام.

چنین شخص اگربه‌اسلام بر گردد وتوبه کند، درمحکمهٔ شرع حکمش قتل نیست؛ وحاکم‌اسلام حکم کشتن‌را دربارهٔ او اجراء نمی کند؛ خواه مردباشد وخواه زن؛ وامّا اگرتوبه نکرد و به‌ارتداد وکفرخود باقی‌ماند، باز حکمش قتل نیست؛ بلکه اوراحبس‌می کنند واحکام مرتدّ ملّی را براو جاری می کنند تامسلمان شود؛ خواه‌مرد باشد ویا زن.

البتّه تمام این‌مسائل ازنقطهٔ‌نظر حکم‌ظاهر اسلام واجراء حدّ وتأدیب ازنقطهٔ‌نظر قوانین‌جزائی اسلام است و امّا از نقطهٔ‌نظر باطن اگرتوبه کندوبه‌اسلام باز گشت کند توبهٔ اومقبول ودرهرحال‌به‌بهشت

می‌رود، گرچه حکم ظاهری‌اسلام دربارهٔ او اجراء شده‌باشد، و اورا حبس کرده ویا به‌قتل رسانیده باشند.

امّا اگر توبه نکرد، و با حال کفر ازاسلام مُرد و یا کشته شد اعمال او حَبِطَ می‌شود ودر جهنّم مخلّد است وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ کسی که مرتدّ شود از میان شما افراد مسلمان از دین خود، و پس از آن درحالت کفر بمیرد أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «تمام اعمال خوبی که در دنیا انجام داده‌اند اثردنیوی واخروی آنان حبط می گردد» وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ « و چنین کسانی یاران آتشند؛ و در آن مخلّد و جاودانه می‌مانند».

چهارم تکذیب‌آیات خدا و لقاء الله است؛ اینان افرادی هستند که پیوسته درخدا ولقاء خدا تکذیب می کنند؛ و دوست دارند به نوامیس دینی اشکال کنند؛ واین‌طرف وآن‌طرف می گردند که‌ایرادی درقرآن کریم ویااشکالی در کلام رسول‌الله ویا ائمّهٔ‌طاهرین پیدا کنند اینان به‌عنوان تکذیب آیات‌الله ولقاء خدا در واقع می گویند که راه خدا مسدود است؛ وملاقات خدا ومعاد به سوی اوچه معنی دارد؟ گرچه ادّعای مسلمانی بکنند، ولی می گویند مثلاً: این کلام پیغمبراز روی مصلحتی بوده و واقعیّتی ندارد؛ مااسلام‌را قبول داریم ولیکن دین هزاروچهارصد سال‌قبل است وبه‌درد امروز نمی‌خورد و احکام اسلام‌را باید طبق‌احکام مغرب‌زمین امروزه و دنیاپسندانه درآورد؛ پیغمبر اسلام شخص‌متفکّر و نابغه‌ای بوده است و خواست‌جامعه را

اصلاح کند تکلّم ازبهشت وحوری کرد، تامردم به‌هوای آن‌نعمت‌ها ودر امید آن‌لذّت‌ها دست به‌تعدّی وتجاوز نزنند؛ وبه عبادت بزنند؛ وسخن از آتش وجهنّم به‌میان آورد تامردم از آن بترسند، وازصراط عدالت در جامعه بیرون نروند والاّ خبری نیست. این‌ها اعمالشان حَبْط است گرچه‌کارهای عام‌المنفعه انجام دهند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً

(آیهٔ ۱۰۳ تا۱۰۵ ازسورهٔ ۱۸ کهف)

«ای پیامبر به‌مردم بگو! آیامن شمارا آگاه کنم به‌آن کسانی که کردارشان ازهمهٔ افرادزیانبخش‌تر وتهی‌تر ووبال آلوده‌تر باشد؟ آن کسانی هستند که کوشش وجدیّت آنان درحیات پست دنیوی‌و زندگی حیوانی گم‌شد وچنین می‌پنداشتند که‌کار خوبی‌انجام‌میدهند آنان کسانی. هستند که آیات‌پروردگارشان ولقاء‌الله‌را دروغ‌شمردند پس اعمال‌آنها حَبْط می گردد؛ و ما در روز بازپسین برای آنها وزنی وارزشی اقامه نمی کنیم».

ونظیر آیهٔ شریفه‌آیاتی دیگر در قرآن‌کریم داریم.

وقتی که مشروطیّت امضاء شد فُکُلی‌مآب‌ها و غرب‌زدگان به‌نام آزادی قلم‌وبیان دادسخن دادند و در روزنامه‌ها شروع کردند به‌هرزه گوئی؛ اوّلین منطق آنان مسخره کردن پیغمبر وامام و دین و

ایمان وقرآن بود وهرروز یك‌فصل مشبعی دراین زمینه می‌نوشتند ؛ روزنامهٔ «ناهید» که نمی‌دانم هم‌اکنون نویسنده‌اش زنده است یا مرده است؛ در روزنامهٔ خود اشعاری علیه پیغمبر اکرم گفت؛ از آن جمله این بیت است که:

جار زد آن جارچیِ مسخره الدّنیا مزرعةُ الاخرة

روزنامهٔ «حبل‌المتینِ» کلکتّه منتشر می‌شد ودرهر نوبت‌فصلی در ردّ دین‌وپیغمبر وایمان وروضه‌خوانی و گریه و عزاداری بر سیّد مظلومان حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام می‌آورد؛ حجاب وعفّت‌زن‌های مسلمان‌را به باد تمسخر می گرفتند این اشعار ایرج میرزاست ببینید چگونه‌شیفتهٔ مناظر فرنگ شده ولخت‌وعریان بودن زن‌راسمبل‌ترقّی وتکامل وآزادی می‌داند؛ علماء وفقهاء را مسخره کردند تا به‌جائی که مرحوم آخوند ملاّ محمدکاظم خراسانی رحمةالله علیه که خود نیز از لواداران وامضاءکنندگان مشروطیّت بود قصدکرد به ایران مسافرت کند وازنجف رهسپار این‌سرزمین گردد؛ ویك تلگراف‌بسیار قوی که شامل تهدید وارعاب وحاوی دویست کلمه بود به‌ایران زد که عُشّاقِ مدینهٔ عشق راه پاریس را در پیش‌گیرند وتبعید شوند و مراد ازمدینهٔ عشق عشق‌آباد است که محلّ فرق ضالّه بوده است؛ و به‌واسطهٔ همان‌تلگراف‌هم آزادیخواهان‌را برای‌اینکه سروصدابخوابد ازایران بیرون کردند؛ و همه را تبعید کردند. که داستانش مفصّل است.

وسپس چون خود آن‌مرحوم عازم‌ایران بود، گویند : در شبی

که فردای آن، عازم رحیل بود با قهوه او را مسموم کردند و از دنیا رفت. چرا؟ بواسطهٔ انحراف مغزها ازمحور اصلی‌خود.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ و کردند آنچه کردند؛ وهفتادسال به‌نام آزادی‌همه‌را از حقوق اوّلیّهٔ خود محروم وبا باطوم برمغزها کوفتند تا ازاصالت وحقیقت‌دست بردارند باالفاظ حریّت وآزادی همه‌را مشغول کردند؛ با الفاظی بی محتوی وتوخالی، برای فریب‌دادن و گول‌زدن مردم؛ اعمال آنها حبْط است ودر روز رستاخیز نامهٔ‌عمل ندارند.

مثل یك‌دانهٔ چوب کبریتی که شما به یك انبار از کاغذ و کتاب بزنید! کافی است که همه‌را بسوزاند اگرشما عالم باشید، و با سواد باشید، وخیلی زحمت کشیده باشید، وچندین کتاب نوشته باشید، یك دانهٔ چوب کبریت کوچك دریك‌لحظه کافی است همه را طعمهٔ حریق قرار دهد. اگرتمام کتاب‌های خطّی خودرا دریك بقچه ببندید ؛ و در شطّ آب بیندازید؛ کتاب‌هائی که فرضاً در دویست سال نوشته شده است، کافی است که دریك لحظه غرقاب‌شود؛ اینست‌معنای حَبْط و کیفیّت حَبْط، پس نباید تعجّب کرد که چگونه‌عمل‌مختصری چنین توانائی دارد که بتواند عمل‌دویست سال‌را نابود کند! یك کلمهٔ کفر برزبان جاری کردن‌انسان‌را جهنّمی و کافر می کند، یك‌لغزش‌برفراز کوه بلند، ویك اهمال وبازیگری می‌تواند انسان‌را درقعر درّهٔ‌هولناك سقوط دهد واستخوان‌های اورا درهم شکند، وبرای همیشه مدفن و مقبرهٔ اورا در تهِ درّه قرار دهد.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً

دستخالی‌ترین وزیان‌بارترین افرادکسانی هستند که تمام فعالیّت‌ها و کوشش‌های آنها درزندگی پست دنیوی توأم با آمال و آرزوهای شخصی به‌پایان می‌رسد؛ واین مسکینان خودچنین‌معتقدند که‌پیوسته مشغول انجام کارهای خیر هستند؛ اینها دستشان‌خالی‌است؛ چون برای‌خدا کاری نکرده‌اند که به‌کار آید؛ برای مرضای‌پروردگار وپیمودن راه لقاء وزیارت او وتقرّب به‌آستان او از خود، وخود-فروشی، وخودبینی، وخودنگری، وخودمحوری، تنازل نکرده‌اند؛ گرچه اعمالشان بسیار بزرگ ودرتودهٔ عامّهٔ مردم‌پسندیده باشد؛ولی چون این‌اعمال ازنفوس مستکبرانه وشخصیّت طلبانهٔ آنان‌سرچشمه گرفته وزائیده شده است؛ درعالم حقایق ومیزان واقعیّت و اصالت به‌پشیزی نمی‌ارزد واعتبار ندارد.

کارهای اینان گم می‌شود ونابود می گردد ؛ و بنابراین عملی ندارند تادر نامهٔ عمل منعکس گردد.

انشاء الله تعالی دربحث میزان خواهیم گفت: که بعض ازمردم میزانشان سنگین وبعض سبك است؛ امّا اینها میزان ندارند وَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً «چیزی ندارند تا درمیزان بریزند وبسنجند».

چون درواقع به‌خدا ورسول خدا ایراد دارند؛ وهمان غریزهٔ شخصیّت‌طلبی آنهارا درتسلیم نسبت به امر حقّ بازداشته و دیدهٔ معنای آنان‌را ازمشاهدهٔ حقّ کور کرده‌است؛ولذا درلابلای سخنان آنها

مطالبی که حکایت ازانکار می کند، دیده می‌شود ؛ می گویند: ماقرآن را قبول داریم امّا این آیهٔ:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ [۱]

را نمی‌فهمیم دروغ می گویند؛ معنای آنرا خوب می‌فهمند ؛ این آیه ازسایر آیات‌قرآن جدا نیست و به زبان دیگر نیز فرود نیامده است. درهمین چندروزه اخیرطیّ چهارپنج روز، در روزنامهٔ اطلاعات[۲] فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام راکه به حضرت امام‌حسن علیه‌السلام در حَاضِرَیْن به‌عنوان وصیّت انشاء فرموده ونوشته بودند؛ ترجمهٔ بسیار سلیس و خوبی نموده بود ولی دزدی کرده بود مثلاً فقرات آخر آن راکه دربارهٔ حجاب نسوان است وچنین است که ای‌حسن تامقداری که می‌توانی درحجاب آنان کوشا باش وشدّتِ حجاب شفقت و مهربانی بر آنان است واز آفت محفوظ می کند.

وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لاَ يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ [۳] را به کلّی درترجمه حذف کرده بود. مترجم نام خودرا ذکر نکرده بود.

این‌یك سرقت صریح وروشن است؛ اگر کلام امیرالمؤمنین را ترجمه می کنی! بگو: من ترجمه می کنم ولی این فقرات را قبول

۱ــ (آیهٔ۳۴ ازسوره ۴نساء) «مردان عنوان قیمومت بر زنان دارند به‌علت آنکه خداوند بعضی‌را بربعضی تفضیل داده است»،

۲ــ روزنامه اطلاعات ــ شماره ۱۵۹۲۳ ــ ۱۶ مرداد ۵۸ ص۹

۳ــ «نهج‌البلاغه»؛ مکتوب ۳۱؛ قسمت آخر.

ندارم ومفاد این فقرات به‌عهدهٔ من‌نیست به عهدهٔ امیرالمؤمنین است.

امّااین‌وصیّت‌رااز‌اول تا به‌آخر ترجمه می کنی و آن‌مقداری راکه طبق ذوق‌وسلیقه تو نیست از آن برمی‌داری! یك‌دزدی است؛ و تصرّف در کلام غیر؛ اینها واقعاً غرب‌زدگی است که ازپانصدفرسخ بوی تعفّن آن به‌مشام‌می‌رسد، می گویند: آیهٔ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ[1] را هم نمی‌فهمیم؛ شکّی نیست که نمی‌فهمید ! نه‌تنها این آیه را نمی‌فهمید بسیاری‌از آیات‌دیگررا نیز نمی‌فهمید! زیرا اگرمی‌فهمیدید معتقد می‌شدید و عمل می کردید!

شماقرآن‌را مسّ نکرده‌اید! وبوئی ازآن‌را استشمام‌نکرده‌اید شما هرچه راکه مقابل طبعتان باشد نمی‌فهمید!

ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

(آیهٔ۱۹ ازسورهٔ ۳۳ احزاب)

«به‌علّت اینکه مکروه وناپسند دارند آنچه‌راکه خداوند نازل کرده است مخالفت می کنند وبنابراین خداوند اعمال آنها را حبْط می کند».

ونظیر این آیه آیهٔ واقع درسورهٔ محمّد است:

ذَلِكَ بِأَنَّهُم اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (آیهٔ ۲۸ ازسورهٔ ۴۷ محمد)

«علّت اینکه ملائکه مرگ دروقت مردنِ معاندین و مخالفین

۱ــ (آیهٔ۲۲۸ ازسورهٔ ۲ بقره) «وازبرای مردان نسبت به‌زنان یك‌درجه فضیلت و برتری است.»

رسول‌الله‌صورت‌ها وپشت‌های آنان‌رامی‌زنند اینست که: آنها پیروی می کنند از آنچه خدارا به‌غضب درمی‌آورد واز مقام رضوان خدا ناخوشایند هستند پس‌خداوند اعمال آنان‌را حبط می کند».

پنجم ازچیزهائی که موجب حبْط می‌شود بی‌ادبی نسبت به پیامبر ونسبت به‌امام ونسبت به‌ولایت وماشابههاست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تَشْعُرُونَ

(آیهٔ ۱و۲ ازسورهٔ ۴۹ حجرات)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید درمقابل خدا ورسول خداپیشی نگیرید! واز آنهامقدّم نشوید! وبرای‌خدا پیشه کنید، که‌حقّاً خداوند شنوا وداناست- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهای خودرابلندتر ازصدای پیغمبر نکنید! ودر بلندی گفتار همچنان که بعض از شما با بعض دیگر سخن می گوید صدا و گفتار را جَهْراً نیاورید زیرا که در پاداش این عمل ، ناخودآگاه بدون اینکه بفهمید اعمال شما حبْط می گردد.

مثلاً اگر رسول‌الله فرمود: این کار را بکن و آن کار را نکن! داد نزن ونگو: این درست نیست! چون دونفر درنزد رسول‌الله‌نشسته ورسول‌الله گوش به‌سخن آنها می‌دهد، به‌عنوان وساطت دخالت‌مکن ونگو بالحن بلند وخشن: این‌درست می گوید؛ و آن‌غلط می گوید !

نگو دربرابر آن‌حضرت: این کار را می‌کنیم و آن کار را نمی‌کنیم! آخر رسول‌الله نشسته، این‌پیغمبر خداست؛ تقدّم جستن‌بررأی وفکرو اراده و گفتار او تقدّم جستن برحقّ است؛ و آن تقدّم عین‌ضلال و گمراهی است؛ وموجب حبطِ مثوبات و اعمال شماست گرچه خودتان هم نفهمید! واین دادزدن وصدا بلند کردن و تقدیم رأی‌خود را نوعی ازمقامات وشخصیّت خود بدانید.

ازشخص موثقّی شنیدم که می‌گفت؛ روزی یك شخص معمّم برای عیادت‌مرحوم علامهٔ امینی رحمةالله درمنزل موقّت ایشان که در طهران‌پیچ‌شمیران بود رفته‌بود؛وعلّامه: صاحب‌الغدیر سخت‌مریض وبه‌پشت خوابیده بودند؛ ودر ضمن سخنان گفته بود که آقا! مثلاً اگر انسان به‌حضرت عبّاس علاقه ومحبّت نداشته باشد به کجای ایمان اوصدمه می‌خورد؟!

علّامهٔ امینی متغیّر شده وباآن حالت‌نقاهت نشست و گفت: به‌حضرت ابوالفضل که سهل است اگر به‌بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضلم علاقه نداشته باشد ازاین جهت که‌نوکرم والله به‌رو در آتش خواهد افتاد!

باری گفتار ما اینك دربحث نامهٔ اعمال و تطایر کتب به پایان می‌رسد وانشاءالله درمجلس آینده ازبحث شهادت گفتگو خواهیم داشت ودراین بحث یك‌نکته درآیه طائر باقی ماند که باذکر آن‌بحث را خاتمه می‌دهیم و آن اینکه در آیهٔ کریمه:

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ

الْقِيٰمَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً (آیهٔ ۱۳ ازسورهٔ ۱۷ اسراء)

«ماطائر هرانسانی را به گردن او ملازم قرار می‌دهیم ودرروز قیامت برای اونامهٔ عملی را خارج‌می کنیم که آنرا بازشده و گسترده می‌بیند ومشاهده می‌نماید».

آیه شریفه‌نمی‌فرماید: وَنُخْرِجُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتَاباً ما همان‌طائر ونامهٔ عمل را بیرون می آوریم‌به‌صورت کتاب‌باز شده‌بلکه می‌فرماید: وَنُخْرِجُ لَهُ كِتَاباً ما برای این شخص نامهٔ عمل و کتابی را بیرون می‌آوریم؛ وسرّش‌اینست که اعمالی راکه انسان هرروز و هرساعت مرتباً انجام می‌دهد، یك‌صورت خارجی دارد و یك اثرنفسانی، آنچه ملازم وملاصق بانفس انسان است همان‌اثر ونتیجه و حاصل نفسانی است نه‌نفس‌اعمال. مثلاً فرض کنیدنجّار که نجّازی می کندوچوب را به‌صورت سریر وتخت و کرسی درمی‌آورد، آنچه برای نفس او می‌ماند، آن‌چیزیست که درنفس او دراثر اینکار اثر می گذارد ؛ ویا بافنده‌ای که پیوسته قالی‌هائی می‌بافد و بنّائی که مسجدی می‌سازد ، افعال خارجی آنها به‌صورت‌های خارجیّه در نفس نیست بلکه آن نتیجه وجان وروح وحقیقت آن ملازم بانفس می گردد و طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ مراد همان نتیجه وحاصل‌نفسانی عمل است، ولی‌انسان خودِ عمل را درروز قیامت مشاهده می کند مشاهد او عین اعمالیست که بجا آورده است؛ آنچه طائر انسان است همیشه بااو هست دردنیاودر حال مرگ ودربرزخ ودرحشر وباهمان نفس که چنین طائری ملازم است درروز قیامت عین‌عمل خودرا گسترده وباز شده می‌بیند.

و مفاد این آیه وَنُخْرِجُ لَهُ كِتَاباً همان مفاد آیهٔ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ می‌باشد. (آیهٔ ۱۰ ازسورهٔ ۸۱ کورت) وزمانی که نامه‌های عمل باز کرده می‌شود.

وازجملهٔ إِقْرَءْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً استفاده می‌شود که این نامهٔ عمل غیر ازنامه‌ها ومکتوب‌های معمولی است که به دست مردم می‌دهند ومی‌خوانند؛ چون اگرچنین بود بایدهمهٔافراد مردم بتوانند بخوانند وهر کدام ازدیگری حساب بکشند ولی‌از آنجا که می‌فرماید: بخوان این نامهٔ عملت‌را و کافیست که خودت‌درامروز حسابگر خودت باشی معلوم می‌شود که مراد همان اطّلاع و هیمنه بر اعمال وتسلّط بر آنهاست که برای هر نفس نسبت بخصوص اعمال خود او می‌باشد؛ پس‌مراداز«اقرء»قرائت‌نفس مناسب آن عالم است؛ وآیه در ردیف آیهٔ شریفه : يُنَبَّؤُ الإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (آیهٔ ۱۳ ازسوره ۷۵ قیامت) می‌باشد یعنی انسان را در آن روز آگاه می‌کنند به‌آنچه درسابق فرستاده است ودرپس فرستاده است.

خوشا به‌حال آنان که دل خود را به خدا سپردند وآن را دفتر ثبت تجلیّات جمالیّه وجلالیّه حقّ نمودند ودرکتاب آنان جزخدا وذکر خدا ویادخدا چیزی نبود خداوند به‌حقّ پاکان و راه یافتگان به‌حریم اقدسش همه مارا ازغفلت وازحجاب‌های ظلمانی و نورانی عبور دهد ودل مارا مرکز حقّ قرار دهد ودر دفتر ماجز آن محبوب ازلی وابدی چیزی نوشته نشود.

رهی‌باشد از این ماتم به آن سور
نمی‌دانم که نزدیك است یا دور
بود دل منزل حقّ لیك ما را
بود تا دل حجابی سخت مستور
برو ویرانه کن دل را که چون دل
شود ویرانه گردد بیت معمور
طواف وسیر گِرد خانهٔ دل
بود حجّی که مقبول‌است‌ومشکور
گناهی جز خودی نبودچوخودرا
رها کردی تو در ذنب تو مغفور
بخوان از دفترِ دل هرچه خواهی
که دل‌را خوانده ایزدلوح‌مسطور
بدین دفتر شود اسرار حقّ ثبت
که‌خوانندش‌به‌مُصحف رقِّ‌منشور
در این مُصحف که انسانست نامش
بخوان از سورهٔ دل آیهٔ نور
دل است آن وادی ایمن که گوید
انّاالله،حقّ‌دراو، از آتش طور[1]

بمحمّد و آله الطّاهرین و صلّی‌الله علیهم اجمعین و ارحمنا برحمتك یاارحم‌الراحمین

۱ــ ازمرحوم حاج‌میرزا حبیب‌الله خراسانی دیوان‌حبیب ض۱۹۹.

مجلس چهل و چهارم

گواهی بر اعمال، و گواهان و شرایط آنان

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس چهل و چهارم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَأَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (آیهٔ ۶۹ ازسورهٔ ۳۹ زمر)

بحث مادربارهٔ نامهٔ عمل به‌پایان رسید واینك بحث مادریکی دیگر ازمواطن قیامت و آن موطن شهادت است؛ چون آیات قرآن کریم وروایات وارده ازمصادرنبوّت وامامت دلالت دارند براینکه درروز رستاخیز براعمال انسان گواهی می‌دهند.

اولاً باید دید که این گواهی معنایش چیست و چگونه است وثانیاً درچه موضوعاتی گواهی می‌دهند وثالثاً آن افرادی که گواهی می‌دهند چه کسانی هستند ودرآنها که شهادت دهنده و گواه هستند چه شرائطی است؟

دراین آیهٔ مبارکه‌خداوند می‌فرماید: «زمین به‌نورپروردگارش روشن می‌شود ونامهٔ عمل قرارداده می‌شود وپیامبران و شهداء را می‌آورند؛ وبرای شهادت حاضر می‌کنند؛ وبین آنها به‌حقّ قضاوت می‌شود وابداً انسان مورد ظلم‌وستم قرارنمی‌گیرد.»

ازاین آیه استفاده می‌شود که وقتی که کتاب ونامهٔ عمل‌را قرار می‌دهند پیغمبران وشهادت دهندگان‌را برای گواهی می‌آورند ودر حالی که زمین‌هم از تیرگی بیرون آمده ومُشرِق ومنوّرشده است دربین‌مردم درحضورپیامبران و گواهان وباوجود نامهٔ عمل بدون‌آنکه به‌کسی ستم گردد وحکم صادره از روی ظلم وتعدّی باشد حکم خواهند نمود.

همانطور که سابقاً گفتیم: يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضِ غَيْرَالأَرْضِ (آیهٔ ۴۸ ازسورهٔ ۱۴ ابراهیم).

زمین‌به‌صورت دیگری غیراززمین درمی‌آید؛ آن جان وحقیقت خودرانشان می‌دهد وروشن می‌کند وآن اعمالی‌را که انسان درزمین انجام داده ویکی‌پشت سردیگری به‌نحو لَفّ پیچیده شده است ودر زمان ماضی انسان چنین می‌پنداشته که ازبین رفته است، درآنجا آن پیچیدگی‌نشروبازمی‌شود؛ وآن تاریکی‌وخفاء تبدیل به‌نور وروشنائی می‌شود؛ یعنی آن کتاب ونامهٔ عمل واعمالی‌راکه انسان درروی زمین انجام‌داده است ظهوروبروزپیدامی‌کنند وروشن می‌شوند.

پیامبران وشهداء را برای گواهی می‌آورند و براعمال انسان گواهی‌می‌دهند وسپس‌قضاوت می‌شود؛ یعنی انسان‌را حکم می‌کنند

به‌آن حکمی که نتیجهٔ همان اعمالی‌است که انجام داده است ؛ وسپس به دنبال آن انسان را مورد جزا و پاداش متناسب با آن حکم قرار می‌دهند.

شهادت به معنای حضوراست؛ شهید وشاهد یك معنی دارد. وشهید درمعرکهٔ جنگ‌را که شهید می گویند چون حضور پیدا کرده، و هنگامی که از دنیا رفته است درمحضر حضرت حقّ زنده و پاینده حاضرشده است‌ویااینکه به‌معنای اسم مفعول باشد، چون قتیل به‌معنای مقتول؛ یعنی‌ملائکه وفرشتگان درموت او حضور پیدا کرده‌اند و او مشهود وحاضرشده دربرابرصفوف ملائکه رحمت قرار گرفته است؛ این‌معنای شهادت است.

عَالِمُ‌الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ (آیهٔ ۴۶ از سورهٔ ۳۹ زمر)«یعنی‌خداوندی که به پنهان وحضور اطّلاع دارد؛ » به غیب و آشکارا عالِم است؛ وشهادت‌راشهادت گویندچون‌شخص‌شاهد حضورپیدامی کند وتحمّل شهادت می کند لذابه‌شخص‌شاهد شهید می گویند؛ وشهادت دومرحله دارد : مرحلهٔ تحمّل، و مرحلهٔ اداء ؛ مثلاً اگر انسانی بخواهد در موضوعی گواهی دهد اول باید برود و آن موضوع را ببیند و خصوصیّاتش‌را که درمورد گواهی لازم است بالعیان ادراك کند ومشاهده نماید؛ وپس ازآن باید نزد قاضی شهادت دهد ؛ آن رفتن و دیدن و اطّلاع پیدا کردن برآن قضیّه را می گویند : تحمّل شهادت وسپس که نزد قاضی آن را باز گومی کند می گویند: اداء شهادت.

در موضوعات مختلف که انسان می‌خواهد شهادت بدهد باید به متن آن موضوع وارد باشد؛ مثلاً اگر انسان بخواهد نزد قاضی شهادت دهد که من زیدرا در فلان ساعت درفلان‌جا دیده‌ام؛ باید حتماً زیدرا در فلان‌ساعت درفلان‌جا دیده باشد همین‌قدر که برود ودر آن محلّ و آن زمان زیدرا ببیند که آنجاست وهمین که اورا دید؛ دیدن اوتحمّل است چون علم و اطّلاع پیدا کرده است وبعد می‌آید نزد قاضی‌وشهادت می‌دهد که من دیدم چون موردشهادت‌دیدن است.

یك وقت انسان می‌خواهد شهادت دهد که من زید را دیدم که نمازمی‌خواند دراینجا یك قید به اصل دیدن اضافه می‌شود پس باید تحمّل‌شهادت کندبه‌همین‌صورت، یعنی باید برود زیدرا ببیند که نماز می‌خواند وبعداًبیاید و گواهی‌دهد؛ اگرزیدرا بطورعادی یعنی‌درحال غیرنمازدیده باشد نمی‌تواند بیاید وشهادت بدهد که من‌زیدرادیدم که نمازمی‌خواند.

واگرانسان بخواهد شهادت بدهد که من‌زیدرادرحال نمازدیدم که با آداب مستحبّه اقامهٔ نماز می‌کرد مثلاً سجّاده انداخته بود وانگشتری عقیق‌دردست راست داشت چشمانش‌درحال قیام به‌موضع سجده بود وعمّامه برسربسته بود وغیرها وبخواهد نزد قاضی‌شهادت براین اموربدهد باید برود وزیدرادرحال نمازباتمام این‌خصوصیّات ببیند وبه‌هریك ازخصوصیّاتی که دیده ازعطرزدن وانگشتری‌وغیرها می‌تواند شهادت دهد؛ واگرهریك از خصوصیّات‌رانبیند، نمی‌تواند برآن گواهی دهد.

واگرمثلاً انسان بخواهد نـزد قاضی شهادت دهد به‌اینکه زید نمازمی‌خواند باتمام آداب مستحبّه وخصوصیّات مذکوره وباحضور قلب وتوجّه کامل به‌حقّ تعالی به طوری که فکرش و ذهنش متوجّه خدابوده‌ودرنیّت‌قصدتقرّب داشته است نه‌روی وریاوخُدعه وخود نمائی وسُمْعَه، درحال نمازحضورقلب داشت و فکرش پریشان نبود بنایراین وقتی‌می‌رود وتحمّل شهادت ازنمازاومی کند باید زیدرا در حال نمازوباآداب‌مستحبّه ببیندونیز ببیند که زید حضورقلب دارد و فکرش‌پریشان نیست‌ومتوجّه‌خداست وبرای خداست تابیایدنزدقاضی وشهادت دهد والاّفایده ندارد؛ والبتّه معلوم است که اینگونه شهادت ازعهدهٔ همه کس برنمی آید که بیایند وشهادت دهند که زید با حضور قلب نمازمی‌خواند.

از کجامی‌دانند که باحضورقلب نمازمی‌خواند؛ زیدِ نماز گزار خودش‌راجمع کرده وهمینطورروبه قبله ایستاده ومحلّ سجـده‌راهم نگاه می کند امّا این طور خودرا جمع کردن که دلالت برجمعیّت حواسّ و حضورقلب ندارد؛ ممکن‌است بدن خیلی آرام وجمع باشد ولی‌ذهن‌پریشان باشد؛ پس کسی که می‌خواهد شهادت دهد ازحضور دلِ زید درحـال نماز؛ باید ازدلِ زید وخـاطراتِ واردهٔ بـرذهن او مطّلع باشد؛ و گرنه نمی‌تواند شهادت بدهد.

حال که این‌مطلب‌روشن‌شد،می‌رسیم‌برشهادتی که‌انبیاء وشهداء درروزقیامت می‌خواهند شهادت دهند براعمال مردم ؛ این ازچه نوع شهادتی است؟ اینها می‌خواهند شهادت دهند که فقط زیـد روبـه قبله

ایستاد وعملی‌را به‌جا آورد؟ یا اینکه می‌خـواهند شهادت دهند که او نمازرا درست وصحیح خواند وباحضورقلب خواند وباتوجّه وقصد تقرّب به جای آورد؛ البتّه معلوم است که این قسم است؛ زیرا نفس خواندنِ نماز بدون‌آن شرائط معنوی و واقعیّ وجان وروح نماز که قیمت ندارد؛ نمازریائی مردود است.

نمازی که درتمام حالات آن از حـرکات و سَکَنات آن واز اقوال وافعال حتّی‌تکبیرةالاحرام آن ذهن مشوّش ومضطرب‌ومرکز هجوم افکار پـریشان وخاطرات گوناگون‌بوده باشد محکوم ومطرود است؛ پس‌خصوصیّات واقعیّه این‌نمازیاروزه یاحـجّ یاجهاد وبطور کلّی هرعملی که انسان بجا می‌آورد باید مشهود شاهـد باشد ؛ ودر وقتی‌که شاهد حضور پیداکرده برای تحمّل، باید آن واقعه‌را باتمام خصوصیّات تحمّل کند وسپس اَداءِ شهـادت نماید. آن کسانی که تحمّل شهادت می کنند بـرای اعمال انسان درروزقیـامت بـاید چنین خصوصیّتی داشته باشند.

وازطرفی می‌بینیم قرآن‌کریم می گوید: انبیاء وشهداء گواهی برعمل انسان می‌دهند؛ البتّه باید حضورداشته باشند.

پیامبران و شهداء بریك یك از افراد امّت گـواهی مـی‌دهند؛ معلوم می‌شود که بایکایك از آنها ازحـاضرین وغائبین، وازمـوجودین ومعدومین، درَخلْوت وَجلْوت ، و بیداری وخـواب ، و حـرکت وسکون، وکسب وکار، وبیرون خانه ودرون آن درهرلحظه با انسان هستند که باتمام خصوصیّات از اعمال انسان آگاه باشند ؛ آن هم نه

با یك‌نفر ودونفر باتمام افراد امت چه غائب چه حاضر.

ما می‌بینیم که همین افراد عادی نمی‌توانند از تمام جهات وخصوصیّات‌حاضرین گواهی دهند فضلاً عن‌الغائبین؛ خصوصیّات شهادت‌را از نیّات قلبی ووجههٔ باطنی وحقیقی عمل ، نسبت به زمان نزدیك ومکان نزدیك، تاچه رسد به زمان‌های دورومکان‌های دور. پس آن شهادت انبیاء وشهداء براعمال امّت خود اعمّ از اینکه حاضر باشند یاغائب، نزدیك ویادور، آنهم‌شهادت بدهند برحقیقت اعمالشان نه برظاهر اعمال، این‌شهادتی است که دردسترس همه نیست.

باید کسانی باشد که غیب وحضور، وپنهان‌وآشکارا، قرب‌وبُعد برای آنها تفاوت نداشته باشد ظاهر و باطن برای‌آنها یکسان باشد تا بتوانند تحمّل‌وسپس‌اَدانمایند، یعنی کسانی‌باشند که برضمائروسرائر مردم وبراَسرار واَفهام مثل‌خود انسان که ازخودش خبردارد اطّلاع داشته باشند؛ ما چگونه برخودمان مطّلعیم براعمال و نیّات خود ؛ چکار کرده‌ایم درفلان ساعت وفلان محلّ ؟ وعمل‌ما از روی چه قصد ونیّتی بوده است؟ ماخودمان می‌دانیم که نمازی‌راکه خوانده‌ایم، در چه مقدار ازآن حضورقلب داشتیم، ویااین‌سلامی‌راکه به‌زید کرده‌ایم آیابرای‌خدا بوده ویابرای‌غرض‌دنیوی ویا تعظیم وتجلیل‌وتکریمی که نسبت به‌فلان کردیم‌ازروی چه مقصد بوده است، گرچه اینکه دوستان ومصاحبان مامطّلع نباشند؟

إِنَّ الإِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ

(آیهٔ ۱۴و۱۵ ازسورهٔ ۷۵ قیامت)

«به‌درستی که حقّاً انسان برخودش آگاه است؛ واگرچه پیوسته عذرهای خودش‌راتحویل دهد».

آن گواهانی که درچنین قدرت وتوانائی‌هستند که درروزقیامت شهادت دهند باید مثل‌خود انسان وبلکه بهتر وعالی‌تر، ازاعمال فرد فرد ازافراد امّت که مورد گواهی آنهاست باخبر باشند.

ازمطالبی که سابقاً ولاحقاً دراحوالات‌مقرّبین ومخلصین ذکر کردیم که آنهاازز‌مان ومکان خارجند وبه‌مقام‌تجرّد رسیده‌اند وشیطان به آنها دسترسی ندارد وحساب و کتاب وعالم عَرْض و حضوررا ندارند وسیطرهٔ علمیّه وواقعیّه نسبت به عالم امکان وجهان آفرینش پیدا می‌کنند ، این مسائل به خوبی خود به خود پاسخش روشن می‌شود.

یعنی آن افرادی می‌توانند شهادت دهند که از مضیق جهات وعالم طبع و گرایش به مادّه وحبّ دنیا که نفس‌را محجوب می کند ومدرکات اورا منحصر به ادراکاتی می کند که ازراه حواسّ ظاهر ، انسان باخارج ارتباط پیدامی کند گذشته باشند وازاین‌سطوح عبور نموده باشند؛ وحواسّ آنهادیگرمنحصر به‌حواس‌خمسهٔ ظاهره نباشد؛ حسّ ششم آنهازنده شده باشد؛ ویاچشم قلب‌آنها بازشده وروح آنها سیطره پیدا کرده باشد.

وبه‌عبارت دیگر موجوداتی باشند که در عین حال که در دنیا زندگی‌می کنند ویاازدنیارفته‌اند،احاطهٔ علمیّه‌نسبت به‌همهٔ موجودات داشته باشند؛ واگر اینطور نباشد اینگونه شهادت برای آنان میسور

نیست.

والبتّه همینطورهم باید باشد؛ چون درروز قیامت افرادی که شهادت می‌دهند باید منوط به اذن خداباشد؛ چون در آن‌روزهیچکس بدون اذن حق‌تعالی و تقدّس حق سخن گفتن‌را ندارد.

يَوْمَ يَأْتِ لاتَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَامَادَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (آیهٔ ۱۰۵ تا ۱۰۸ ازسورهٔ ۱۱ هود)

«روزی می‌رسد که هیچ جانی قدرت سخن گفتن‌را بدون اذن خدا ندارد؛ پس‌مردم در آن روز دودسته خواهند بود: شقیّ وسعید؛ امّا آن کسانی که از اهل شقاوت هستند در آتش خواهند بود درحالی که ناله و آه وفریادشان بلند است، آنان تاهنگامی که آسمان‌هاوزمین برپاست درجهنّم به‌طورجاودان می‌مانند مگر آنکه خداوند اراده کند ومشیّت اواقتضا کند که خارج شوند که البتّه خداوند به‌هرچیزی که اراده‌اش تعلّق گیرد تواناست وآنرا بجا آورنده است؛ و امّا آن کسانی که سعید وخوشوقت می‌باشند دربهشت برین سکنی‌می گزینند ودرآن بهشت تا هنگامی که آسمان‌ها وزمین برپاست بطور جاودان می‌مانند؛ مگر آنکه خدا بخواهد والبتّه عطاوبخششی‌است که مقطوع نخواهد بود.»

بنابراین آن گواهانی که می‌خواهند گواهی دهند مسلّماً باید به اذن پروردگار باشد ؛ این اذن فقط یك اذن تشریفاتی نیست؛ بلکه علاوه‌برشرفی که مأذون‌پیدا می کند به‌اذن خدا، که‌اوراجازه برتکلّم می‌دهد؛ خود شخصِ مأذون باید بتواند تکلّم کند یعنی‌درعالم‌تکوین وحقیقت باید قدرت برتکلّم داشته باشد وتکلّم صحیح بکند؛ و آن اینست که وقتی می‌خواهد وشهادت دهد واقعاً تحمّل صحیح شهادت کرده باشد؛ اگر کسی‌تحمّل شهادت نکرده واعمال بندگان‌را همین طوری که‌ذکرشد باتمام‌دقایق وخصوصیّات‌وسرائر وبواطنش‌تحمّل ننموده باشد چگونه می‌تواند شهادت دهد؟

شهادت درآن عالم شهادت به‌حقّ است.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفّاً لاَ يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَاباً (آیهٔ۳۸ ازسورهٔ۷۸ نبأ)

«درآن روز روح وفرشتگان همگی‌بطورصفّ کشیده دربرابر پروردگارقیام دارند و هیچکس سخن نمی گوید مگرآنکه خداوند بخشاینده به اواذن داده باشد؛ واوسخن به راستی گوید.»

وَلاَ يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلاَّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (آیهٔ ۸۶ازسورهٔ ۴۳ زخرف)

«هیچکس ازآن کسانی که غیر از خدارا می‌خوانند و عبادت می کنند درروزقیامت‌حقّ‌شفاعت‌راندارند؛ مگرآن کسانی که شهادت بحقّ دهند وازروی علم واطّلاع باشد.»

وانشاءالله تعالی همانطورکه دربحث شفاعت که درپیش داریم

وخواهد آمد، کسانی حقّ شفاعت دارند که به حقّ شهادت دهند؛ پس بنابراین شهادت به حقّ ازروی علم باید باشد؛ ولازم است که از روی علم باشد تابه دنبال آن شفاعت بیاید؛ و براساس این کلام آن کسانی که درپیشگاه حقّ‌تعالی‌مالك شفاعتند آن کسانی‌هستند که مالك شهادتند؛ یعنی گواهی به‌حقّ بدهند وعلم واطّلاع داشته باشند بر حقیقت آنچه‌را که گواهی می‌دهند.

واین‌مطلب شاید درابتدای امر تصوّرش‌مشکل باشد که چگونه می‌شود یك‌فردی بیاید وبراعمال میلیونهافرد ازافراد بشر گواهی دهد این‌چه دستگاهیست؟ این چه ذهنیست ؟ آیا مگر ذهن انسان کامپیوتر می‌شود که مثلاً کسی بتواند ازتمام اعمال بشراززمان آدم تاروزقیامت درهرلحظه وهرمکان شهادت دهد، آنهم بااین خصوصیّات. کامپیوترها هم چنین کاری نمی‌توانند بنمایند.

فقط کامپیوترها بعضی از مسائل ریاضی را حلّ می کنند و امّا از بواطن وضمائر که خبر نمی‌دهند کامپیوترها بطورکلّی کار باطن نمی کنند؛ چون یك ماشین مادّی هستند. بایك مثال این مسئله روشن می‌شود انشاءالله تعالی:

وقتی طفلی به مدرسه می‌رود شما به او یك کتاب می‌دهید ومی گوئید : آن را بخوان! وقتی‌هم که سواد آموخت ومی‌خواهد کتابی‌را بخواند سطر به سطر باتأنّی وتأمّل ودرنگ نگاه می کند ومی‌خواند وبه جلو می آید؛ سطراول‌را نگاه می کند می‌خواند؛ بعداً سطردوّم وسوّم وچهارم؛ وچه بساسطرچهارم وپنجم‌را که می‌خواهد

بخواند مطالب سطراول از یادش می‌رود؛ وذهنش نمی‌تواند حاوی تمام مطالب باشد.

مثلاً بچّه‌ای که می‌خواهد شعرحفظ کند بیت اول‌را که حفظ می کند به بیت دوم که می‌رسد پیوندش با بیت اول از بین می‌رود؛ بیت سوّم را که حفظ می کند پیوندش با بیت دوّم از بین می‌رود.

وازقرائن واشباه وردیف وغیرها باید شعررا درخاطر بیاورد مثلاً اگربخواهد سطرپنجم‌را بخواند باید ازسطراول ازبربخواند تا به‌سطر پنجم برسد، وبنابرهمین‌مطلب اطفالی که یك‌قصیده طولانی‌را حفظ می کنند نمی‌توانند آن معنی ومفهومی‌را که مجموعاً دراین قصیده گنجانیده شده است درذهن بگیرند، ویکپارچه مطالب‌راجمع کنند ونتیجه‌را ادراك کنند.

امّابزرگان اینطورنیستند اگریك‌قصیدهٔ هزاربیتی‌رامانند تائیّهٔ کبرای ابن‌فارض‌را بخوانندبعداً اگرازآنها بپرسیم مفاد محصّل آن چه بود بیان می کنند ومی گویند: نتیجه این بوده است، و این قصیده دراطراف این‌موضوع بحث می کند ؛ یاشمامثلاً یك کتاب‌را دریك شب‌می‌خوانید! اگربپرسیم ازمحتویات آن؛ همه‌راشرح می‌دهید یك صفحهٔ نوشته درجلوی شمامی گذارند؛ یك‌نگاه ازبالابه‌پائین می کنید ومی گوئید: دراین‌صفحه چه نوشته شده بود، امشب درروزنامه چه بود؟ همه‌را اجمالاً بازگومی کنید!

اینهاهمه به واسطهٔ سِعِه واحاطهٔ ذهن است که می‌تواند با

سرعت مطالب پراکنده‌را جمع کند وروی آن حکم کند، ولی طفل چنین احاطه وسعه‌ای‌را ندارد؛ در علوم الهی‌هم همین طور است؛ آنجاهم‌احتیاج به‌کاردارد افرادی که دراین‌مضمار قدم ننهاده‌اند، علوم آنان منحصراست درهمان حیطهٔ مدرکات عادی نفس‌خود؛ ولی چون باحکمت عملیّه آشناشوند، وقدم درمیدان ریاضات شرعیّه بنهند وبه حول وقوّهٔ الهی درسیروسلوك الی‌الله باقدمی‌راستین وعزمی‌استوار گام نهند، علوم آنان توأم با تقوی ونورمی‌شود؛ و موجب پیدایش علوم خفیّه واسرارمخفیّه می گردد؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «هر کس به همان مقداری که علم دارد طبق آن عمل کند خداوند علم آن چیزهارا که نمی‌داند نصیب او می‌نماید.»

پس به‌واسطهٔ عمل وتهذیب وتزکیهٔ نفس وپاك کردن دل‌را از زنگار محبّت دنیاوعلایق وعوائق بازدارندهٔ ازدرخشش وتابش‌نور احدیّت بردل، وصفای باطن و شستن صفحهٔ ضمیر وذهن‌را از آنچه غیرخداست نورخدا تجلّی می کند.

درروایت است که: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤمِنِ فَإنَّ الْمُؤمِنِ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ

«از فراست و هوشیاری مرد مؤمن غافل نباشید چون مؤمن پیوسته بانورخدا می‌نگرد.»

آیاچنانچه خدابخواهد علم پیدا کند براعمال عباد وسرائرشان وضمائرشان، کارمشکلی‌است؟ نه، بلکه‌خداپیوسته عالم‌است برخفیّات

ومخفیّات هرموجودی ازموجودات؛ افرادی که دررضای خدا قدم زدند وبه مقام تقرّب رسیدند وازمقرّبین وپاکان وخالصان گشتند به نورخدا وبه اذن خدا می‌بینند، علم آنها علم خداست؛ نه آنکه جدای ازعلم خدا ؛ از نزد خود علم و آگاهی پیداکرده‌اند ؛ چنین نیست.

آنان دلهای خودرا آنقدرصیقل زده‌اند، وبه نور ریاضت جان خودرا روشن کرده‌اند که غِلّ وغِشّ وتاریکی درآن دل‌هانیست؛ وچون نورخدا درآن اشراق کند هرصفحه ازموجودات‌کاینات خفیّه وآشکارا در آنها متجلّی ومتصوّر می گردد؛ همین‌طوری که درآئینهٔ صاف ودرشیشه ودرآبِ صاف راکد وبدون موج، خورشید منعکس می گردد؛ وتو گوئی درآنهاخورشیدی است که ابداًازنقطهٔ نظر جمال وَتلاَءْلؤ باخورشید واقعی‌تفاوت‌ندارد؛ وآثارآن خورشیدهم ازنور وحرارت پیدامی‌شود؛ قلب‌هم همین‌طوراست‌چون جلاء پیدامی کند جمال‌وجلال واسماءِ ملکیّه و ملکوتیّه الهیّه درآن ظاهر می‌شود؛ پس‌مؤمن به‌نورمی‌بیند ومی‌نگرد وتحمّل‌شهادت واداء آن‌را می کند معنای مخلَصین ومقرّبین که دارای این‌خصوصیات‌هستند ازاین قبیل است؛ وحتّی کسانی که به‌مقام مخلَصین‌هم نرسیده‌اند ولی درراه معرفت حقّ تبارك وتعالی قدمی برداشته‌اند وصفائی پیدا کرده‌اند برحسب مقدار طیّ‌طریقی‌را که نموده وخلوصی‌را که واجد شده‌اند به همان مقدار ودر آن محدوده می‌توانند تحمّل و اداء شهادت کنند .

كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَيكَ مَا عِلِّيُّونَ
كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (آیهٔ ۱۸ تا ۲۲ از سوره ۸۳ مطففین .)

«چنین نیست که (شما کافران پنداشته‌اید) بلکه حقاً نامهٔ عمل و کتاب نیکوکاران درمقامی بس‌مرتفع وعالی‌است که آن‌را علیّون گویند ؛ وچگونه به حقیقت علیّین مطّلع خواهی شد ؟ نامهٔ عمل و کتابیست نوشته شده که مقرّبان حریم پروردگار آن را مشاهده می کنند.»

كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ وَمَا أَدْرَيكَ مَا سِجِّينٌ
كِتَابٌ مَرْقُومٌ (آیهٔ ۷ تا ۹ از همین سوره)

« چنین نیست که شما کافران پنداشته‌اید! بلکه حقاً نامهٔ عمل و کتاب تبهکاران‌ومنحرفان دردرکات نازلهٔ دوزخ‌است که آن‌راسجّین گویند؛ وچگونه به حقیقت سجّین مطّلع خواهی شد ؟ ! نامهٔ عمل و کتابیست نوشته شده».

مابیان کرده‌ایم که نامهٔ عمل‌عبارت ازکاغذ نوشته شده‌ای نیست که به‌دست انسان داده شود؛ نامهٔ عمل عبارت است از حقیقت اعمال انسان که در عالم کَون بجا آورده وناموس عالم آفرینش و کتاب تکوین آن‌را ضبط وثبت کرده است؛ آن مقداری که راجع به انسان است استنساخ می‌شود وآن اعمال اختصاصی‌هر کس برای اومشهود می گردد، خواه انسان مؤمن باشد یاکافرخوب باشد یابد . ونامهٔ عمل مؤمنان ازطرف أئمّهٔ حقّ به‌آنها می‌رسد یعنی‌امامان به حقّ مؤمنان

را می‌خوانند به‌نامهٔ عمل؛ ونامهٔ عمل فاجـران وکافران ازطرف أئمّهٔ باطل می‌رسد وآنان ازناحیهٔ شقاوت،مأمومان‌را به‌طرف‌نامهٔ عمل‌خود می‌خوانند.

ولی ذکرشد که تمام اینهامنطویّ درامام مبین است؛ وتمام نامهٔ اعمالی کـه از طـرف این أئمّهٔ حـقّ مـی‌رسد ، و از طـرف أئمّـهٔ باطل مـی‌رسد همه در تحت نظر و سیطرهٔ مقام ولایت کبرای الهیّه است .

باید دانست که مقام‌شهادت‌هم‌اختصاص به‌ائمّهٔ حق دارد وائمّهٔ باطل‌قدرت‌برشهادت ندارند. امامان باطل‌فقط می‌توانند امّت خودرا دعوت کنند به سوی نامهٔ عملشان؛ وعلّت آنکه قـدرت بر گواهـی ندارند اینست که درطرف امامان به حـقّ نور است و اشراق، وعلم است وحیاط.

اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

(آیهٔ ۲۵۷ ازسورهٔ ۲ بقره)

«خداوند ولـیّ کسانـی‌است کـه ایمان آورده‌اندوآنان را از تاریکی به‌نور داخل می کند.»

امّا درناحیهٔ امامان باطل ظلمت است وکوری؛ وجهل وضیق وتنگی و گرفتاری.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ بقیهٔ آیهٔ ۲۵۷ ازهمین سوره)

«کسانی که کافرشده‌اند اولیای آنها مـردم طغیانگر وسرکش

هستند که آنان‌را ازنور به‌تاریکی‌ها داخل می کنند.»

وَ مَنْ كَانَ فِي‌هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي‌الآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلاً (آیهٔ۷۲ از سورهٔ ۱۷ اسراء)

«و کسی که دراین عالم دنیاچشم بصیرت خودرا نگشوده باشد و کورباشد، او در آن عالم آخرت نیز کور است وراهش گمنام تر و گم تر است.»

درجائی که خود امامان باطل کور باشند؛ چگونه گواهی می‌دهند براعمال پیروانشان؟ کوری می‌خواهد دست کوری دیگررا بگیرد وسوّمی دست هردو را وچهارمی دست هرسه را وهمین طور بروند جلو.

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ نُورٍ (آیهٔ ۴۰ از سوره ۲۴ نور)

صدر این آیه چنین است: أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ.

یعنی: «مثل ظلماتی است در دریای متلاطم پر لجّه که موجی اورا فرامی گیرد وروی‌آن موج موجی دیگری می‌ریزد وازبالای آن اَبر است».

تاریکی‌هائیست که طبقات آن هریك برروی دیگری انباشته شده است به‌طوری که آن شخص گرفتار درظلمت اگردست خودرا مثلاً از جیب خود بیرون‌آورد ودرمقابل خود نگاه دارد ازشدّت

ظلمت هیچگاه امکان دیدن آن برای اونیست؛ آری کسی که خداوند برای او نورقرار نداده است او ازپیش خور نورندارد.

آن کسی که برفراز آسمان است وباهواپیما ازابـرها گذشته است ودرزیر پایش مستقیم نورخورشید حرکت دارد؛ وعالم‌را نگاه می کند ومشرق ومغرب‌را می‌بیند؛ وازفضای روشن وزمین‌را درزیر مشاهده می کند؛ چقدر فرق دارد باکسی که درده‌هزارمتری زیر آب های دریا رفته؛ ولجـّه روی لجـّه اورا گرفته وطوفان و موج برسراو می‌ریزد؛ وابرهای‌تاریك وانبوه آسمان دریاراپوشانیده است؛ زیرآن دریای ژرف وتاریك کجارامی‌بیند؟

ماهی‌های‌زیردریاچشم‌ندارند؛ چون درآنجانورنیست تامحتاج به‌چشم باشند؛ واگرفرضاً مایکی‌ازماهی‌های فرازآب‌را به اعماق دریا وفـرض کنیم که بدنش تحمـّل‌آن مقدار از فشار آب را داشته باشد ومـدّتی‌درآنجابماند چشمانش‌را ازدست می‌دهد؛ اگرکسی‌راششماه درجائی که ابداً روزنه‌ای ازنورنباشد زندانی کنند گویند: بعدازاین مـدّت چشمان خـودرا به‌طورمسلـّم ازدست می‌دهد ونابینامی گردد؛ آری اینهانتیجه وره‌آوردهای ظلمات است قرآن می گوید: إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَيهَا چون دست خودرا ازآستین برون کند خودهم به هیچوجه قادر بردیدن آن نیست.

ائمـّهٔ باطل نورندارند، امـّتشان هم‌نورندارند، آن وقت برچه شهادت‌دهند، راه علم و کسب اطـّلاع برآنان مسدود است ، هیچ ، هیچ، ازسـّر کسی‌ازباطن کسی‌خبرندارند، فقط ظلمت برروی ظلمت

است.

آن کسی می‌تواند تحمّل شهادت کند وسپس آن‌را ادانماید که از مقرّبین باشد دارای نور وعلم و درایت ، در آیهٔ قرآن وارد است که:

وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیهٔ ۱۰۵ ازسورهٔ ۹ توبه)

«بگو ای پیامبر: شماعمل کنید پس به طور حتم خداوند عمل شمارا می‌بیند؛ ورسول خدا ومؤمنین می‌بینند وبطورمسلّم شما به سوی خداوندی که به پنهان وآشکارا داناست باز گردانیده می‌شوید! وآن خداوند شمارا به‌آنچه عمل نموده‌اید آگاه خواهد ساخت!»

اعمال‌ماازدیدارخدامخفی‌نیست؛ ولی‌عجیب‌اینست که ازدیدار پیامبرومؤمنان‌هم‌مخفّی‌نیست؛ چگونه باانسان، پیامبرومؤمنان همراه، وهمقدم وهمزمان وهم مکانند که عمل انسان‌را می‌بینند وبرآن گواهی می‌دهند؟ آری مؤمنان واقعیّ به دنبال روش رسول‌الله و به پیروی وتبعیّت ازآن سنّت وآئین‌راستین، درغیب وشهود انسان‌رامی‌بینند؛ وازاعمال او باخبرند.

همهٔ اصحاب رسول خدا که اهل‌صفا ووفانبودند؛ درمیان آنان منافقین‌بوده‌اند وآنها ازبسیاری ازخراب‌کاری‌ها وفتنه توزی‌ها وابراز بسیاری ازاسرارمختفیّهٔ نزد خود خودداری می کردند از ترس آنکه فردا وحی‌می‌رسدورسول‌الله راخبر می‌دهد؛ ازترس آنکه رسول‌الله

کارهایشان‌را فاش نکند بسیاری از کارهارا انجام نمی‌دادند؛ وچون وحی می‌رسید واز بعضی از کارهایشان پرده برمی‌داشت می گفتند یارسول‌الله چه کسی به‌شما خبرداده است؟! رسول خـدا می‌فرمود: أَخْبَرَنِي رَبِّي أَنْبَأَنِي رَبِّي! خدای من به من خبرداده است؛ درسورهٔ تحریم وارد است که بعضی اززن‌های رسول‌خدا بعضی از اسرار رسول‌الله‌را به‌خارج ازمنزل بردند وفاش کردند، باآنکه رسول‌الله از آنهاعهد وپیمان گرفته بود که افشاء سرّ نکنند.

وَ إِذَا أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (آیهٔ ۳ از سوره ۶۶ تحریم)

«ودر آن زمانی که پیامبر سخنی‌را درپنهان بابعضی اززنهای خود به‌میان گذارد؛ وچون آن زن آن گفتارپنهانی‌را فاش‌ساخت وخداوند برپیغمبرش ازافشاء این‌سرّ توسّط آن زن ظاهرساخت پیغمبر بعضی از آن گفتارفاش‌شده‌را به‌میان آورد و گفت؛ وازبعضی‌از آن گفتارنیز اغماض کرد وچشم پوشید؛ و چون به آن زن گفت که این حدیث‌را فاش کردی (چون هیچکس غیراز آن زن و کسی که مطلب‌را به‌او گفته بود ازاین‌موضوع خبرنداشت) آن زن گفت: که تورا از این جریان آگاه کرده است؟! رسول خدا گفت: خداوند علیم وخبیر مرا آگاه نموده است!»

آن‌زن بایکی‌دیگر اززن‌های رسول‌خدا که همدست وهمداستان

بودند در کشف سرّ رسول‌خدا کوشیدند؛ وسپس این آیه آمد:

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (آیهٔ ۴ ازهمین سوره)

«اگرشمادونفر زن به‌سوی خدا توبه کنید پس دل شمابرخلاف رضای رسول‌خدا میل به‌باطل کرده است! واگرهردو نفرتان برآزار ونفاق اتّفاق کنید بدانید (خداوند پیامبرش‌را تنهانمی گذارد) وولیّ او خداست و جبرائیل و صالح المؤمنین (علیّ‌بن ابیطالب طبق روایت عامّه وشیعه) است وغیرازاینها فرشتگان خداهم یارو مددکار هستند.»

زمخشری‌درتفسیر«کشّاف»آورده‌است: إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ خِطَابٌ لِحَفْصَةَ وَعَائِشَةَ عَلَى طَرِيقَةِ الْإِلْتِفَاتِ لِيَكُونَ أَبْلَغَ فِي مُعَاتَبَتِهِمَا وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: لَمْ أَزَلْ حَرِيصاً عَلَى أَنْ أَسْئَلَ عُمَرَ عَنْهُمَا حَتَّى حَجَّ وَحَجَجْتُ مَعَهُ فَلَمَّا كَانَ بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَدَلَ وَ عَدَلْتُ مَعَهُ بِالْإِدَاوَةِ فَسَكَبْتُ الْمَاءَ عَلَى يَدِهِ فَتَوَضَّأَ فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟

فَقَالَ: عَجَباً يَابْنَ عَبَّاسٍ كَأَنَّهُ كَرِهَ مَا سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ: هُمَا حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ.[1]

۱ــ جلد دوم از«تفسیر کشاف» (طبع کلکته در سنهٔ ۱۲۷۶ هجریه که قدیمی‌ترین طبع کشاف است درمطبعهٔ لیسی‌ص۱۵۰۱؛ و در اولین طبع ←

زمخشری در تفسیر آیهٔ إِنْ تَتُوبا إِلَی‌اللهِ گفته است: این آیه‌به فنّ بیان‌التفات به حفصه وعائشه است برای آنکه‌در مؤاخذه ومعاتبه آنها بلیغ‌تر ورساتر باشد؛ و ازابن عبّاس مرویست که او می گفت: من پیوسته حریص‌بودم ازمعنای‌این آیه دربارهٔ آن‌دوزن خودم از عمر سئوال کنم؛ تا زمانی که عمرعازم حجّ شد ومن‌هم بااو عازم حجّ شدم؛ چون درمیان راه می‌رفتیم عمر از جادّه برای قضاء حاجتی روی گردانید؛ ومن‌هم بااو رفتم؛ وظرف کوچکی از آب که‌ازپوست بود برداشتم وبا خود بردم که برای‌وضو استفاده شود؛ چون‌من‌از آن ظرف آب‌روی دست عمر می‌ریختم واو وضو می‌ساخت موقع‌را مغتنم شمرده وپرسیدم: آن دوزن کیانند؟

عمر گفت: عجبا ای‌پسرعباس؛ و گویا از آنچه من ازاو پرسش کردم کراهت داشت‌واین‌سخن براو ناگوار آمد وسپس گفت: آن‌دو زن حفصه و عائشه هستند.

مردم چنین می‌پندارند که پیغمبر می‌رود درمنزلش‌دررختخوابش مثل‌ما یك‌آدم جامد چدنی به‌روی زمین درکناری می‌افتد و تمام حواس وادراکاتش به‌همین بیداری وملاقات واز نقطهٔ‌نظر بدن مادّی‌و تماس‌پیدا کردن باعالم‌خارج است؛نه‌اینطور نیست؛ پیغمبرمی‌فرماید: من‌وقتی می‌خوابم چشمم به‌خواب می‌رود ولی قلبم بیدار است؛ دل

← مطبعهٔ شرفیه در۱۳۰۷ هجریه‌ص ۴۷۱؛وطبع دارالکتاب العربی. بیروت‌ـ لبنان طبع‌سنهٔ ۱۳۶۶ هجریه‌ص۵۶۶ ودرذیلش ابن‌حجر عسقلانی در کتاب «الکافی‌الشاف‌فی‌تخریج‌احادیث‌کشاف» گفته‌است: این‌حدیث‌متفقٌ‌علیه است.

رسول‌الله درخواب وبیداری بیدار است؛ یعنی برای رسول خدا، خواب وبیداری نیست؛ غیب وشهادت نیست؛ برای رسول خدا در منزل ومسجد بودن نیست؛ موت و حیات نیست؛ همه‌اش بیداری و شعور وعلم وادراك وحیات است؛ مَوْتَانَا لَمْ يَمُتْ وَ مَقْبُورُنَا لَمْ يُقْبَرْ، «مردگان ما نمی‌میرند و جان‌های ما را در میان قبرها دفن نمی‌کنند».

ای صاحب وحی وقلب آگاه — دارای مقام لِی مَعَ الله
ای محرم بارگاه لاهوت — وی در ملکوت حقّ‌شهنشاه
ای برشده ازحضیض ناسوت — بررفرف عزّ وشوکت‌وجاه
وانگه ز سُرادقات عزّت — بگذشتی و ماند امین درگاه
ای پایهٔ قدر چاکرانت — بالاتر از این بلند خرگاه
از شرم تو زرد چهرهٔ مهر — وز بیم تو دل دونیم شد ماه
این‌بوی‌بهشت عنبرین است — یا ذکر جمیل تو در افواه
ازنیل تو پای وهم‌لنگ‌است — وز ذیل تو دست فهم‌کوتاه
فرموده به شأنت ایزد پاك — لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ [1]

امام زنده ومرده ندارد، امام موجود مادّی نیست، نه‌اینکه بشر نیست وملائکه است، مهمّ اینست که بشر است وبه این‌مقام رسیده، واگر ملائکه بود خدا به‌ما می‌گفت: شما هم حسابتان جداست و ماهم حجّت‌را تمام می‌کردیم برخدا در روز قیامت که پروردگاراتو

۱ــ «دیوان کمپانی» ازمرحوم آیةالله شیخ‌محمد حسین اصفهانی ص ۱۰ و ۹.

افرادی را عالِم‌غیب آفریدی! و آن‌هارا ملکوتی خلق کردی! وما هم بندگانی هستیم گرفتار مادّه و طعام واهل و عیال وفرزند، و اصلاً نمی‌توانیم کار انبیاء وامامان را انجام دهیم ! خدا می گوید: این پیامبران هم‌مانند شما ازبشر بودند! بدن داشتند، حسّ داشتند، آنها هم آزار واذیّت را ادراك می کردند، وایذاء امّت‌را می‌فهمیدند ، آن‌ها هم‌فشار فقر وفاقه و طعم لذائذرا می‌فهمیدند!

ازتمام این‌هابانیروی توکّل وصبر وتحمّل گذشتند،وحرکت کردند ورفتند وبه مقصودرسیدند، شما نشستید! وبرجای خود درجا زدید! وبا لیْت ولَعلَّ و لِمَ و بِمَ وسَوْف وانَّ وامثالها روزگاررا سپری نمودید! آنها اهل عمل و مجاهده بودند ! شما اهل کَسَل و وَفشَل وسستی وتکاهل و تنبلی!

خلاصه مطلب اینکه: وَقُلِ‌اعْمَلُوا هرکاری می‌خواهید بکنید ، امروز کسی شما را مجبور به‌ترك آن نمی کند! ومختار هستید! ولی بدانید که فَسَیَرَی‌اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ علاوه براینکه خدا از اعمال شما خبر دارد پیامبر خدا هم خبر دارد مؤمنان هم خبر دارند وَسَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وشما را به سوی خداوند خبیر و بصیر وآگاه وعالم بر تمام پنهانی‌ها و آشکارها باز می گردانند فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

وخداوند به دقایق اعمالی که به‌جای آورده‌اید شمارا آگاه‌و متوجّه و متنبّه خواهد نمود!

توجّه کنید! خداوند شمارا آگاه می کند به اعمالتان! از چه

نقطهٔ نظر؟ ازنقطهٔ نظر اینکه رسول‌خدا ومؤمنان براعمال شما مطلّع می‌شوند، یعنی ازراه‌های آگاه‌کردن خدا انسان‌را به‌عملش، تحمّل شهادت‌هائیست که‌رسول‌الله ومؤمنین ازانسان کرده‌اند، پس‌علم‌رسول خدا وعلم مؤمنین مندكّ شده است درعلم خدا، ودر اینجا لطائفی است که واقعاً اعجاز قرآن را درمعارف الهیّه می‌رساند که چگونه‌با جملات کوتاه یك کتاب حکمت و حقیقت را می‌آموزد.

در تابستان گذشته درمشهد مقدّس برای زیارت مشرّف شده بودیم یك‌روز بایکی ازعلماء حوزه علمیّهٔ قم که برای زیارت آمده بودند ملاقاتی دست‌داد وحقیر یك آیه از قرآن مجیدرا که راجع به تهدید ازمودّت وولایت کفّار بودبرای ایشان قرائت کردم ؛ ودر آن لطیفه‌ای‌بود که‌عرض کردم؛ بسیار تعجّب کردند و گفتند: عجب‌عجب قرآن معجزه است! ما صدمرتبه بلکه هزار مرتبه و بیشتر این آیه را خوانده‌ایم وردّ شده‌ایم واصلاً نفهمیده‌ایم! اتّفاقاً همین‌نکته را خود من هم نمی‌دانستم درآن مسافرخانه‌هائی که وارد شده بودیم کتابی جیبی بود که من‌مطالعه می کردم این آیه قرآن درآن نوشته شده‌بود، وتامن چشمم به‌این آیه‌خورد دیدم عجیب آیه‌ای است ، و آن آیه اینست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُبِيناً

(آیهٔ ۱۴۴ ازسورهٔ ۴ نساء)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید کفّار را اولیاء خود مگیرید و

مؤمنین را رها کنید! آیاشما دوست دارید که‌برای‌خداوندبرخودتان قدرت وسلطه آشکاری قرار دهید»؟!

یعنی اگرشما کفّار را اولیاء خود قرار دهید، آن‌ها بر شما مسلّط می‌شوند وصاحب قدرت می گردند، و جان و مال وناموس و عرِض شما را دستخوش هلاك وبوار قرار می‌دهند، و شما را عبد و وکنیز وبندهٔ ذلیل خود می کنند، وبه دیار عدم ونیستی می‌فرستند، و نکتهٔ جالب اینجاست که می‌فرماید: این‌قدرت وسلطهٔ آن‌ها قدرت خداست که بر شما وارد شده است! آیا شما می‌خواهید برای خدا نسبت به‌خودتان قدرت آشکاری قرار دهید؟! قدرت کفّار و سلطهٔ جوئی آنان عین‌قدرت وسلطهٔ خداست، وشما آنهارا ازحول و قوّهٔ خودشان‌برخوردار نبینید! بلکه حول‌وقوّه وقدرت اختصاص به‌خدا دارد، وبا مودّت وولایت کفّار، شما به‌دست خودتان قدرت و سلطهٔ خدارا ازاین‌راه برخود وارد ساخته، وبه‌اختیار خود تحت ضربات قدرت جلالیّه الهیّه به‌دست کفّار که آلتی بیش نیستند خود را منکوب ومخذول نموده‌اید!

درآیهٔ مورد بحث نیزشبیه همین لطیفه آمده است، وآن‌اینکه رسول‌خدا ومؤمنان که تحمّل شهادت ازمردم می کنند، و سپس که مردم را به‌سوی خدا می‌برند، وخداوند به وسیلهٔ شهادت این گواهان مردم‌را به‌اعمالشان آگاه می کندعین آگاه کردن خود خداست‌تحمّل واداء شهادت رسول‌خدا ومؤمنین عین‌شهادت خود خداست.

علی‌بن ابراهیم قمی در«تفسیر»ش ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت

می کند که:

إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ‌اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم كُلَّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ اَبْرَارِهَا وَ فُجَّارِهَا فَاحْذَرُوا وَلْيَسْتَحْيِ اَحَدُكُمْ اَنْ يَعْرِضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبِيحَ (۱)

علیّ‌بن ابراهیم قمی که مقدّم برمحمّدبن یعقوب کلینی است در«تفسیر» خود که از نفائس تفاسیر است ازحضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اعمال بندگان هرصبح وشامی به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشته می‌شود، چه اعمال نیکوکاران از مردم، وچه اعمال بدکرداران از آنها، پس هان ای مردم! در حذر باشید! وباید یکایك ازشما ازاینکه عمل‌زشت اورا برپیغمبرش عرضه دارند درشرم وحیا وخجالت فرو رود!

عیّاشی در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام آورده است که از آن حضرت در بارهٔ تفسیر آیهٔ : وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ سئوال شد که مراد از مؤمنون چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: هُمُ الْأَئِمَّةُ (۲).

اخبارواردہ دراین موضوع فوق‌حدّ استفاضه است ودر کتب حدیث وتفسیر همه‌جا به‌چشم می‌خورد.

تصوّر نکنید: هر کسی شهادتین برزبان جاری کرد ودنبال‌هر فسق وفجوری هم‌رفت به‌همین‌نام ایمان می‌تواند ازبواطن اعمال‌خبر

۱ــ «تفسیرقمی» ص۲۷۹.

۲ــ «تفسیرعیاشی» ج۲ ص۱۰۹

دهد، مراد ازمؤمنون دراینجا کسانی هستند که به مقام ایمان واقعی رسیدند، به مقام یقین نائل آمده‌اند ، معارج و مدارج انسانیّت را پیموده‌اند، وبه‌مقام کمال نائل آمده‌اند. آنان ازمقرّبین هستند. روایات بسیاری داریم که اعمال‌را درهرهفته خدمت امام‌زمان عَجّلَ‌اللهُ تعالی فَرَجَه عرضه می‌دارند، وحضرت نسبت به‌اعمال خوبی که انسان‌انجام داده است خوشحال می‌شوند ونسبت به‌اعمال بد محزون و غمگین می گردند .

البته درمؤمنین متّقی وخداشناس نیز کم وبیش از اطّلاع بر غیوب وضمائر واسرار دیده شده است. البته نه‌به‌آن درجه‌ای که در امام علیه‌السلام موجود است بلکه‌به‌مراتب نازل‌تر وپائین‌تر.

دوستی داشتم به‌نام حاج‌عبدالزّهراء گرعاوی نجفی،ازاهالی اطراف‌نجف اشرف،ازقبیلهٔ گرعاوی، وازمعیدی‌های آنجا، ولیکن از طفولیّت درنجف‌اشرف‌بوده است، مردی‌بود بسیار باهوش‌وسریع‌الانتقال وتندذهن، ودرعین حال‌متدیّن‌وعاشق‌حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام ، دارای حال بکاء و گریه‌های طولانی وشوریده، وبدین جهت نیز ازمکاشفات صوریّه ومثالیّه نیزبرخوردار بود.

شغلش دربغداد ومنزلش درکاظمین علیهماالسلام، وخود نیز دارای ماشین‌سواری بود، وخودش رانندهٔ آن‌بود، و شب‌های جمعه برای زیارت به‌کربلا مشرّف می‌شد،وغالباً برای‌صلهٔ ارحام خود وزیارت قبرمطهّر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌نجف‌اشرف می‌آمد.

سابقهٔ آشنائی ودوستی من‌باایشان بیست وسه‌سال است ، ویك

سال است که به‌رحمت خداوند رفته است، خدایش رحمت کند، در اوائل آشنائی حقیر باایشان بود که دراوائل تابستان بنده باتمام‌عیالات ودوفرزند عازم زیارت دوره شدیم، و چند روزه به سامّراء مشرّف شده، وسپس به‌کاظمین آمدیم، دراین‌وقت آقای‌حاج‌عبدالزهراء ، با ماشین‌خود برای‌زیارت به‌نجف رفته بود و درکاظمین نبود.

فردای آن روز آفتاب طلوع کرده بود، که حسب‌العاده به‌حرم مطهّر کاظمین‌مشرّف شدیم، ودرمراجعت‌ازحرم، طفلِ اکبراینجانب که درآن‌وقت چهارسال داشت، چون چشمش درراه به‌خیارنوبرافتاد طلب کردو گریه کرد؛ واتّفاقاًچون قدری حالت اسهال وتردّد داشت، وبرای اوخوب نبود؛ ماازخریدن امتناع کردیم، واوهم اصرار داشت تابالاخره من اعتنائی به‌گریهٔ اوننمودم؛ وروی دست اوزدم؛ وازمقابل خیارها گذشتیم.

نزدیك غـروب آفتاب بود که یکی از دوستان کربلائی ما به مسافرخانه‌آمد، و گفت حاج‌عبدالـّزهراء امروزاززیارت نجف‌اشرف مراجعت کرده است! می‌آیی به دیدنش بـرویم، ونمازراهم همانجا بخوانیم؟!

من گفتم ضرری ندارد! لذا باهم ازمسافرخانه حرکت کردیم؛ وتامنزل او که درآن وقت درخارج کاظمین ومتّصل به آن وازنواحی جدیدالاحداث است، قدرَی راه بود؛ پیاده روان شدیم.

درراه من دیدم جماعتی گِـردآمده‌اند؛ ومشغول تماشای چیزی هستند. ازهمراهم پرسیدم: این‌چیست که تماشا می‌کنند؟!

گفت: تلویزیون است؛ تازه درکاظمین آورده‌اند، ومردم برای تماشاجمع شده‌اند، من ازدورنگاه کردم؛ دیدم عکس‌ها وصورت‌های متحرّکی‌برروی‌صفحه می گذرد. بسیاردرشگفت آمدم که‌خدایاصنعتِ بشربه کجا کشیده است، که صدا وسیمای افرادی‌راازراه دورمی آورد ودرهمان لحظه درمقابل دیدگان قرارمی‌دهد، واین حدیث نفسی بود که باخود کردم.

باری گذشتیم؛ وبه منزل اورسیدیم؛ چون وارد شدیم، دیدیم : سجّادهٔ خودرا پهلوی حدیقه‌اش (باغچه) انداخته ومشغول نمازاست مانیزنمازراخواندیم؛وپس‌ازاتمام نمازواحوال‌پرسی وتعارفات عادی، گفت: حقّ باباطل مخلوط نمی‌شود وبالاخره حقّ به کناری، وباطل نیزبه کناری می‌رود! گفتم صحیح است!

گفت: حقّ‌وباطل، مانند روغن‌وآب‌هستند،اگرآنهارابرویهم بریزی، وتکان‌هم‌بدهی؛ بازروغن دررو، وآب درزیرمی‌ایستد! گفتم: همین‌طوراست!

گفت: سیّد محمّدحسین! می‌دانی که انسان بـه تمام مقامات ومناصب بانقشه وتدبیرومکر می‌تواند برسد: تاجرشود؛ مالدارشود؛ عالم ومرجع شود؛ سلطان ورئیس جمهور شود ؛ ولی راه خدا نقشه وحیله‌بردارنیست!

گفتم: آری همین‌طور است!

گفت: من‌امروز صبح ازنجف خارج شدم؛ وباسیّاره (ماشین) به‌سوی کاظمین می آمدم، ناگاه دیدم که ممکن‌است انسان درطبقهٔ دهم

ازیك عمارتی باشد وبه واسطهٔ مختصر غفلتی، یك‌مرتبه به طبقهٔ پائین سقوط کند!

من‌فهمیدم که این‌همه گفتارهاوسؤال‌هاوخطاب‌ها به‌جهت‌اینست که به من بفهماند : زدن روی دست طفل که خیار می‌خواسته است صحیح نیست؛ وطفل‌را باید با صبر وتحمّل آرام کرد، واو درهمان وقتی که ماازنزد خیارفروش عبورمی کردیم ، درماشین خود نشسته ، ودربیابان حلّه به‌سوی بغداد در حرکت است؛ از حال ما، وکیفیّت درخواست بچّه، وضرب ما مطّلع بوده؛ ولی نمی‌خواهد صریحاً بگوید: که توچنین کرده‌ای! دراین حال بدون اختیار دردرون خود، با او گفتم: وَ اللّه لَقِصَّتُكَ أعْجَبُ ، سوگند به خدا که داستان تو، ودیدن تو دربیابان نجف، کاری‌راکه من ازفاصلهٔ قریب‌به یکصد کیلو-متر ازدورانجام‌داده‌ام، ازداستان تلویزیون که برای من عجب‌آوربود؛ شگفت‌انگیزتر است.

وجِیءَ بِالنَّبِیّینَ وَ الشُّهَداءَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَاکَسَبَتْ وَ هُوَ أعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ (آیهٔ ۶۹و۷۰ ازسوره ۳۹ زمر)

ازاین آیهٔ کریمه به‌دست می‌آید که چون پیامبران وشاهدان‌را درروز قیامت می‌آورند، وآنهابراعمال انسان گواهی می‌دهند؛ براثر آن خداوند نفس عمل‌را جزای عمل قرار می‌دهد، پس شهادت آنان براعمال شهادت زبانی‌نیست؛ کاری می کنند که نفس‌عمل انسان براو مشهود می گردد اینطوراداء شهادت می کنند؛ وبنابراین‌تحمّل‌شهادت

هم باید همین‌طورباشد، یعنی‌چنان نیست که آنها مطلبی را درذهنشان می گیرند و تصوّر وتصدیق می کنند بلکه نفس عمل‌را نه به صورت ونه به‌شکل ووصف و کتابت، بلکه حقیقت عمل را دروجودشان نگاه می‌دارند درمقام تحمّل؛ وهمین امرتحمّل‌شده‌را درروز قیامت ارائه می‌دهند واخراج‌می کنند وانسان‌رابر آن مطّلع‌می‌نمایند، وجزائی‌هم که به‌انسان داده می‌شود نفس‌عمل اوست وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَاكَسَبَتْ منتهی با صورت حقیقیّه ملکوتیّه خـواه آن صورت بهشت باشد ، رِضْوَانٌ مِنَ اللّه باشد، جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَاالأَنْهَارُ باشد، لقاء الله باشد، وخـواه آن صورت دوزخ باشد ماروعقـرب و مناظر مخـوفه و مَهـوله ومنازل مـدهشه باشد، وَ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوه باشد، خلاصهٔ مطلب: وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ

درعالم تکوین به اندازهٔ ذرّه‌ای ظلم نیست؛ هر کس به اعمال خودش می‌رسد و آنهارا باجان ونفس‌خود خمیرشده وعجین می‌بیند، وآن عمل‌را درآغوش می گیرد، ویا به‌سوی بهشت ویاجهنّم رهسپار می‌شود.

خداوند به‌مقامات مقرّبین وصدّیقین وباز یافتگان به حریمش مارا بیدار کند وقبل‌از آنکه وقت منقضی گردد متنبّه وآگاه فـرماید، چون انسان همیشه عیب خـودرا نمی‌بیند بلکه خودرا محـور کمال می‌داند وتمام واقعیّت‌هارا با خود می‌سنجد وخودرا مرکز واقعیّت قرار داده، مقدار حقایق وواقعیّت‌هارا با این میزان سنجش می کند، واین درست‌نیست. باالتجاء به‌خدا وانابه و گریه ورازونیازخدا انسان را به‌عیوبش واقف می کند والسّلام خیرختام.

مجلس چهل و پنجم

شرط شهادت احاطهٔ علمیّه بر پنهانی هاست

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(مجلس چهل و پنجم)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین.

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم:

وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ شَهیداً ثُمَّ لاَ یُؤْذَنُ لِلَّذینَ کَفَرُوا وَ لاَهُمْ یُسْتَعْتَبُونَ. (آیهٔ ۸۴ ازسورهٔ ۱۶ نحل)

«وبیاد آور روز قیامت را که ما از هر گروه وامّتی شاهد و گواهی برمی‌انگیزیم! ودر آن روز به کافران نه اجازهٔ سخن گفتن وعذر آوردن داده می‌شود، ونه توبه وعذر آنها مورد قبول واقع می‌شود.»

عُتْبَی به‌معنای رضاست اسْتَعْتَبَ یعنی طلب رضا کرد یُسْتَعْتَبُ یعنی طلب رضا گردیده می‌شود وَ لاَهُمْ یُسْتَعْتَبُونَ یعنی طلب رضا از آنها مورد قبول واقع نمی‌شود، واعتذار آنها شنیده نمی گردد، و توجّهی واعتنائی به گفتارشان نمی‌شود، این راجع است به کسانی که کافرند که اذن گفتاررا ندارند.

امّا یك گروهی هستند که آنان شاهد وشهید براعمالند ودارای

مزایا وخصوصیّت هائی هستند که با آنها تحمل واداء شهادت می کنند.

امّت به معنای جماعت است وچون به چیزی اضافه نشود معنایش عامّ است، ولی وقتی به چیزی اضافه شود چون شخص بزرگی، یازمانی، ویامکانی، خصوص جماعت مضاف الیه مراد می‌باشد، مثل امّت محمّد صلی الله علیه و آله که برجماعتی که به آن حضرت بستگی دارند دلالت دارد ومثل امّت آخرالزّمان وامّت حجاز که دلالت برخصوص این افراد می کند. وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ یعنی ازتمام طوائف وجماعت‌ها بدون استثناء درهرزمانی ومکانی و نسبت به امّت هرپیغمبری ما از میان آنها یك گواه برای اعمال آنها برمی‌انگیزیم.

باید دید که آن گواه که ازهرامتّی خدا برمی‌انگیزد دارای چه مزایائی است؟

درمجلس سابق براین بیان‌شد، که درشهادت علم واطّلاع لازم است، واگر کسی بدون‌علم وآگاهی برامری شهادت دهد، گواهی‌او باطل است. این‌شخص را شاهد زور گویند، یعنی‌شاهد به باطل.

اگر به کسی که ازاو واقعه‌ای خبرندارد بگویند: شما بیا و در این واقعه گواهی بده! واو بیاید درنزد حاکم گواهی دهد، شهادت‌به زور یعنی به‌باطل داده، و گناه کبیره انجام داده است.

وَالَّذِینَ لَایَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً

(آیهٔ ۷۳ ازسورهٔ ۲۵ فرقان)

«بندگان خداوند رحمن کسانی هستند که ازجملهٔ صفاتشان اینست که شهادت برباطل نمی‌دهند ودر محلّ باطل حضور به‌هم نمی‌رسانند وچون ازلغوی عبور کنند بزرگوارانه می گذرند».

واصل شهادت‌را شهادت می گویند چون مستلزم حضور است ومعنای شهادت حضور است،وشهادت براعمال درروز قیامت‌متوقّف براینست که شاهد، اعمال افرادرا دردنیا تحمّل کرده باشد، رسیدگی کرده باشد علم‌واطّلاع پیدا کرده باشد، وپس از آن در روزبازپسین آنچه راکه تحمّل کرده است تأدیه کند، خوب بودن وبدبودن عمل محتاج به‌علم واطّلاع بر کیفیّت عمل ازقصد قربت، وقصد خیانت، قصد خوبی وبدی، برای خدا انجام دادن ، برای وصول به لذّت نفسانی به‌جای آوردن، برای افرادی‌عادی ممکن نیست که بتوانند‌در امور معلومهٔ مشهودهٔ خود گواهی دهند، تاچه رسد به‌افراد دوردست وغائب.

پس حتماً باید شخص‌شاهد کسی‌باشد که غیبت وحضور وقرب وبعد وزمان ومکان برای او مطرح نباشد، وبانظر واحد بر ماضی و مستقبل وامکنه مختلف به‌طور علی‌السّویّه بنگرد وبتواند علاوه بر ظواهر اعمال، بربواطن وسرائر علم‌حاصل کند، تا بتواند از عهدهٔ شهادت برآید والاّ شهادت از حیطهٔ وجودی وسِعهٔ علمی او خارج است.

وَکَذٰلِکَ جَعَلْنٰاکُمْ اُمّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَی النّٰاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً (آیهٔ ۱۴۳ ازسورهٔ ۲ بقره)

«وما همچنان شمارا امّت وسط (گروه میانه‌رو و معتدل) قرار دادیم تاشما گواه برمردم باشید ورسول‌الله نیز گواه بر شما باشد»!

مخاطب این آیه مسلمانان هستند که ما شمارا جماعت معتدل و نیکوسیرت که‌جنبهٔ افراط وتفریط درآنهانیست، تندی و کندی‌ندارند وکارهایشان همه براساس اعتدال ومیانه‌روی و قسط وعدل است قرار دادیم! برای اینکه شما برمردم مراقبت داشته باشید! و اعمال آنان را درزیر پوشش نظرخود ونظارت خود بگیرید، و گواه باشید! و نیز پیغمبر اکرم نیزمراقبت ونظارت براعمال شما داشته‌باشد! وپیوسته‌در زیر پوشش نظرخود براعمال شما راقب‌وناظر و گواه باشد، وبااینکه ما مفصّلا بحث کردیم دراینکه درشهادت مزایا وخصوصیّاتی لازم است که ازشرائط شهادت است، پس‌چگونه می‌شود که خطاب این این آیه به‌تمام امّت اسلام وامّت رسول‌الله بوده باشد؟ باوجودآنکه می‌دانیم درمیان این‌امّت افرادی که علم واطّلاع بر حقایق اعمال و سرائر وضمائر داشته باشند بسیاراندك‌اند، وغالب امّت از اینگونه امورمطلّع نیستند، وعلاوه درمیان این‌امّت افراد فاجر وفاسق‌هستند چگونه خداوند به‌آنها می گوید: ماشمارا امّت معتدل ومیانه‌رو و نیك‌سیرت ونیکوروش قرار دادیم وشمارا رقیب وحسیب اعمال‌مردم گرفتیم؟

درمیان این‌امت مردم ضالّ ومُضلّ ومنافق بوده‌اند، یزیدبن معاویه وپدرش معاویةبن ابی‌سفیان‌خودشان را جزء این‌امّت‌می‌دانند آیا خداوند به‌امّتی که درمیان‌آنها چنین‌افرادی بوده‌اند خطاب‌نموده

و آنان‌را به‌عنوان اُمّت وَسط ستوده است؟ آنهارا گواه وشهید براعمال مردم ورقیب وحسیب‌نهاده است؟ آیاچنین مطلبی‌را می‌توان‌پذیرفت؟ ابداً قابل‌قبول نیست؟

عنوان ظاهر خطاب گرچه عام است؛ ولی‌ملاك خطاب که بر آن اصل حکم وانشاء صورت تحقّق می گیرد خاص‌است. بدان‌ملاك و به‌واسطهٔ آن‌خصوصیّت وبه‌مناط خصوص آن‌افرادی که واجد شرائط شهادت هستند و آنان درمیان امّت واقع‌وبا آنها محشور و مجتمعند خطاب‌عمومی تعلّق گرفته است.

ونظیر اینگونه خطاب‌هادرقرآن کریم بسیاراست؛ درعرف اَدب ومحاورات‌اجتماعیّه نزد بلغاء وفصحاء رایج‌است. مثلاً فرض کنید: حاکمی از بعضی ازافراد رعیّت خود دلگیر ومتأثّر می‌شود؛ اودر درخطابهٔ خود می گوید: رعیّت من به‌من اعتنانمی کنند وسخن مرا وقعی نمی‌نهند؛ بااینکه تك‌تك ازافراد رعیّت که نافرمانی نکرده‌اند، بعضی نافرمانی کرده‌اند، امّاخطاب‌را به‌عنوان عموم آورده وهمه را مورد سؤال‌ومؤاخذه قرارمی‌دهد. ویامثلاً درحزبی ومکتبی‌وجمعیّتی که دارای عنوان خاصّی هستند به‌جهت بعضی ازافرادی که دارای خصوصیّتی‌هستند خطاب‌رابه‌تمام‌آن عنوان متوجّه می کنند، وهمه‌را مورد تحسین وتحمید وتمجید ومؤاخذه وسؤال قرارمی‌دهند درحالی که ملاك خطاب اختصاص به‌همان افراد خاصّ دارد.

این‌مطلب درفنّ‌بلاغت وفصاحت درادبیّات عنوان دارد وبلغاء وفصحاء درتمام زبان‌هادرهرمرزوبوم‌بااینگونه خطاب‌هاسروکاردارند؛

مثلاً درقرآن کریم داریم:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً (آیهٔ ۲۷ ازسورهٔ ۴۸ فتح)

«محمّد فرستادهٔ خداست؛ و کسانی که بااوهستند نسبت به کافران بسیار سخت دل و درمیان خود نسبت به یکدیگر بسیار مُشفِق ومهربانند؛ آنهارا می‌بینی که بسیاررکوع وسجود به جا می‌آورند؛ وپیوسته ازفضل‌ورضوان خدامی‌جویند.

درسیمای‌چهرهٔ آنان از آثارسجده علامت‌هائیست؛ اینست مثال حال واوصاف آنهادرتورات‌وانجیل که چون دانه‌های زراعت‌و کشت می‌باشند که وقتی که سرازخاك بیرون آرند ضعیف وناتوانند؛ پس کم کم قوّت گیرند ومحکم وسطبر می گردند، و برساقه‌های خود استوار ومتین می‌ایستند؛ به طوری که دهقانان‌را به شگفت درآورد تا به‌سرحدّی که کافران‌را ازصولت وقدرت خود به‌خشم وغیظ‌وغضب درآورد؛ خداوند به‌کسانی از آنهاکه ایمان آورده‌اند واعمال نیکو انجام می‌دهند وعدهٔ مغفرت وپاداش بزرگی‌راداده است.»

همانطوری که ملاحظه می‌شود دراین آیهٔ شریفه، قرآن کریم

اصحاب پیغمبررا بسیار ستوده است، که اینها آنقدر-مردمان صادق وصحیح ومتینی‌هستند که ازحدود مأموریّت خود هیچ تجاوزندارند ودرمقابل‌امرخدا کوتاهی‌نمی‌ورزند؛ بادشمنان خدا سخت وبادوستان خداشفیق ومهربانند، دائماًدرحال رکوع وسجود، ونمازخدارا به جا می‌آورند. وبه‌دنبال گمشدهٔ خود: لقاءِ خدا وفضل ورضوان خدا می‌گردند، به‌طوری که حتّی داستان اوصاف آنان‌را حضرت موسی وعیسی‌علی‌نبیّناو آله وعلیهماالسّلام‌درتورات وانجیل ذکر کرده‌اند.

آیا تمام اصحاب پیغمبرچنین بوده‌اند؟ ویکایك آنهادارای این ستایش وتمجید وقابل این تحسین وتحمید هستند؟ این‌سوره درمدینه نازل‌شده وبعدازواقعهٔ حُنَین یعنی‌بعدازسال ششم ازهجرت‌نازل شده است، ودرآن‌وقت درمدینه درمیان اصحاب‌رسول‌الله منافقین بوده‌اند که صفّ مُعظَمی از اصحاب را تشکیل می‌داده‌اند ودرقرآن مجید بسیاری ازآیات دربارهٔ آنهافرود آمده است.

منافقین به‌حسب ظاهر ازمسلمانان بوده‌اند، و خطابات عامّهٔ قرآن به‌مسلمانان شامل‌آنها می‌شده است، نماز می‌خوانده‌اند، روزه می‌گرفته‌اند،ولی کارشکنی‌می‌کردند،وجلوی نفوذ اسلام‌رامی‌گرفتند، درجنگی که پیش می‌آمد با کفّار درباطن همدست می‌شدند، وبرای تضعیف اسلام می‌کوشیدند، ومسلمانان‌را از مقابلهٔ دشمنان درترس ودهشت می‌انداختند، درقرآن سوره‌ای به‌نام مُنافقین داریم، و آنقدر که رسول‌خدا ازمُنافقان امّت آزاردید ومصیبت‌هارا تحمّل کرد، از کفّار ومشرکین آزار واذیّت ندید، با آنکه دربسیاری از غزوات

مانند غزوهٔ احزاب تمام مشرکین و کفّار برعلیه رسول خدا و کفّار برعلیه رسول خدا ومسلمانان متعهّد شده بودند، و جنگ بین‌المللی راه انداخته بودند ، و تمام طوایف و گروه‌ها برای شکست صولت اسلام درپای میز گرد مجتمع شده، و برای قلع وقمع ریشهٔ اسلام تشریك مساعی نموده بودند ، ولی معذلك ضرر منافقان و آزار آنان برای اسلام وپیامبر اسلام بیشتر از آنهابود، شواهد تاریخی و آنچه از اخبارورروایات دراین‌باب آمده است بسیاراست، ولحن آیات قرآن نسبت به‌منافقین بسیارشدید است، وداستان منافقین و قصّهٔ آنها فصل بزرگی‌را درتاریخ زندگانی رسول‌الله باز کرده است.

باری منافقین جزء اصحاب شمرده می‌شدند، آیا قرآن مجید آنان‌را تعریف می‌کند؟ نه، أبداً چنین نیست. زیرا گذشته از آنچه ذکرشد، درهمین آیه شواهد وقرائنی است که دلالت می‌کند بر آنکه مراد همهٔ اصحاب رسول‌الله نیستند.

قرآن می‌فرماید: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.

معلوم است که این صفات در منافقان نبود ، آنان أَشِدَّاءُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ رُحَمَاءُ بَيْنَ الْكُفَّار بودند.

قرآن می‌گوید: تَرَيٰهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوَاناً پیوسته آنها دررکوع وسجودند، ودنبال رحمت خدا وپی جوئی ازرضوان وفضل خدا، منافقان چنین‌نبودند، درتورات وانجیل هم نامی از منافقان وصفات آنها برده نشده ، از ابوسفیان وعبدالله‌بن

سلام ونظائرهما سخنی به‌میان نیامده است.

وشاهد براین درآخرآیه داردکه خداوند به آن کسانی که از اصحابِ پیغمبرایمان آورده‌اند وعمل‌صالح انجام‌می‌دهند (نه همهٔ آنها) وعدهٔ مغفرت ومزد بزرگ‌را داده است.

باری آیهٔ وَ کَذٰلِكَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ بااین بیان‌که ذکرشد نتیجه می‌دهدکه مراد ازامّت وسط درِ ملاكِ ومعیارخصوص کسانی‌هستندکه دارای آن خواصّ بوده باشند یعنی أشدّاء علی الکفّار رحماءِ بینهم مانند حضرت امیرالمؤمنین عَلیِّ بْنِ ابیطالب علیه‌السلام و مانند عُثْمان‌بن مَظْعون وسلمان وابوذَر غِفاری ومِقداد و یاران دیگـررسول‌الله که درجنگ بدر شهید شدند چون عُبَیْدَةبنَ حارِثِبن عَبدالمطّلب پسرعموی رسول خـدا یادر جنگ اُحُد چون‌حمزهٔ سیدالشّهداء عموی رسول‌خدا وامثال‌ونظایر این ارواح مقدّسه وطائران بلندْ پروازِ سدرةالمنتهی.

اینها اصحاب پیغمبر بوده‌اند، وبه ملاحظهٔ شرافت آنها خطاب عمومی به‌امّت ومسلمین‌تعلّق‌می گیرد وبه وَالَّذِینَ مَعَهُ مورد تمجید واقع می‌شوند، این راجع به‌آیهٔ وارده درسورهٔ فتح، حال بیائیم سر بحث آیهٔ مورد نظر:

وَ کَذَالِكَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطاً «ماشمارا امّت وسط قراردادیم برای‌اینکه شما گواه باشید براعمال‌مردم، واینقدر به‌شماشرافت دادیم که خود رسول‌اللهرا بلاواسطهٔ مراقب و گواه برشماداشتیم! شما گواه برمردم، ورسول‌خدا گواه برشما! پس بسیاردرجه ومقام شریفی‌است

که انسان‌را گواه برعامّهٔ مردم قراردهند ورسول‌اللهرا گواه برانسان وکسی که دارای این درجه نباشد ازعهدهٔ تحمّل واداءِ شهادت برنمی‌آید، وبنابراین مراد از امّت وسط تمام افراد امّت نیستند که گواه براعمال مردم باشند، بلکه افراد خاصّی هستند که واجد همان مزایا وخصوصیّاتی‌هستند که درمعنای شهادت ذکرشد.

حالاباید دید که آن افراد چه کسانی‌هستند؟ آیه‌ای دیگردرقرآن کریم داریم که شبیه این آیه است:

هُوَاجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي‌الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (آیهٔ ۷۸ازسوره ۲۲ حج)

خداوند تبارك وتعالی، «اوست که شمارااختیاروانتخاب نموده است وبرای شما دردین سختی ومشکلی قرار نداده است، این همان آئین وملّت پدرشما ابراهیم است که اززمان پیشین شمارا مسلمان نام نهاد واین امر به‌جهت اینست که رسول خدا حاضر ورقیب وگواه برشماباشد، وشمانیز حاضرورقیب وگواه برمردم باشید.»

وشاید مفاد این آیه ازآیهٔ قبل‌هم روشن‌تر بوده باشد، چون در اینجا می‌فرماید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ درآنجا داشت : وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً ماشمارا قراردادیم ! امّا دراینجا می‌فرماید : برگزیدیم، وسوا کردیم وانتخاب نمودیم، چون چیزی‌را بخواهند ازچیزهای دیگرسوا کنند مثل دانه‌های سیب‌را ازدرخت سیب ویا از صندوق

سیب، آن‌را درلغت عرب إجْتِبَاء گویند: و إسْتِنْقَاء نیز گویند. یعنی بر گزیدن وسوا کردن وپاك وطاهر نمودن.

واین لفظ اجتباء بسیار دلالت بر شرافت می کند، چون خدا سوا کرده وانتخاب کرده است پس این افراد مُجتبی ومُنتخب خدا هستند.

ودیگر آنکه دراین آیه وارد است : مِلَّةِ أبِيكُمْ إبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ.

«این آئین آئین پدرشما ابراهیم است، آنکه شمارا ازقبل مسلمان نامید! واین عنوان اسلام‌را اوبه شما داد! وشمادارای چنین شخصیّت و مزیّتی شدید. این کارهارا برای چه کرد ، برای اینکه پیغمبر شاهد برشما باشد، شماهم شاهد برمردم. حال باید دید این گواهان که خدا آنان‌را بر گزیده وحضرت ابراهیم هم که پدر آنان است آنهارا مسلمان نامیده‌است ودارای‌چنین‌خصوصیّاتی‌هستندبرای تحمّل و اداء شهادت، چه کسانی هستند؟ و کجا آنهارا مسلمان نامیده است؟حضرت ابراهیم‌درهنگام‌بنای کعبه‌بیت‌الله‌الحرام دعامی‌فرماید که:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَاوَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَأَنْتَالتَّوَّابُالرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آیه ۱۲۸و۱۲۹ ازسوره۲ بقره)

«بارپروردگارما! مادونفررا دونفرمسلمان (از اسلام وتسلیم آورندگان) برای خودت‌قرارده! وازذُرّیّهٔ ما امّتی‌رانسبت به‌خودت

مسلمان قرارده! ودستورات دینی‌را برای عبادت ومقام تسلیم به‌مانشان بده! و توبه وعطف رحمت خودرا شامل حال مابگردان زیرا که تو البتّه دارای مقام رحمت وعطوفت و گذشت می‌باشی! بار پروردگار ما! برانگیزدرمیان ذریّهٔ ماپیامبری‌راازخود ایشان که آیات‌ترا برآنها تلاوت کند؛ وکتاب وحکمت به آنان بیاموزد، وآنان را رشد ونمّو دهد، وبارور وپربهره گرداند، به درستی که حقّاً توتنها دارای مقام عزّت وحکمت می‌باشی!»

یعنی‌عزیزی واستقلال‌داری وبرذات خودت تکیه داری، وهمه کارهایت ازروی استحکام‌ومتانت واتقان‌است! تقاضاداریم این‌دعاهای مارا اجابت کنی! این دعای حضرت ابراهیم است که عرض می کند:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ واز ذریّهٔ ماجماعتی‌رامسلم قراربده! که دعایش مستجاب شد، وحاجتش روا گشت‌وخداوند ازذریهٔ او جماعتی‌رامسلم قرارداد، چنانکه درآیهٔ سابق: هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ (پدرشما ابراهیم از زمان پیشین شمارا مسلم نامید) ابراهیم حکایت ازاسلام ذریّه می کند. یعنی همین ذریّه‌ای که ازاو به‌وجودآمدند، ودرآن دعا ازخداخواست که‌آنهارا مسلم قراردهد.

دعای‌حضرت ابراهیم‌راجع به کیست که وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ. این دعا را حضرت ابراهیم درهنگامی کرد که باحضرت‌اسمعیل مشغول بنای کعبه بود، سنگ می آوردند ومی‌چیدند، وبه روی هم قرارداده و خانهٔ کعبه‌راکه اسم اورا بیت‌الله گذارد، درهمین محلّی

که فعلاً ملاحظه می کنید بنـامی کردند، حقّاً این دعـا دربارهٔ ذریّهٔ حضرت ابراهیم واسمعیل که درمکّه بودند می‌باشد، زیرا سیاق آیات قبل ازاین آیه:

وَ عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (آیهٔ ۱۲۵)

«وما به‌ابراهیم واسمعیل عهد نموده وپیمان بستیم که شمادونفر باید خانهٔ مرابرای‌طواف کنند گان واقامت گزید گان ورکوع وسجود کنند گان پاك وپاکیزه کنید!»

وبعد می‌فرماید؛ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ (آیهٔ ۱۲۶)

«ویاد بیاور آن زمانی‌راکه ابراهیم دردعای خـود می گفت: بارپروردگارمن! این مکان‌را شهرامن وامانی قراربده! وساکنان آنرا ازثمرات وفوائدبهره‌مند ساز! آن‌ساکنانی که به‌خدا وروزقیامت‌ایمان آوردند» وسپس پروردگار شرحی بیان می کند، تامی‌رسد به‌این آیه:

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (آیهٔ ۱۲۷)

«ویاد بیاور آن زمانی‌راکه ابراهیم پایه‌های بیت‌الله‌را می‌چید، ودیوارهـارا بالا می‌آورد، واسمعیل بااو همکاربود، چنین می گفتند: ای پروردگار ما! از ما بپذیر و قبول فرما به‌درستی که حقّاً توشنوا ودانا هستی!»

ودراین بین که این پدر وپسرمشغول ساختن کعبه بودند، وپایه هارا بالامی‌آوردند وبایکدیگر دعـا می کردند، وچه حالات مناجات ورَبط باخدای خود داشتند، وچه التذاذاتی در گفت وشنود داشتند ، خدا می‌داند، لیکن قـرآن آن مقداری که از آنان بیان مـی کند همین جملات است تامی‌رسد به این آیه:

رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ (آیهٔ ۱۲۸) .

«خدایا مادونفررا دونفر مسلم برای خودت قرار بده! دونفری که همه چیز خودرا تسلیم‌تو کرده باشند، وازذریّهٔ ما جماعتی‌رامسلم قرار بده.»

اوّلاً باید دانست که اسلامی‌را که حضرت ابراهیم دراینجا تقاضا می کند کـدام اسلام است؟ همین اسلامی است که مـردم عادی دارند و به مجرّد به زبان آوردن شهادتَین مسلمان می‌شوند ؟ آیـا حضرت ابراهیم این اسلام‌را می‌خواهد وتمنّی می کند؟ در حالی که پیغمبراُولـُواالعزم‌است، وصاحب شریعت‌و کتاب است؟ واین‌تقاضارا درزمان صباوت وطفولیّت یااول‌بلوغ ویااوّل رسالتش نکرده، بلکه درزمانی این تمنّی‌را ازخدا کرده است که پیر شده است وصد سال ویاصدو هفده سال ازعمرش می گذرد، بیست وچهار امتحان داده وبه درجهٔ امامت رسیده است که بالاتـر ازدرجهٔ نبـوّت است و از جملهٔ بیست‌وچهار امتحان ذبحِ فرزندش اِسمعیل است، وامتحاناتی که در ارض بـابِلْ داده وبت‌هاشکسته، وبامنجنیق در آتش‌افتاده است وسپس

تبعید شده است به سرزمین اُرْدُنْ و فلسطینْ ودر آنجا سالیان دراز تبلیغ توحید کرده است، وبرادرزاده یاخواهرزادهٔ خود حضرت لوط را به مأموریّت فرستاده، وبعد تحمّل شدائدی که ازطرف حضرت ساره می‌نمود چون ساره اولادش نمی‌شد و هاجَر دختری بود زیبا که مَلِك بابِل به حضرت ساره بخشیده بود به عنوان کنیزی دربین مسافرت وحضرت ساره این کنیزرا به‌شوهرش بخشید، ولی‌حضرت ابراهیم به احترام ساره که دختر خالهٔ او نیز بود با آن کنیز آمیزش نمی‌نمود تا اولادی بیاورد؛ ابراهیم پیر شده بود واولاد نداشت.

حضرت ساره که دید شوهرش پیر شده و از او اولادی به هم نرسیده است، به‌حضرت ابراهیم اجازه داد که از هاجر اولادی بهم برساند، خداوند به‌ابراهیم ازهاجرپسری عنایت کرد بنام إِسْمَعِیلْ که جدّ اعلای ماست.

چون این پسربه دنیاآمد ساره ناراحت شد، و پیر زن‌هم بود، موهاسپید شده قدّ خم شده آنچه بین حضرت ساره و ابراهیم اتّفاق افتاد همینقدر اثرش این‌بود که ابراهیم این‌مادر وطفل‌را برداشت واز فلسطین حرکت داد، ودروسط بیابان‌های حجاز گذاشت ومراجعت کرد، یك زن وبچّهٔ کوچك ازفلسطین تامکّه؛ سالی یك‌بار ویادوبار می‌آمد وبه آنها رسیدگی می‌کرد وبرمی‌گشت تا حضرت اسمعیل بزرگ شد وبایکدیگرشروع کردند به‌ساختن کَعبه‌خانهٔ خدا.

خداهم‌تفضّل کردوبه‌حضرت‌ساره‌باهمان‌حال‌پیری‌پسری‌عنایت

فرمود : وجبرائیل با فرشتگان دروقتی که برای عذاب قوم لوط می‌رفتند به‌خیمهٔ ابراهیم آمدند، واورا بشارت دادند به پسری که از ساره بهم می‌رسد.

ساره چون قضیّه‌را فهمید فریاد برداشت: ای وای چگونه من اولادی بهم می‌رسانم، من که عقیم هستم؟ پشتم خمیده ، مویم سپید شده، شوهرمن‌هم که پیرشده‌است واُجاق کور است، دیگرازاوکاری ساخته نیست، فرشتگان گفتند. کار به‌دست خداست وبس، شمامشغول باشید ، خداوند کریم و رحیم است. خداوند حضرت إِسْحَقْ را از ساره به‌حضرت ابراهیم عنایت کرد.

همهٔ این امتحانات ونظائرش مال حضرت ابراهیم بود وتا آمد مکّه وقضیّهٔ حجّ وقضیّهٔ منی‌وذبح حضرت وساختمان خانهٔ خدا، دراین‌موقع این پیامبربزرگ دعامی کند: بارپروردگارا مارامسلمان قراربده! این‌چه اسلامی‌است؟ این اسلام اعظم است؛ یعنی‌تمام‌شراشر وجود ما وهستی‌ما، همه تسلیم مقام جلال وعظمت وکبریائیّت باشد یعنی نه تنها افعال مابلکه روحیّات ما اخلاق ما ، دین ما ، ایمان ما ، عمرِ ما، وجود ما، مرگ وحیات ما، فقط وفقط ازآنِ توباشد!

قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
لاَ شَرِيكَ لَهُ (آیهٔ ۱۲۶ ازسورهٔ ۶ انعام)

«همه چیزرا ابراهیم به خدا سپرد بعد می گوید: خداوندا یك چیزمانده وآن اصل‌وجود است؛ آن‌راهم‌باید بگیری ومابه توتفویض کنیم؛ که درمقابل تو، هیچ نباشد، هیچ!»

این معنای اسلام است که ابراهیم از خدا تمنّی دارد؛ و از خداوند خواسته که پیغمبر ما را هم که از ذرّیّهٔ اوست او و ذرّیّه‌اش را به این اسلام مشرّف گرداند.

پس معلوم شد که مراد از ذرّیّه و اسلام ذرّیّه در آیهٔ شریفهٔ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ چیست؛ دعای حضرت ابراهیم که می‌فرماید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ خدا شما را برگزید و انتخاب کرد مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ یعنی چنین درجه و مرتبه از اسلام را برای شما درخواست نمود و چنین مُهری را بر شما زد؛ و به صبغه و رنگ چنین اسلامی شما را مصبوغ کرد؛ و نام نهاد؛ و دربارهٔ شما دعا نمود؛ حال باید پیدا کرد که این افراد از ذرّیهٔ حضرت ابراهیم چه کسانی هستند، که این درجه از اسلام را دارند؛ و آن مقدار از طهارت باطن را حائز می‌باشند؟

و علاوه بر طهارت باطنی و اسلام واقعی که اعظم است وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا محالّ عبادت و کیفیّت نُسُك و نیایش و طریق عبودیّت را به ما نشان بده! علاوه بر آن طهارت باطنی و تسلیم حقیقی در برابر ذات باعزّت و جلال و جمال و کبریائیّت و عظمتی که داری، مناسك و آداب بندگی و نیایش را به ما بنما، و ذرّیّهٔ ما را به اسلام واقعی و طریق عبودیّت رهبری فرما و در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که کتاب و حکمت بدانها بیاموزد؛ و آیات ترا بر آنها تلاوت نماید، و آنان را رشد و ترقّی و تکامل دهد إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و البتّه مقام عزّت و حکمت خدا اقتضا دارد که این دعاها را مستجاب گرداند.

وجمیع مطالب‌فوق‌را می‌توان بدین گونه درچند جمله‌خلاصه نمود که نتیجهٔ بحث است:

چون آن‌حضرت اولاً برای اسلام ذریّه دعا نموده وسپس دعا برای ارائهٔ مناسك ودعا برای قبولی توبهٔ آنها نموده است وپس از آن دعا برای‌بعثت پیغمبری درمیان آنها نموده که آیات خدا را بر آنها تلاوت کند وتعلیم کتاب وحکمت نماید ورشد ونمودهد، معلوم می‌شود که دعابرای جماعتی ازقریش بوده که جمع بین‌طهارت‌ذاتی خود به‌اسلام واقعی وتسلیم‌محض بودن درمقابل‌خدارا داشته باشند؛ چون اسلام دراینجا همان معنای اسلام دررَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ‌لَكَ‌را دارد، واین دعا درزمانی بود که آن‌حضرت به مقام پیغمبری رسیده و امتحانات را داده بود، و با فرزندش اسمعیل به ساختمان کعبه مشغول بود، پس‌طلب اسلام او دراین‌حال معنای بسیار راقی ولطیف ودقیق خواهدبود که همان‌مقام تسلیم وفنا درذات خدا وسپردن جمیع امور وشراشر وجود به‌دست اوست.

وجمع بین‌طهارت مکتسبهٔ صفاتیّه ازارائهٔ مناسك، و قبولی توبه‌درتمام مراحل ووفای به‌عهدنموده وعلاوه موردلطف خدابه‌بعثت رسول‌الله قرار گرفته وازتلاوت آیات‌خدا بر آنها وتعلیم کتاب و حکمت‌وتزکیه به‌حدّاعلا تارسیدن به‌مقام کمال انسانی‌برخوردارند.

ومی‌دانیم که‌جملهٔ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ‌وجملهٔ‌وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى‌النَّاسِ تعلیل برای هُوَاجْتَبَاكُمْ است‌یعنی‌علّت‌برگزیدگی وانتخاب شما برای‌آن‌بوده که شما گواه وشاهد براعمال مردم باشید!

ورسول‌الله شاهد براعمال شما باشد!

حال که این نتیجه به‌دست آمد که از قرار کلّی وعنوان عامّ این‌ذرّیّه دارای چه‌خصوصیّاتی هستند وقت آن رسیده که از سنّت صحیحه وروایات وارده، مصداق آن‌را روشن کنیم، و چنین مستفاد می‌شود که این گواهان درمیان قریش که دارای چنین خصائصی‌باشند غیر ازائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام افراد دیگری نخواهند بود.

در«کافی» و«تفسیر عیّاشی» ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت‌است که فرموده‌اند:

نَحْنُ الْاُمَّةُ الْوَسَطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجُهُ فِي اَرْضِهِ وَسَمَائِهِ[1]«آن امّت وسط ما هستیم که گواهان شما «آن امّت وسط ما هستیم که گواهان شما بر مخلوقاتش می‌باشیم وحجّت‌های خدا هستیم‌درزمین خدا ودر آسمان خدا»!

یعنی درعالم ظاهر وباطن، درعالم غیب وشهادت، در عالم تحمّل واداء فقط ماهستیم که دارای این‌خصائص می‌باشیم.

در «شواهدالتنزیل» حاکم حسکانی با سلسلهٔ سند متّصل خود روایت کرده است از سُلَیم بن‌قیس ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام قال:

إِنَّ اللهَ إِيَّانَا عَنَى بِقَوْلِهِ تَعَالَى: لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَرَسُولُ اللهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا وَنَحْنُ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ (عَلَى خَلْقِهِ خ‌ل) وَحُجَّتُهُ فِي اَرْضِهِ؛ وَ نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ جَلَّ

۱ـ این‌حدیث ازمعاویة‌بن بریدعجلی روایت است ودر «کافی» اصول ج۱ص۱۹۰ حدیث دوم؛ و در «تفسیرعیاشی» ج۱ ص۶۲ می‌باشد.

اسْمُهُ (فِيهِمْ): وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً.[۱]

حضرت فرمودند: خداوند تعالی‌در گفتار خود فرموده است: باید شما گواه برمردم باشید، رسول خدا گواه برماست؛ و ما گواهان برمردم هستیم (برخلایق خدا) وحجّت‌خدا برروی زمین‌خدا و ما هستیم که خداوند جلّ‌اسمُه دربارهٔ آنها فرموده است: واین‌چنین ما شمارا امّت وسط قرار دادیم!

ودر «مناقب» ابن‌شهرآشوب ضمن‌حدیث طویلی روایت کرده است ازحضرت باقر علیه‌السلام که فرمودند:

وَلاَ يَكُونُ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ إِلاَّ الْأَئِمَّةَ وَالرُّسُلَ فَأَمَّا الْأُمَّةُ فَإِنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يَسْتَشْهِدَهَا اللهُ وَفِيهِمْ مَنْ لاَ تَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى حُزْمَةِ بَقْلٍ[۲]

گواهان برمردم منحصرند درائمّه وپیامبران ، وامّا امت پس جایز نیست که‌خداوند آنان‌را گواه براعمال مردم قراردهد، درحالی که می‌بینیم دربین آنها کسانی‌هستند که شهادت و گواهی آنها دربارهٔ یك‌دسته سبزی پذیرفته نمی‌شود.

مگر دربین امّت افرادفاسق نیستند؟ اگریکی ازآنها نزدقاضی شرع آید وشهادت دهد براینکه من‌دیدم یك‌دسته سبزی‌را زیدازعمرو دزدید وبُرد، آیاشهادت اوقبول است؟

۱ـ «شواهدالتنزیل» ج۱ ص۹۲

۲ـ «معاد» (رسالهٔ الانسان بعدالدنیا) علامهٔ طباطبائی مدظله ، خطی ص۴۱.

چون فاسق است قبول نیست؛ این‌شهادت بریك دسته تره بر یك‌دسته پیازچه بریك‌دسته برگ‌چغندر قبول‌نیست، آن‌وقت در روز قیامت خداوند چگونه اورا گواه بر اعمال مردم قرار می‌دهد؟

در «تفسیر عیّاشی» ازابی‌عمرو الزُّبَیْری ازحضرت صادق علیه‌السلام وارد است که :

قَالَ : قَالَ اللهُ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً ؛ فَإِنْ ظَنَنْتَ اَنَّ اللهَ عَنَى بِهٰذِهِ الْآيَةِ جَمِيعَ اَهْلِ الْقِبْلَةِ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ ؛ اَفَتَرَى اَنَّ مَنْ لاَ يَجُوزُ شَهَادَتُهُ فِي الدُّنْيَا عَلَى صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ يَطْلُبُ اللهُ شَهَادَتَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَيَقْبَلُهَا مِنْهُ بِحَضْرَةِ جَمِيعِ الْاُمَمِ الْمَاضِيَةِ كَلاَّ لَمْ يَعْنِ اللهُ مِثْلَ هٰذَا مِنْ خَلْقِهِ يَعْنِي الْاُمَّةَ الَّتِي وَجَبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَهُمُ الْاُمَّةُ الْوُسْطَى وَهُمْ خَيْرُ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.(۱)

در تفسیر آیهٔ وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطاً حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند :

پس اگرچنین پنداری که ازاین آیه، جمیع اهل قبله را از اهل توحید خداوند اراده کرده است، گمان خطائی نموده‌ای! چگونه حکم می کنی ومی‌پنداری که کسی که شهادت او دردنیا بر یك من از خرما قبول نمی‌شود، خداوند شهادت اورا در روز قیامت می‌طلبد و

۱ــ «تفسیرعیاشی» ج۱ص۶۳

می‌پذیرد درحضور تمام امّت‌های گذشته؟ ابداً چنین نیست. این معنی را خداوند ازمخلوقاتش قصد نکرده است مراد از امّت وسط که گواهی آنان مورد قبول است همان امّتی است که دعای ابراهیم دربارهٔ آنان لازم شد؛ وآنان بودند که بهترین مردمی هستند که برای مردم، خداوند برانگیخته است؛ وآنان هستند امّت وسط، و آنان بهترین جماعت‌هائی می‌باشند که برای مردم انگیخته شده‌اند.

حقّاً مطلب همینطور است که فرموده‌اند، چطور می‌شود خداوند درروز قیامت افراد فاسقی را ازاین امّت بیاورد، ودر مقابل حضرت لوط وحضرت شُعیب وحضرت یونس وحضرت‌دانیال و همه امّت‌ها وبگوید: اینها گواهان امّت پیغمبر آخرالزّمانند؟

مراداز امّت‌دراینجا ائمّه هستند،امّانه اینکه لفظ امّت درائمّه استعمال شده باشد، امّت به معنای امّت است، ولی مصداق و مراد واقعی ازآن‌منطبق برخصوص ائمّه می‌باشد، وبه‌ملاك این مصداق، خطاب به‌صورت عامّ آمده است؛ ولیکن حقّ ورود خطاب که‌دارای این خصوصیّات هست اختصاص به‌آن افرادی دارد که دارای این مزایاباشند؛ وآن‌عبارت است‌ازائمّه اهل‌البیت سلام‌الله علیهم‌اجمعین

اخبار وارده دراین موضوع فوق حدّ استفاضه است؛ وروی این بیانی که نمودیم معنای این آیهٔ شریفه نیز روشن می‌شود:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ ثُمَّ جِئْنَابِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيداً*يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثاً. (آیهٔ ۴۱ و ۴۲ ازسورهٔ ۴ نساء)

«پس چگونه است در آن وقتی که ما از هر امّتی گواهی بر اعمال آنها می‌آوریم؛ وسپس تورا ای پیغمبر گواه بر اعمال آن گواهان‌می‌آوریم! در آن روز کافران ازشدّت خجلت وسرافکندگی وذلّت وشدّت عذاب دوست دارند که درزمین فرو روند و با زمین یکسان شوند، ودر آن روز هیچ گفتاری را نمی‌توانند ازخدا پنهان دارند».

وازاین آیه روشن‌تر آیهٔ ذیل‌است:

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَابِكَ شَهِيداً عَلَى هٰؤُلاَءِ (آیه ۸۹ از سورهٔ ۱۷ نحل)

«وروزی که ازهر امّتی یك گواه از خود آنان برمی‌انگیزیم وای پیغمبر تورا گواه براعمال آن گواهان می‌آوریم.»

این آیه صراحتش از آیهٔ قبل بیشتراست، زیرا می‌فرماید: يَوْمَ نَبْعَثُ ما برمی‌انگیزیم ودیگرمی‌فرماید: مِنْ أَنْفُسِهِمْ از میان خود مردمان؛ و آن افراد امامان هستند که برگزیدگان خداوند می‌باشند که خدا آنهارا برانگیخته ازمیان خود مردم به‌جهت گواهی براعمال آنان.

علی‌بن ابراهیم قمی در «تفسیر» خود می‌گوید: يَعْنِي عَلَى الاَئِمَّةِ فَرَسُولُ اللّهِ شَهِيدٌ عَلَى الأَئِمَّةِ وَهُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ.[1]

مراد از کلمهٔ شهیداً علی‌هؤلاءِ ائمّه هستند پس رسول‌الله گواه برائمّه می‌باشد وائمّه گواهان برمردم می‌باشند.

۱ــ «تفسیرقمی» ص ۱۲۷

ودر«احتجاج» شیخ طبرسی (ره) ازامیرالمومنین علیه‌السلام درضمن حدیثی که احوال اهل موقف‌را بیان می کند وارد است که:

قَالَ: فَيُقَامُ الرُّسُلُ فَيُسْئَلُونَ عَنْ تَأْدِيَةِ الرِّسَالَةِ الَّتِي حَمَلُوهَا إِلَى أُمَمِهِمْ وَ لَاتُسْئَلُ الأُمَمُ فَتَجْحَدُ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ فَيَقُولُونَ: مَا جَائَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَتَشْهَدُ الرُّسُلُ رَسُولَ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَيَشْهَدُ بِصِدْقِ الرُّسُلِ وَتَكْذِيبِ مَنْ جَحَدَهَا مِنَ الأُمَمِ فَيَقُولُ - لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ - بَلَى قَدْ جَائَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَي مُقْتَدِرٌ عَلَى شَهَادَةِ جَوَارِحِكُمْ عَلَيْكُمْ بِتَبْلِيغِ الرُّسُلِ إِلَيْكُمْ رِسَالَاتِهِمْ، وَلِذَلِكَ قَالَ اللهُ لِنَبِيِّهِ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً [1].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام درضمن گفتار طویل خود که درجواب زندیقی که می گفت اگردرقرآن اختلاف وتناقض نبود من دردین شما داخل می‌شدم حضرت فرمودند: پس درمحشر پیغمبران برپامی‌شوند وازآنها راجع به تأدیه وتبلیغ رسالتی که آنها به‌امّت هایشان داشتند پرسش می‌شود؛

۱- «احتجاج» طبع نجف ج۱ ص ۳۶۰ و ۳۶۱ در احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام بازندیقی که ادعا می کرد در قرآن آیات متناقضه وجود دارد.

وازخود امّت‌ها نیز پرسش می‌شود لیکن آنان اِنکار می کنند همچنانکه خداوند تعالی فرموده است:

هر آینه حقّاً ماازامّت‌هائی که پیامبران‌رابه‌سوی آنهافرستادیم پرسش می کنیم، وحقّاً از خود پیغمبران نیز پرسش خواهیم کرد؛ امّت‌ها می گویند: ابداً به سوی ما پیامبری که بترساند وبشارت دهد نیامده است.

دراین‌حال آن پیامبران، ازحضرت رسول‌الله، گواهی براعمال خود نسبت به‌تبلیغ امّت‌هایشان می‌خواهند.

رسول‌الله گواهی می‌دهد، که خداوندا این رسولان راست می گویند! واین امّت‌های منکردروغ می گویند. ورسول‌الله به‌یکایك ازاین امّت‌ها می گوید: آری به‌سوی شماپیامبرتان بابشارت وانذار آمد؛ وتبلیغ رسالت خودرا نمود؛ وخداوند برهرکاری تواناست؛ یعنی مقتدر است که جوارح واعضاء شمارا به‌سخن درآورد؛ وآنان گواهی‌دهند که پیامبرانتان به‌سوی شماآمدند؛ وابلاغ مراتب رسالت خودرا نمودند.

وهمچنین خداوند خطاب به‌رسول‌الله نموده ومی‌فرماید: ای رسول‌اکرم! پس‌چگونه است درآن زمانی که ماازهرامّت وجماعت پیامبری‌را به‌عنوان گواهی‌وشهادت می آوریم؛ وتورا نیزبرای گواهی وشهادت عمل آن پیامبران می آوریم!

در «تفسیرعیّاشی» ازابی معمّر سعدی آورده است که:

قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام فِي صِفَةِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ

يَجْتَمِعُونَ فِي مَوْطِنٍ يُسْتَنْطَقُ فِيهِ جَمِيعُ الْخَلْقِ فَلاَ يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً فَيُقَامُ الرُّسُلُ فَيُسْئَلُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ لِمُحَمَّدٍ عليه‌السَّلامُ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاَءِ شَهِيداً وَ هُوَ الشَّهِيدُ عَلَى الشُّهَدَاءِ وَ الشُّهَدَاءُ هُمُ الرُّسُلُ (۱).

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصف روز قیامت چنین فرموده‌اند که تمام خلایق جمع می‌شوند درمحلّی که باید در آنجا جمیع افراد بشر بازپرسی شوند ؛ و هیچکس حقّ سخن گفتن را ندارد مگر کسانی که خداوند به‌آنها اجازه دهد وسخن به راستی گویند؛ در آن موطن ومحلّ، پیامبران برپامی‌شوند ومورد سؤال وبازپرسی قرار می گیرند؛ واین‌مفاد همان گفتاری است که خدادرقرآن به محمّد علیه‌السلام دارد:

پس‌چگونه است دروقتی که ازهرامّت وجماعتی ، ما گواهی ازخود آنان بیاوریم ! وای محمّد ماتورا گواه براعمال آن گواهان بیاوریم! پس بنابراین رسول‌الله گواه برپیامبران است؛ و پیامبران گواهان برامّت‌های خود می‌باشند.

ودر کتاب «فضائل‌الشّیعه » شیخ صدوق رضوان‌الله علیه وارد است که: باسند متّصل خود ازثُمالی روایت می کند که:

قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام : نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى شِيعَتِنَا

۱ــ «تفسیرعیاشی» ج۱ ص۲۴۲.

وَ شِيعَتُنَا شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ وَ بِشَهَادَةِ شِيعَتِنَا يُجْزَوْنَ وَ يُعَاقَبُونَ (۱) .

ثُمالی گوید: که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: ما گواهان برشیعیان خود هستیم وشیعیان ما گواهان برمردم هستند وبه واسطهٔ گواهی شیعیان ما، سایرافراد مردم مورد وحمت وجزای خوب ویا مورد پاداش‌سخت وعذاب خدا قرارمی گیرند.

باری شهادتی که رسول‌الله برای انبیاء و أئمّه علیهم‌السلام می‌دهد براساس درجات و مقاماتی است که باید مراعات شود؛ چون درجه ومقام رسول‌الله بسیاردرخشان وعالی است ومقامات پیامبران وامامان پائین‌تر است وامامان ازامّت شفاعت می کنند وبه اعمال آنهاشهادت می‌دهند؛ چون مردم عادی تاب مقاومت و ایستادگی دربرابر آن نور جلال را بدون واسطه وحجاب ندارند؛ و بنابراین با لحاظ مراتب ودرجات و مقامات آن نور تنازل می کند؛ وهرکس بهرهٔ خودرا از آن می‌برد؛ ولذا از راه توسّل به امام انسان می‌تواند به‌درجات ومقامات رضا وتسلیم درذات حقّ برسد؛ وگرنه تاآخر عمر حیّاری وسرگردان می‌ماند.

فَيَا رَبِّ بِالْخِلِّ الْحَبِيبِ نَبِيِّنَا
رَسُولِكَ وَهُوَ السَّيِّدُ الْمُتَوَاضِعُ ۱

أَنِلْنَا مَعَ الْأَحْبَابِ رُؤْيَتَكَ الَّتِي
إِلَيْهَا قُلُوبُ الْأَوْلِيَاءِ تُسَارِعُ ۲

۲ــ جلد «معاد» علامهٔ مجلسی (ره) ص۳۲۵ «ازبحارالانوار» طبع حروفی ج۷.

فَبَابُكَ مَقْصُودٌ وَ فَضْلُكَ زَائِدٌ

وَجُودُكَ مَوْجُودٌ وَعَفْوُكَ وَاسِعٌ[1] ۴

۱ پس ای پروردگار من به حقّ پیامبرِ ما که خلیل وحبیب توست و فرستاده از جانب توست واو آقائی وسیّدی بزرگوار ومتواضع است.

۲ به‌ما روزی کن که بااَحباب به‌زیارت ولقاءِ ودیدار تو نائل آئیم! آن‌چنان‌دیداری که دلهای‌اولیاء ومشتاقان‌تو به‌سوی آن مسارعت می گیرد وشتاب می‌ورزد.

۳ چون‌در رحمت‌تو مقصود ماست وفضل‌تو ریزش‌دارد؛ وجود وکرم توموجود است وعفو توواسع.

خیال روی تو در هرطریق همره ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
بِرَغْمِ مدّعیانی که منع عشق کنند
جمال چهرهٔ تو حجّت موجّه ماست
ببین که سیب زنخدان تو چه می گوید
هزار یوسف مصری فتاده درچه ماست
اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان ودست کوته ماست
به حاجب درِ خلوتْ‌سرای خاص بگو
فلان ز گوشه نشینان خاك درگه ماست

۱ــ «دیوان ابن‌فارض» ص۲۱۳.

به‌صورت از نظرما اگرچه محبوب‌است
همیشه درنظر خاطر مرفّه ماست
اگر به سالی حافظ دری زند بگشای
که‌سالهاست که‌مشتاق‌روی‌چون‌مه‌ماست[1]

۱ــ «دیوان حافظ» طبع «پژمان» ص ۳۹.

مجلس چهل و ششم

شهادت ملائکه بر انسان در روز قیامت

بسم الله الرّحمن الرّحيم

(مجلس چهل و ششم)

الحمدلله ربّ العالمين و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين من الان الی يوم الدين .

قال الله الحكيم فی كتابه الكريم :

وَ مَا تَكُونُ فِی شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاءِ وَلاَ أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلاَ أَكْبَرَ إِلاَّ فِی كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیهٔ ۶۱ ازسورهٔ ۱۰ یونس)

یك‌دسته از کسانی که براعمال انسان گواهند وروزقیامت برای اداء شهادت حاضرمی‌شوند ، ملائکه هستند. درمجلس قبل پیرامون کیفیّت شهادت رسول‌خدا و ائمّهٔ‌طاهرین علیهم‌السلام بحث شد؛ واین مجلس در کیفیّت شهادت ملائکه است؛ این آیهٔ مبارکهٔ قرآن می‌فرماید:

«درهیچ شأنی وحالی‌نمی‌باشی، وهیچ آیه‌ای‌را ازقرآن تلاوت

نمی کنی وهیچ عملی‌را انجـام نمی‌دهید مگر آنکه در آن هنگامی که وارد آن عمل می‌شوید، مابـر شماوفعل شما حضورداریم ومشاهدهٔ آن فعل‌را می‌نمائیم! وبه‌اندازهٔ سنگینی‌و وزن‌یك ذرّه ازپروردگار تو در زمین ودر آسمان پنهان‌نیست؛ ونه کوچکتر ازوزن ذرّه و نه بزرگتر از آن مگر آنکه‌همه در کتاب آشکارپروردگار که لوح محفوظ وعلم خداست می‌باشند.»

وَ لَقَـدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُـوَسْوِسُ بِـهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَـنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَـقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ * وَ نُفِخَ فِـي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدُ * وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ * لَقَدْ كُنْتَ فِـي غَفْلَةٍ مِنْ هَـذَا فَكَشَفْنَا عَنْـكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (آیات۱۶ تا۲۲ازسورهٔ ۵۰ ق)

«ما به‌تحقیق که انسان‌را آفریدیم؛ وبر تمام خاطرات وافکاری که بر او وارد می‌شود ؛ و وساوسی که نفس او می کند و خواطری که برذهن اوخطورمی کند، اطّلاع داریم؛ وما از رگ گـردن ورگ حیاتی‌او به‌او نزدیکتر هستیم؛ درآن وقتـی که آن دوملـك گیرنده ومتلقّی که ازیمین وشمال اونشسته‌اند ؛ آن اعمال والفاظ وافکاررا که ازاوصادرمی‌شود وازخود خارج می کند، می گیرند وحفظ می‌نمایند آن دوفرشته‌ای که درطرف راست وچپ، درطرف سعادت وشقاوت،

که کنایه ازاعمال ورفتارخیرواز اعمال ورفتارشرّ است که انسان‌را به اصحاب‌الیمین میرساند ویابه اصحاب الشّمال می‌رساند، نشسته وهر کرداری که انجام دهد، وهر گفتاری که پرتاب کند، گرچهٔ یك کلمهٔ خوب ویازشت بوده باشد، آن‌را می گیرند؛ وفرشتگان عتید ورقیب آن‌را ضبط وثبت می‌نمایند. وسَکَراتِ مرگ وحالات بی‌خودی ومدهوشی واضطراب وپریشانی‌موت به‌حقّ می‌رسد؛ واین همانست که تواز آن فرارمی کردی ودور می‌شدی! ودرصور دمیده می‌شود؛ واین‌همان وعدهٔ روزمیعاد است که به‌لقاءِ پروردگار وزیارت حقّ می‌شتابی وسرعت می کنی؛ وتمام نفوس وجان‌ها درحالی که باآنها سوق دهنده‌وشهادت دهنده‌ایست به‌پیشگاه‌خدا ومقام‌وموقف عدلِ او رهسپارمی‌شوند؛برای هر نفس‌یك‌سائقی‌است؛یعنی‌راننده‌وسوق‌دهنده که براساس حرکت وهدایت اونفوس به‌آن سمت می‌روند؛ و برای هرنفس‌یك‌شهیدو گواهی است که‌برتمام اعمال وافکاراونه‌تنها اطّلاع دارد، بلکه اعمال ورفتار اوراگرفته و ضبط کرده وصورت وحقیقت عمل‌رابه‌نحوتامّ وتمام درخودنگاه‌داشته وحفظ کرده‌برای‌چنین‌موقف وموقعیّتی بیاید واداکند؛ وشهادت خودرا در این‌معرض‌نشان دهد.»

«ای پیغمبرما! تواز‌این‌مطلب وحقیقتِ امردرغفلت بودی! وما پرده وحجاب معنی‌را ازبرابردیدگان تو برداشتیم! وبنابراین چشمان توامروز تیزبین وحادّ شده، وحقایق ماورای حجاب مادّه وطبع را می‌بیند!بطوری که نه‌تنهابه ظواهراعمال ورفتاروقایع اموروحوادث می‌نگری، بلکه برحقایق‌وبواطن‌ونیّات و ملکات واخلاقیّات ووجههٔ آنهاازنقطهٔ نظرخیروشرّ، وسعادت وشقاوت، و حقّ وباطل، باخبر

می گردی ومطّلع می‌شوی!

این آیات دلالت‌دارد بر اینکه انسان مَلَکی‌دارد موکّل بر خود او وهرشخص ملائکهٔ خاصّی برای ثبت و ضبط اعمال خود دارد؛ البتّه فرشتگانی که پروردگار خلق فرموده دارای مأموریّت های مختلف هستند؛ بعضی برای علمند بعضی برای حیات؛ این دسته از ملائکه‌ای که خداوند در این آیات‌یاد می کند، برای روزی که درقیامت أدای شهادت کنند در این دنیاتحمّل می کنند؛ یعنی اعمال‌رامی گیرند ودرخود ضبط می کنند: إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ، چه اعمال خوب وچه اعمال بدرا، این‌متلقّیانِ همیشه باانسان ملازمند، وجدانیستند؛ درخواب وبیداری درسکون وحرکت همیشه باانسان هستند وحتّی اگریك جمله از دهان انسان بیرون پَرَد فوراً آنرامی گیرند وهیچ برای آنها غفلت وفراموشی وفتوروسستی وتکاهل درانجام مأموریّت نیست.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ بعضی ازبزرگان چون صاحب «مجمع البیان» وعلاّمه طباطبائی مدّ ظلّه السّامی فرموده‌اند که رقیب وعتید دوملك نیستند که عنوان رقیب وعتید عَلَم برای آنها باشد؛ بلکه دوصفت هستند که به معنای مراقبت وحفظ وسرپرستی است؛ وبه معنای حاضروشاهد ومهیّا وآماده می‌باشند.

وهرجمله‌ای که ازدهان بیرون‌آید وصادر گردد؛ هرلفظی که خارج‌شود، خیرباشد یاشرّ آن فرشتگان مراقب ومهیّا فوراًمی گیرند؛ ودرخودشان اخذ می کنند؛ کمااینکه براین‌مفادداریم:

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَاتَفْعَلُونَ
(آیهٔ ۱۱ تا۱۳ ازسورهٔ ۸۲ انفطار)

«به‌درستی که مُسیطر ومُهیمن برشمافرشتگانی‌هستند بزرگوار که شمارامحافظت می کنند وآنچه‌راکه به‌جای آورید می‌دانند.»

ولی ازآنجائی که سابقاًدربعضی از مباحث گفتیم که هرصنف از فرشتگان مأموریّت خاصّی دارند؛ فرشتهٔ علم و فرشتهٔ حیات وفرشتهٔ روزی وحکمت وحفظ وقوّت وضبطِ اعمال وغیرها؛ وهر صنف ازآنهابرای‌آن مأموریّت‌آفریده شده‌اند وبه هیچ وجه از مأموریّت خودکه همان خلقت‌آنهاست نمی‌توانند تجاوز کنند؛ اگر رقیب‌وعتید دوصفت مختلف باشد که به‌معنای مراقب وآماده می‌باشد؛ بنابراین این‌دوصفت دلالت بردوذات مختلف نموده وباعلّمیّت نیز منطبق خواهند بود.

باری مادیگردرامروزه باوجود همین آلاتی که اختراع شده است باآنکه مادّی است نه‌معنوی وروحانی ؛ می‌بینیم چگونه کلمات وصورت انسان‌راضبط می کنند؛ وقرن‌هامی‌توانند درخود نگاهداری کنند؛ نباید شکّی و تردیدی به‌خود راه دهیم دراینکه فرشتگان زندهٔ الهی اعمال‌را وصُوَ ررا ضبط می کنند.

دراین‌عالم‌مادّه که درمشت عالم‌ملکوت ومعناست، این‌صُوَ ر والفاظ دیده می‌شود تاچه رسد به‌موجودات ملکوتیّه وروحانیّه که برانسان واعمال او مسیطر ومطّلع هستند.

ولی این نکته قابل دقّت است که آیا همانطور که انسان

دارای درجات ومراتب متفاوتی‌است آن فرشتگان‌هم دارای درجات ومراتب مختلفی‌هستند، یانه؟

آری آنهانیز دارای درجات مختلف می‌باشند بعضی ازاصناف آنهاازملائکهٔ مقرّبند. مانند جِبْرائیل ومیکائیل وإسْرافِیل وعِزْرائیل وبعضی‌زیردست آنهاهستند؛ وجنودولشگریان آنها به‌شمارمی‌آیند؛تا برسد به‌ملائکهٔ جزئیّه که هرشخص‌یك مَلك مخصوص به‌خود دارد؛ فرشتگان‌رقیب وعتید موکّل براعمال انسان هستند، ولی اعمال و کیفیّت‌ودرجهٔ آنهاتفاوت دارد؛ ازنقطهٔ نظرصحّت ومقدار تقرّب و خلوص‌درنیّت‌متفاوت‌هستند؛ افرادعادی گناهشان همین معاصی است که انجام می‌دهند، زنا، دروغ، قمار، شرب خمر، تعدّی به نوامیس وحقوق واعراض مردم، عامّهٔ افراد مردم ازاین‌قبیل گناهان انجام می‌دهند وامّامؤمنین چنین نیستند یعنی‌ملکهٔعدالت درآنهاپدیدآمده است وآن ملکه نفس آنهارا ازارتکاب اینگونه معاصی کبیره منع می کند. این‌اعمال‌ازخواص‌مردمان‌می‌باشند، ولی گناهانی که‌برای آنها است یك شکل دیگراست، اشتغال بغیرالله است. توجّه به غیر خدا برای آنان گناهست؛ یعنی‌خواصّ درمرتبه ومقامی هستند که اگردر شبانه روز ساعتی ازخداغفلت کنند باید توبه کنند؛ چون آن توجّه به‌غیربرای آنها گناه است.

وقتی که‌این‌صفت‌رادرخودملکه کردند؛ وغرق‌دراسماءِ وصفات حقّ شدند، وغفلت ازحقّ پیدانکردند خداوندآنان‌را به‌درجهٔ بالاتر ووالاتری ترقّی می‌دهد؛ وازاصفیاءِ خود می گرداند.

ودراین مرحله از آنان امتحاناتی به عمل می‌آورد وابتلائاتی پیش‌می‌آورد تاآنکه ازاین درجه‌هم صعود دهد؛ وباید ازعهدهٔ این آزمایش‌هابرآیند؛ بعضی‌ازآن امتحان‌هابسیارمشکل است. وچه بسا درکشاکش و گیروقوس شدائد ومصائب، دعامی کنند: خدایا این مشکلات‌را ازمابردارخدایاماخسته شدیم! وپیوسته دردل راه فرُاری می‌جویند؛ این برای‌آنها گناه است؛ یعنی‌چون وظیفهٔ فعلیّهٔ ایشان اینست که واردهای که برآنها پیدا می‌شود چون از طرف حقّ است باید باکمال تحمّل وصبرو شکیبائی‌واستقامت آن مرحله‌رابگذرانند وتقاضای رفع آنرا ننمایند، که ازآن رنج وشدّت رهائی پیدا کنند؛ ولذا اگربگویند، خدایامارا ازاین مرحله خارج کن، ماخسته شدیم! این برای‌آنان گناه است وبرهمین اساس می گویند: توبهٔ أصفیاء از تَنْفِیسْ است یعنی غم‌زدائی یعنی‌غم وغصّه‌را ازمابردار!

وچون دراین‌مرحله نیزموفّق شدند ومظفّرانه وکامیاب بیرون آمدند خداوند آنهارا به درجهٔ أولیاء می‌رساند. وافرادی که بدین درجه فائزمی گردند دیگربرای آنها گناه عامّ و گناه خاصّ ونه گناه اَصفیاء معنی ندارد؛ وازهمهٔ این‌مراحل‌پاك شده وعبورکرده‌اند؛ ودر این‌موقف ومنزل ، گناه آنان تَلْویث‌خاطر است. یعنی‌چه ؟

یعنی ذهن آنها، خاطرات آنها، صفحهٔ تفکّر وتذکّر آنها پیوسته باید پاك باشد؛ وهیچ‌خاطره‌ای در ذهن خطور نکند؛ وپیوسته آن ذهن درپیشگاه وبرابرحقّ چون آئینهٔ درخشان، وهیچ چیز دراو جزجمال حضرت حقّ ندرخشد؛ واگرخاطره‌ای درذهن خطور کند

برای آنها گناه است.

می‌دانیم که انسان درموقع نماز باید حضور قلب داشته باشد؛ یعنی کاری کند تاتوجّهی به‌ذات پروردگار به‌هم رساند که برایش در حال نمازفکری وخاطره‌ای پیدا نشود؛ وذهن او مُلَوَّث نگردد وپاك باشد.

اولیای خدا کسانی‌هستند که نه تنها درحال نماز، بلکه درتمام شبانه‌روزیك‌لحظه نباید خاطره برای آنهاپیداشود؛ ونه فکری وخیالی مگر آن فکری که به‌امرخدا باشد وصالح باشد ودراین صورت ورود چنین‌خاطره‌ای به‌اذن قلب آنها پیدامی‌شود؛ واگربرای آنان دربعضی ازاوقات تشویشی پیداشود وذهن مُلَوَّت گردد، این برای آنان گناه است؛ وباید ازاین گناه توبه کنند.

وَ تَوْبَةُ الأَوْلِيَاءِ مِنَ التَّلْوِيثِ. وازاین به درجهٔ بالاتر ارتقاء می‌یابند وبه مقامی می‌رسند که دیگرهیچ خاطره‌ای نمی‌تواند درذهن آنهاخطور کند؛ وطائروپرندهٔ خاطرات أبداًدرحول وحوش‌ذهن آنها اجازهٔ ورود ونشستن‌را ندارد.

وَالَّذِينَ اتَّقَوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَاهُمْ مُبْصِرُونَ (آیهٔ ۲۰۱ ازسورهٔ۷ اعراف)

«مردمان باتقوی کسانی‌هستند که به‌مقام ودرجه‌ای نائل آمده‌اند که هروقت شیطان اراده کند در اطراف دل آنها گردشی بنماید، وطوافی کند؛ وبه‌قول عامّه چرخی بزند، وسپس دردل آنهافرودآید وبنشیند، وخاطره‌ای ایجاد نماید؛ آنان به حربهٔ ذکر و یاد حضرت

حقّ جلّ وعزّ متذکّر می‌شوند؛ وبا یاد خدا وذکر حقّ شیطان را دفع می کنند».

هنگامی که ذهن دراینجا پاك شد؛ این درجه قوّت پیدامی کند که دیگرهیچ خاطره‌ای ازشیطان نمی‌تواند درآن راه یابد؛ ولی اگر دربعضی‌ازاَحیان، وجود او وحقیقت او اضطرابی پیدا کند این برای آنها گناه‌است؛ این رااضطراب سرّ گویند وآن‌ازقبیل گناهان خارجی نیست از گناهان فکری و ذهنی نیست از گناهان قلبی نیست تنفیس و اشتغال به غیر خدا نیست؛ اینها هیچ کدام نیست؛ و امّا درشدائد و امتحانات سخت و عجیب، باید نفوس آنان، چون آب دریای صاف ولطیف وآرام به هیچ وجه موجی درآن پیدا نشود؛ مضطرب ومشوّش نگردد.

اگراحیاناً دراثرامتحانی، دراثرحادثه‌ای، این نفوس اضطراب وتشویشی پیدا کند، ومانندآب ساکن دریا تکانی بخورد، بادی بوزد؛ وجنبش واضطرابی درآن ایجاد کند؛ این برای آنان گناه است؛ وباید از این گناه توبه نمایند؛ واین توبه ازاضطراب سرّاست.

در«مصباح الشّریعه» وارد است که؛ تَوْبَةُ الأَنْبِیاءِ مِنْ إِضْطِرابِ السِّرِّ؛ وَ تَوْبَةُ الأَوْلِیاءِ مِنْ تَلَوُّثِ الْخَطَراتِ؛ وَ تَوْبَةُ الأَصْفِیاءِ مِنَ التَّنْفِیسِ؛ وَ تَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الاشْتِغالِ بِغَیْرِاللهِ وَ تَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ.

درضمن روایتی که دراین کتاب به‌حضرت صادق علیه‌السلام منسوب

است چنین وارد است که: «توبهٔ پیامبران از اضطراب سِرّ آنهاست؛ وتوبهٔ اولیاء از آلودگی نفس به‌واسطهٔ خواطر؛ و توبهٔ اصفیاء از غم وغصّه زدائی، وطلب راحتی کردن‌است؛وتوبهٔ خواصّ ازاشتغال به خدا، وتوبهٔ عوام از گناهان است.»

باری از مرحلهٔ اضطراب سِرّ هم که می گذرد، درجهٔ خاصّی است که اختصاص به مُخلَصین دارد؛ در آن مرحله اضطراب سِرّهم نیست آنجاآرامش‌محض وسکون مطلق است.

وازاینجا به دست می آید که آن فرشتگانی که گماشته بر انسان هستند، آنان نیزدارای درجات ومقامات مختلفی‌هستند: یك عدّه از فرشتگان جزئیّه فقط می‌توانند اعمال‌را ثبت کنند ؛ یك عدّه بایستی که درجه‌شان کاملترباشد وبفهمند که انسان چه موقع اشتغال به خدا دارد؛ وچه موقع اشتغال به غیر خدا. ودرآن مرحله خصوصیّات مُدرکات ذهنی انسان را ثبت وضبط می‌نمایند؛ ویك‌عدّه مقامشان از این رفیع‌تر وآنان موکّل براصفیاء هستند وتنفیس آنهارا درمواقع گرفتاری‌وامتحان ثبت می کنند وحالات آنان‌رادرامتحانات وابتلائات وسایرشئون ثبت می کنند؛ ویك‌عدّه مقامشان نیز عالی‌تر از اینست، فرشتگانی‌هستند که موکّل‌براولیاء می‌باشند؛ ومراتب شئون وحالات وتلویث خاطری اگربرایشان پیدا گردد، درهرحال ضبط می کنند؛ وبنابرآنچه گفته شد جمیع فرشتگان دریك درجه ویك مقام نیستند.

ولیکن انسان دارای مقامی است که در آن مقام هیچ یك از ملائکه قدرت ندارند که آن حال دقیق ومقام وموقف لطیف اوراضبط

کنند. چرا؟

برای اینکه انسان درمرحلهٔ صعود ودرمقام قرب به‌جائی می‌رسد که هیچ‌موجودی‌ازانسان بالاتر نمی‌تواند باشد، حتّی ملائکهٔ مقرّب. گویند: انسان اشرف مخلوقات است؛ آن انسانی که درمقام تذکیه وتزکیه وتهذیب به جائی رسیده است که دیگر از حیطهٔ علم و قدرت ملائکهٔ مقرّب بالاتر آمده، وبین او وذات اقدس پروردگار هیچ حجاب وفاصله‌ای نیست، در آنجا فرشته‌ای توانِ ورودرا ندارد، اندیشه وخاطره، علم وسعهٔقدرت مَلَکی‌راه ندارد که ثبت وضبط آن دقایق خلوت مؤمن‌را باحضرت حقّ بکند.

درروایات داریم که معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند: لِی مَعَ اللهِ حَالاتٌ لاَ یَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ برای هریك ازماحالاتیست که آن حالت درسِعِه و گنجایش هیچ‌فرشتهٔ مقرّبی‌نیست وادراك عالی وفکر بلند پرواز هیچ ملکی قدرت ندارد، آن حالت‌را ادراك کند ودستش بدان برسد؛ امیرالمومنین علیه‌السلام دردعائی که به کمیل‌بن زیاد نخعی تعلیم فرمودند ، به پروردگار عرض می کند:

وَ کُلَّ سَیِّئَةٍ أَمَرْتَ بِاثْبَاتِهَا الْکِرَامَ الْکَاتِبِینَ الَّذِینَ وَکَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَایَکُونُ مِنِّی وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوَارِحِی وَ کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِیَ عَنْهُمْ.

«بیامرز ای‌خدای من برمن هرکار زشتی‌را که‌انجام داده‌ام! آن کاری که فرشتگان بزرگوار ونویسندهٔ خودرا که برای حفظ وثبت

وضبط آنچه درمن است گماشتی! وآنان را با اعضاء وجوارح من، گواهانی برعمل‌من قرار دادی! وخودت برفراز آنها رقیب ومحافظ ومحاسب من بودی وشاهد برآنچه ازآنهاپنهان می‌مانده است».

این فرمودهٔ حضرت اشاره به گناهانی است که راجع به انبیاء واولیاء است که اطّلاع برآن گناهان برای ملائکه غیرمقدوراست؛ وجزذات‌اقدس‌حقّ تعالی‌شأنه کسی برخصوص آن گناهان علم‌ندارد، وآمرزشش رفع اضطراب سِرّاست؛ یعنی خداوند باید عنایت کند و بندهٔ مومن راکه به آن درجه رسیده است آن‌چنان در حرم خود نگاهداری کند؛ وپذیرائی کند، تا بطوری که در یك لحظه درتمام مدّت عمرش از آن هنگام تا وقت مرگ برای او اضطراب سرّ حاصل نشود.

این‌هم راجع به آن افرادی‌که چنین گناهانی دارند؛ وملائکه اعمال آنان را بدین طریق ثبت وضبط می‌کنند؛ وامّا راجع به آن افرادی‌که اهل معصیتند، ملائکه به همهٔ کارهای آنها اطّلاع دارند، برگناهان خاصّه وعامّه ملائکه اطّلاع دارند، وبرسایر کارهای آن مردم؛ ولی دراضطراب سرّ یاتلویث خاطر ویا تنفیس که اختصاص به متّقیان دارد ملائکه بربعضی ازخصوصیّات آنان اطّلاع حاصل نمی‌کنند.

درروایات داریم که انسان درروز دوملك دارد؛ ودرشب نیزدو ملك دیگردارد.

ملائکهٔروز ازاوّل‌طلوع‌فجرصادق‌می‌آیند،وملازم‌انسان هستند

ودر شانهٔ راست وشانهٔ چپ قرار می گیرند ، مَلَك موجودِ مادّی نیست که‌محلّ بخواهد؛ولی چون تعلّق به مادّه‌می گیرد نسبت‌واضافه‌ای با مادّه پیدا می کند مثل روح ما که مادّی نیست ولی به واسطهٔ تعلّق به‌بدن اضافه ونسبت خاصّی بابدن حاصل می کند؛ آمدن دو فرشتهٔ آسمانی‌وقرار گرفتن بردوشانه‌هم‌نظیر تعلّق نفس‌به‌بدن است؛ وراست وچپ کنایه از سعادت وشقاوت است؛ یعنی آن فرشتگان یکی‌اعمال خوب‌را ثبت می کند وانسان‌را به کارهای نیك دعوت می کند والهام می‌بخشد؛ ودیگری اعمال بدراضبط می‌نماید وانسان‌را ازاعمال‌زشت بازمی‌دارد ونهی‌می کند،

وملائکهٔ شب ازاول غروب آفتاب می آیند وباانسان ملازمند تا سپیدهٔ صبح؛ هروقت اینهامی آیند آنهامی‌روند وهروقت آنهامی آیند اینهامی‌روند.

این‌فرشتگان‌را ملائکهٔ لَیلیّه ونهاریّه گویند.

مرحوم آیةالله‌الاعظم آقای حاج‌میرزاجوادآقا مَلِکّی‌تبریزی اعلی‌الله تعالی مقامه‌الشّریف که از اکابر علماء اتقیاء و افاضل اولیاء وأصفیاءِ بوده‌اند ودارای مقامات ودرجات و کرامات‌اند دردو کتاب خود که بنام «اسرارُ الصّلوة » و « أعمال السّنه » یا «مراقبات» است می‌فرماید:

شب که انسان می‌خوابد ملائکه موکّل‌برانسان، انسان‌رابیدار می کنند برای نمازشب و بعد چون انسان اعتنا نمی کند ودو باره می‌خوابد باز اورا بیدار می کنند؛ دوباره می‌خوابد باز اورا بیدار

می کنند؛ این بیداری‌ها از روی مصادفه و اتّفاق نیست، بلکه بیداری‌های ملکوتی است که به‌وسیلهٔ فرشتگان انجام می گیرد؛ اگر انسان استفاده کرد و برخاست آنها تقویت و تأیید می کنند و روحانیّت می‌دهند؛ و اگر نه متأثّر می‌شوند و کسل می گردند؛ آن مرحوم می‌فرماید: اگر از خواب برخاستید آن ملائکه‌را که نمی‌بینید، اقلاً به آنها سلام کنید و دعا کنید و تحیّت و تکریم بگوئید و تشکّر نمائید!

و دعائی در آن کتاب به‌عنوان سلام و تحیّت برای آن فرشتگان نقل می کند که چون انسان از خواب بیدار می‌شود آن دعا را بخواند؛ و حمد خدا را بجا آورد که چنین موجودات ملکوتی‌را ملازم با او قرار داده، تا او را برای انس و خلوت و مناجات با پروردگار تأیید کنند؛ و از تعلّقات عالم مادّه و رذائل اخلاق و شهوات پاك کنند و توجّه به خدا دهند.

یکی از برادران ایمانی نقل می کرد؛ شبی نزدیك اذان صبح در حرم حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام بودم و همهٔ مردم به‌عبادت مشغول و هر کس به کار خود بود: یکی از ارباب مکاشفه و صاحب حال که او را می‌شناختم او هم در بالای سر مطهّر به‌تفکّر و تعمّق فرو رفته بود مردم منتظر بودند اذان بشود و نماز صبح‌را بخوانند؛ من آمدم نزد آن مرد و گفتم: آقا نماز صبح شده است!؟ یك نگاه به‌من کرد و گفت: مگر تو کوری؟ ندیدی که ملائکهٔ شب رفتند و ملائکهٔ صبح آمدند!؟

آن شخص مراقب و متفکّر راست می گوید؛ او می‌بیند؛ چون چشم ملکوتیش باز شده است امّا دیگران نمی‌بینند؛ چشم منحصر به‌این دو

چشمی که درکاسهٔ سرِ انسان است نیست؛ این چشم مُلکی است که انسان به‌واسطهٔ آن می‌تواند باموجودات عالم طبع و مادّه ارتباط پیدا کند؛ انسان چشم ملکوتی هم دارد که به‌واسطهٔ آن می‌تواند باموجودات عالم معنی وفرشتگان ارتباط پیدا کند.

وعَلیٰ کلّ تقدیر این ملائکه‌ای که اعمال انسان را ثبت وضبط می‌کنند علمشان جُدا ازعلم خدا نیست؛ وشهادتشان جدا از شهادت خدانیست؛ در کتاب آسمانی ماقرآن مجید، فلسفهٔ توحیدی‌الهی براین اساس پایه گذاری وبیان شده است، که تمام موجوداتی که‌مصدر اعمال هستند کارشان عین کارخداست ، نه جدای از کار خدا ؛ مثلاً همین فرشتگانی که اعمال‌را ثبت وضبط می‌نمایند کارشان عین‌کار خداست نه آنکه خدا یك اطّلاع‌وعلمی دارد واینهایك‌اطّلاع وعلمی‌جدای ازعلم خدا.

نه‌این‌طور نیست که‌خدا گواه‌بر اعمال‌انسان‌است واینهاهم‌جدااز حکومت‌وسیطرهٔ‌پروردگارشهادت‌بر اعمال دهند؛علم‌خدابرموجودات علم‌حضوری است نه‌حصولی؛ وبنابراین نفس‌فرشتگان وعمل آنهادر نزد خدای متعال حاضراست واین‌حضور همان علم‌خداست پس علم فرشتگان عین علم خداست شهادت فرشتگان چه از نقطه نظر تحمّل وچه ازنقطه نظر أداء، عین حضور درمحضر حقّ متعال وعین احاطه وسیطرهٔ الهیّه‌وجودیّه وحضوریّه به‌آنهاست؛ پس‌عین‌علم وشهادت حضرت حقّ است.

وبه‌عبارت ساده‌تر: فرشتگان ازخوداستقلال ندارند؛ اینها آلت

محض هستند؛ آئینه و آیت محض هستند؛ وعلم پروردگار در آنها تجلّی کرده وظهور نموده؛ واینها به واسطهٔ علم حق تعالی می‌بینند وتحمّل می‌نمایند وسپس ادا می کنند؛ پس به نظر مقام کثرت انتساب این امور برای فرشتگان است؛ وبه‌نظر مقام وحدت برای حقّ تبارك وتعالی؛ وبه‌نظر مقام وحدت در کثرت برای حقّ است که در این آئینه‌ها ظهور نموده متجلّی شده است؛ وبه‌نظر مقام کثرت در وحدت برای فرشتگان است که به‌علّت تحقّق به‌حقّ پدید آمده است.

وبه‌عبارت ساده‌تر از این: علم واطّلاع ملائکه وشهادت آنها عین علم واطّلاع خداوشهادت خداست؛ ووسائط بطور کلّی ازخود استقلال ندارند؛ بلکه طلوع و ظهور علم خدا از آئینهٔ وجود این وسائط است، بدون آنکه وسائط مختصر دخالتی ازخود در آن داشته باشند.

واینست معنای حقیقی توحید؛ خداوند می‌فرماید:

وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاءِ وَلاَ أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلاَ أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(آیهٔ ۶۱ ازسورهٔ ۱۰ یونس)

«ای پیغمبر! ازپروردگارتو به‌قدر سنگینی یك ذرّه درزمین ودر آسمان‌ها؛ ونه کوچکتر ازیك ذرّه ونه بزرگتر از آن پنهان نمی‌شود! بلکه همهٔ آنها در کتاب آشکار خدا موجود است».

یعنی چه؟ کتاب آشکار خدا که عالم تکوین و آفرینش است عین علم خداست؛ پس علم خدا جدای از عالم آفرینش و کتاب تکوین

ونفس عالم آفرینش نیست ؛ وعالم تکوین و شهادت نیز جدا ازعلم خدا نیست.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لاَ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (آیهٔ ۸۰ ازسورهٔ۴۳ زخرف)

«آیا این مردم چنین می‌پندارند که مارازها و پنهانی‌ها و آهسته سخن گفتن‌های آنان‌را نمی‌شنویم؟ آری! وفرستادگان ماکه نزد آنان هستند همه‌رامی‌نویسند.»

دراین آیهٔ کریمه ملاحظه می‌شود که باآنکه ملائکه‌را نویسندهٔ اعمال قلمداد می کند، می‌فرماید: ماازسِرّ ورازِ آنان اطّلاع داریم؛ ونیز می‌فرماید:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَاتُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ* إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ (آیهٔ ۱۶و۱۷ ازسورهٔ ۵۰ ق)

«ماانسان‌را آفریدیم وازوساوس وخواطرنفس‌او آگاهیم؛ واز حبل‌الورید اوبه‌اونزدیکتر هستیم!» دراینجاملاحظه می‌شود که با آنکه این علم واطّلاع‌را حضرت حقّ به‌خود نسبت می‌دهد وبلکه ازحبل الورید انسان خودش‌را به‌انسان نزدیکتر می‌بیند؛ بلافاصله می‌فرماید: «آن وقتی که آن دو فرشته اعمال اورا تلقّی نموده می گیرند وثبت می کنند؛ وازراست وچپ هرسخنی‌را که بیفکند، بلادرنگ رقیب وعتید آن‌را می گیرند ونگاهداری می‌نمایند؛ یعنی کارفرشتگان کار ماست؛ واخذ ونگاهداری آنها علم ماست.»

علم کلّی احاطی‌ما دراین شبکه‌ها وقالب‌ها وآلات وآئینه‌ها تجلّی کرده وظهورنموده‌است؛ درهر فرشته‌ای به اندازهٔ سعهٔ خود از علم ماپیدا شده است؛ پس‌علم آنها عین علم ماست.

وجالب اینست که جملهٔ وَ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ درمحلّ تعلیل آمده است؛ یعنی‌چرا ماازحبل‌الورید به‌انسان نزدیکتریم؟ وچرا علم وآگاهی به‌وساوس‌وافکارونیّات وخاطرات‌القاء شده ازنفس‌اوداریم؟ چون متلقّیان ماازراست‌وچپ‌نشسته‌وتمام‌اقوال وافعال‌اورا نگاهداری وحراست می کنند.

پس نفسِ حراست و نگاهداری آنها عین علم و اطّلاع ماست.

وازهمین قبیل است جملهٔ وَ سَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیهٔ ۱۰۵ ازسورهٔ ۹ توبه)

پس آنکه فرموده است: خدا ورسول‌خدا ومومنان اعمال‌شمارا می‌بینند؛ در اینجا می‌فرماید: سپس به سوی خدا باز گشت می کنید وشمارا به‌آنچه عمل کرده‌اید آگاه می‌سازد؛ یعنی دیدنِ رسول خدا ومؤمنان عین آگاهی حضرت حقّ است جلّ‌وعزّ.

نظیراین آیات کریمه که عمل موجودات و فرشتگان‌را خداوند تبارك وتعالی به‌خود نسبت می‌دهد درقرآن کریم‌بسیاراست؛ وحقیقت توحید همین است وبس.

انسان باید ملاحظه کند درهرآن از ساعات شبانه روز متوجّه باشد که درعالم تکوین مُهمَل خلق نشده.

قرآن مجید می‌فرماید: أَيَحْسَبُ الإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (آیهٔ ۳۶ از سورهٔ ۷۵ قیامت).

«آیا آدمی چنین می‌پندارد که مُهمَل آفریده شده است»؟

انسان‌می‌پندارد که رهاشده ویله وواگذارشده‌است؟ نه‌اینطور نیست؛ انسان‌رها نشده انسان موجودیست از موجوداتی که پروردگار تبارك وتعالی اورا ازروی علم وحکمت ایجاد کرده؛ وهرذرّه از موجوداتی که بدن انسان را تشکیل داده؛ روح انسان‌را ایجاد کرده؛ سرّانسان‌را تحقّق بخشیده است، ظاهر وباطن انسان‌را کامل نموده است؛ روی حساب وحکمت بوده؛ و انسان مسئول در پیشگاه حقّ متعال است.

اگر برصراط حقّ، وبرمسیرعدالت، وصراط مستقیمی که باید طیّ کند طیّ کند برطبق همان نظریه تشریعیّه آفرینش راه‌را پیموده است.

انسان نباید چنین تصوّر کند که مُهمل ورهابوده یك‌ساعت به طریق راست حرکت کند وساعت دیگر منحرف شود؛ در یك شب روبه خدا آرد؛ ودر شب دیگرغفلت ورزد ماه رمضان دروغ نگوید وبعد ازماه رمضان دست به‌معصیت بیالاید.

ای مرکزِ دائرهٔ امکان وی زُبدهٔ عالم کون ومکان
تو شاهِ جواهرِ ناسوتی خورشیدِ مظاهرِ لاهوتی
تا کی ز علایقِ جسمانی درچاه طبیعتِ خود مانی
تا چند به تربیتِ بدنی قانع به خزف زِ دُرِ عدَنی

صد مُلك زبهر تو چشم به‌راه ای یوسف مصر بر آ از چاه
تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی
درروز اَلَست بَلَی گفتی و امروز به بستر «لا» خفتی
تا کی ز معارف عقلی دور به زخارف عالمِ حس مغرور
از موطن اصل نیاری یاد پیوسته به لهو ولعب دلشاد
نه اشك روان نه رخ زردی الله الله تو چه بی دردی
یکدم به‌خود آو ببین چه کسی؟ به‌چه بسته دل‌وبه که هم‌نفسی؟
زین‌خواب گران بردارسری می‌پرس ز عالمِ دل خبری
زین‌رنج‌عظیم خلاصی‌جوی دستی به دعا بردار و بگوی
یاربّ یاربّ به کریمیِ تو به‌صفات و کمالِ رحیمیِ تو
یاربّ به نبیّ ووصیّ وبتول یاربّ یاربّ به‌دوسبطِ رسول
یاربّ به عبادت زین‌العباد به زهادت باقرِ علمِ رَشاد
یاربّ یاربّ به حقّ صادق به حقّ موسی به حقّ ناطق
یاربّ یاربّ به‌رضاشهِ دین آن ثامن و ضامن اهل یقین
یاربّ به‌حقّ‌تقیّ ومقاماتش یاربّ به نقیّ و کراماتش
یاربّ به‌حسن شهِ بحرو برّ به هدایت مَهدی دین پرور
کین بندهٔ مُجرمِ عاصی را وین غرقهٔ بَحرِ معاصی را
از قید علائق جسمانیّ وز بند وساوس شیطانیّ
لطفی بنما و خلاصش کن وز اهل کرامت خاصش کن
یا ربّ یا ربّ که بهائی را آن بیهده گَردِ هوائی را
که‌بلهو ولعب‌شده‌عمرش‌صرف ناخوانده زلوح‌وفایك‌حرف

زین‌غم برهان که گرفتاراست دردست‌هوی‌وهوس‌زاراست
در شغل ز خارف دنیی دون مانده به هزارامَل مَفتون
رحمی بنما به دلِ زارش بگشا ز کرم گِرِه از کارش
ازپیش مَران ز رَه احسان به سعادت ساحتِ قرب‌رسان
وارسته ز دنیی دونش کن سرحلقهٔ اهل جنونش کن[1]

حقّاً اگر انسان باخداباشد وبرای رضای خدا عملی انجام‌دهد؛ به‌خوبی‌خواهدیافت که خداوند اورایله نگذارده؛ ودرمواقع‌ضرورت به‌فریادش می‌رسد؛ وارواح طیّبه حیّه، وجنود ملائکه برای کمك وصیانت او بسیج می‌شوند؛ چون عالم کون زنده وبیدار است.

وَ عِنْدَنَا کِتَابٌ حَفِیظٌ (آیهٔ ۴ از سورهٔ ۵۰ ق)

قضیّه‌ای درهمین یکی دوسالهٔ اخیر درایّام حجّ اتّفاق افتاد که شایان دقّت است، این‌قضیّه متعلّق به‌صبیّهٔ شیخ‌الطّائفة الاعلام آیةالله آقای آقامیرزا محمّدعلی اراکی دامّ ظلّه العالی است که از علماء برجسته و طراز اول حوزهٔ مقدّسهٔ علمیّهٔ قم و از زهّاد وعبّاد وعدولی است که درمتانت وشخصیّت وتقوای ایشان درنزد خاصّه وعامّه جای تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند: این صبیّهٔ من‌اززنان صالحه ومتدیّنه است؛ ومن خودم مستقیماًاززمان صباوت متکفّل‌امورشرعیّه وتعلیم وآداب وتربیت او شده‌ام وهمهٔ کارهای او زیر نظرمن بوده است ودرصدق گفتار اوهیچ گونه تردیدی نیست. درموسم حجّ عازم بیت‌الله‌الحرام

۱ــ کتاب «نان و حلوا» شیخ بهائی.

شد تنها؛ وشوهرش بااونبود. وآنقدر عفیف وبا حیا، واز برخورد با مردان تجنّب داردکه این‌سفر به‌تنهائی برای او ایجاد نگرانی نموده بود. وپیوسته درتفکّر بودکه خدایا چگونه من تنهابروم؟ من که تا به حال به‌زیارت بیت‌الله مشرّف نشده‌ام؟ وازمناسك‌وآداب حجّ عملاً چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم وسعی کنم؟ تا اینکه درآستان سفرقرار گرفت؛ ومن درموقع حرکت به‌او گفتم: این ذکررا پیوسته بگو وبرو: یَا عَلِیمُ یَا خَبِیرُ خدا ازتودستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است والبتّه خداوند از میهمانان خود که راه‌را نمی‌شناسند وآشنائی ندارند حمایت می‌نماید.

صبیّهٔ مابحمدالله‌والمنّه سفرخودرا به‌خوبی‌وبه‌سلامتی‌وموفقیّت به‌پایان رسانید ومراجعت کرد؛ وبرای ماواقعهٔ خودرا درمکّهٔ مُکرَّمه هنگام ورود به بیت‌الله الحرام برای انجام طواف چنین تعریف کرد:

من پس‌ازآنکه ازمیقات احرام بستم؛ ووارد مسجدالحرام شدم که طواف‌را به‌جای‌بیاورم، دیدم‌دراطراف کعبه آنقدرجمعیّت متراکم است که ابداً من قدرت ندارم طواف کنم؛ حجرالاسودرا که نقطهٔ ابتدای شروع‌طواف است پیداکردم؛ وهرچه خواستم ازآنجاشروع کنم وبه گردخانهٔ کعبه طواف کنم، دیدم ابداًمقدورنیست؛ بیچاره شدم گفتم خدایامن‌برای طواف خانهٔ توآمده‌ام، ومی‌بینی که بااین ازدحام وانبوه جمعیّت قدرت ندارم؛ خداچکنم نمی‌توانم!؟

دراینحال ناگهان دیدم از مکان مُحاذی حجرالاسود فضائی به

شکل استوانه بازشد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم؛ و دیدم در جلو حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت کمی به طرف دست چپ شخص دیگری است؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم؛ و از حجرالاسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم؛ و در این مدّت نه تنها احساس جمعیّت نمی کردم بلکه ابداً حتّی انگشت کسی به دست یا به بدن من اصابت نکرد؛ و در تمام هفت شوط حالِ طواف متوسّل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتم؛ ولی چهرهٔ آن حضرت را نمی‌دیدم چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید خود را خارج از آن حلقه نگریستم؛ و دیگر ابداً امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم؛ و من از این قضیّه فقط یك تأسّف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیةالله اراکی مدّ ظلّه السّامی می‌فرمودند: این نتیجهٔ انقطاع به خداست؛ و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبتّل و ابتهال به سوی او نمودن و من در سفر حجّ که مشرّف شدم بسیار مشتاق بودم که حجرالاسود را استلام کنم؛ و یك روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که

شاید به کمك ومساعدت آنان قدری جمعیّت راه دهند وما بتوانیم برای یکبار استلام حجر را بنمائیم؛ همینکه با آن همراهان ویاوران به نزدیك حجر رسیدیم؛ ونزدیك بود استلام کنیم که ناگهان یك فشار انبوه جمعیّت چنان مارا از آنجا بر کنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! واین نتیجهٔ عدم انقطاع به‌خدا و همان فی‌الجمله اعتماد واتّکائی بود که به آن همراهان داشتیم!

آیةالله اراکی هم اکنون درقید حیات هستند، پیرمردی نورانی ومعمّر وشاید قریب نودسال ازعمرشان می گذرد؛ ودرقم ساکن وبسیاری ازمشتاقان این قضیّه‌را ازخود ایشان شنیده‌اند؛ وکسانی هم که مایل‌باشندمی‌توانند درسفری که به‌قم‌مشرف‌می‌شوند به‌حضورشان رفته وبدون‌واسطه بشنوند؛ وصبیّهٔ ایشان نیزدرقید حیاتند ومی‌توانند مخدّرات ازایشان استماع واستفاده نمایند.

باری عالم تکوین وتحقّق خارج بیدار است؛ وولیّ کارخانهٔ خدازنده است؛ وانسان همیشه باید درصراط‌مستقیم وعدالت حرکت کند؛ یعنی تمام شراشر وجود انسان ازاعمال خارجی واز افکارذهنیّه وخاطرات‌قلبیّه‌تمام‌باید درصراط هدایت‌حقّ‌باشد؛وخلاصه‌انسان‌باید به تمام معنی‌متحقّق‌به‌حقّ باشد وازباطل اجتناب ورزد؛ والاّ روزی می‌رسد که برای انسان حسرت وندامت بسیارخواهد بود؛ ودر روز بازپسین که اعمال انسان‌را می آورند وملائکه نشان می‌دهند انسان فریاد برمی‌دارد:

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ

يَاوَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلايَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً

(آیهٔ ۴۹ ازسورهٔ ۱۸ کهف)

«ونامهٔ عمل قرارداده می‌شود؛ وای‌پیغمبر می‌بینی که مجرمین‌از آنچه درآنست سخت هراسناك ودهشت زده‌اند ومی گویند: ای وای برما! به‌چه سبب این‌نامهٔ عمل از شمارش هیچ عمل کوچك ویا عمل بزرگ دریغ‌نکرده است؟ وآنچه که دردنیابجاآورده‌اند همه‌راحاضر می‌یابند، والبتّه‌ای پیامبرپروردگارتو به‌کسی ستم روانمی‌دارد».

آن وقت وقت سرافکندگی وخجالت است؛ وآن موقف موقفِ شرمساری وذلّت ومسکنت است.

انسان دراین دنیا چون کبکی که دربرف سرفرودآورد برای آنکه صیّاد اورانبیند؛ هرعمل زشتی که بجاآورد چنین می‌پندارد که خدانمی‌بیند؛ واگرخودرابه‌غفلت زند؛ عالم کون‌هم به‌غفلت می‌روند واگراین جهان‌راکوروجاهل‌وعالم مادّه وطبع‌رابدون شعورتصوّر کند، وملائکه‌را مسیطر ومهیمن براین‌جهان نبیند؛ می‌پندارد حقیقت امرهم چنین است غافل‌ازاینکه این‌جزپنداری وتوهّمی بیش نیست؛ بلکه عالم زندگی وحیات دارد.

انشاءالله درمجلس آینده که دربحث معاد درپیرامون کیفیّت شهادت جمادات گفتگو به‌عمل‌می آید روشن‌می‌شود که دَرودیوارهم ازاعمال ماخبر دارند؛ وآنها هم ثبت وضبط می‌نمایند؛ و این خود داستانی است مفصّل و مستقلّ براساس یك فلسفه و یك نگرش

دیگری.

وبه‌هر حال أَيَحْسَبُ الإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً آیا انسان چنین گمان دارد که یله ورها واگذارشده است ؟ امیرالمؤمنین علیه السلام که‌این آیه را قرائت می کرده‌اند،تکرار می‌نموده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بیند ومی‌داند که چه خبرهاهست؛ باآن چشم بصیرت می‌نگرد که تمام موجودات عالم مُلکی درتحت قیمومت موجودات عالم‌ملکوتی است، عالم‌جسم وطبع محکوم عالم روح است؛ عالَم ظاهرمحکوم عالَم باطن است؛ عالَم شهادت محکوم عالم‌غیب است ؛ بدن محکوم نفس‌است؛ تمام‌جهان محکوم آن روح کلّی وولایت کلّیه است که برتمام‌موجودات سیطره دارد؛ بنابراین اگرباین‌خصوصیّات انسان خودرا به‌غفلت زند، فردا دچار حسرت وندامت عمیق خواهد شد؛

وَوَاحَسْرَتَا عَلَى مَافَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّهِ اوبلند می‌شود؛می گوید: من درپیشگاه پروردگارغفلت کردم؛ من‌چنین مقامی‌را داشتم وخودم را نرساندم من به‌خدا خیانت کردم؛ خدائی که از هرجانب مراعات حال مرا کرد مرابه‌وجود آورد؛ مرابه‌مقام رشد رسانید. مابه‌مقام کمال وعلم وقدرت‌رسیدیم واین‌دنیارابانگاه کوچك نگریستیم؛ وبه‌شهوات وغفلات خودرابازی دادیم تاعمربه‌سرآمد وازاین‌عالم‌حرکت کردیم بادست خالی؛ اینجا موقف ندامت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام امام‌ماست؛ معنای امام اینست که اوجلودار است ومابه‌دنبال، لازمهٔ امامت اینست که مأموم‌طبق حرکات وسکنات

او کارهای خودرا تطبیق دهد والاّ ایتمام صدق نمی کند؛ اگر کسی امام جماعت گردد؛ ولی چون امام بهرکوع رود مأموم بایستد؛ وچون به سجده رود مأموم حمد وسوره بخواند؛ وچون قنوت بگیرد مأموم به سجده رود؛ وچون بایستد مأموم بنشیند؛ این را ایتمام نمی گویند؛ بلکه ایتمام پس از نیّت صادق وقصد ایتمام برای خداعبارت است ازپیروی درتمام اعمال وافعال واقوال. امیرالمؤمنین علیه السلام امام ماست ودرآن شکّی است، ولی باید دید چقدر ما مأموم او هستیم؟ درتمام حالات ولحظات: آیافقط درافعال خارجّی یا درخاطرات ذهنی ویادرمعانی و وجدانیّات قلبی؟ آیاما حاضرشده‌ایم چون آن حضرت خودراپاك کنیم؟

يَا نَدِيمِي ضَاعَ عُمْرِي وَ انْقَضَى
قُمْ لِإِسْتِدْرَاكِ وَقْتٍ قَدْ مَضَى
وَ اغْسِلِ الْأَدْنَاسَ عَنِّي بِالْمُدَامْ
وَ امْلَاءِ الْأَقْدَاحَ مِنْهَا يَا غُلَامْ
أَعْطِنِي كَأساً مِنَ الْخَمْرِ الطَّهُورِ
إِنَّهَا مِفْتَاحُ أَبْوَابِ السُّرُورِ
خَلِّصِ الْأَرْوَاحَ مِنْ قَيْدِ الْهُمُومِ
أَطْلِقِ الْأَشْبَاحَ مِنْ أَسْرِ الْغُمُومِ

کاندرین ویرانهٔ پر وسوسه
دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه ز خلوت‌کام بردم نه ز سیر
نه ز مسجد طرف بستم نه زدیر

عالمی خواهم از این عالم بِدَر
تا به کام دل کنم سیر دگـر [۱]

۱ــ «نان وحلوا»ی شیخ بهاء الدین عاملی.

مجلس چهل و هفتم

شهادت اعضاء و جوارح در قیامت

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(مجلس چهل و هفتم)

الحمدلله ربّ العالمین و لاحول و لاقوّة الا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

أَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (آیهٔ ۶۵ ازسورهٔ ۳۶ یس)

«درامروز (که روزقیامت است) مابردهان‌های آنان مُهرمی‌زنیم ودست‌های آنها باماسخن می گویند؛ وپاهای آنان شهادت می‌دهند به آنچه آنها بجاآورده‌اند و کسب نموده‌اند».

این آیه حالات افرادرا ازنقطه نظرشهادت در روز قیامت بیان می کند، یك‌دسته ازشهداء درروزقیامت أعضاء وجوارح‌انسان است، دست وپاو گوش وچشم وپوست وبدن وغیرهاشهادت می‌دهند بر اعمالی که دشمنان خدا دردنیا انجام داده‌اند؛ البتّه اینطور نیست که دست وپا وزبانی دربیاورد مثل زبان ما، وصدائی درآن ایجاد شود ، بلکه شهادتشان همان اظهاروجود وبه‌صحنهٔ نمایش درآوردن آنهاست

برای نشان دادن اعمال درحالی که این اعضاء هم در آن وقت دارای حیات وزندگی هستند الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ مادر آن روز بردهان های مشرکان و کافران ومنافقان مُهر می‌زنیم که دیگر نتوانند تکلّم کنند ولیکن و تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ دست‌های آنها باما تکلّم می کند وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وپاهای آنها به‌آنچه انجام داده‌اند گواهی می‌دهند.

چراحقّ تبارك وتعالی بردهانهایشان مُهرمی‌زند؟ وامّا دست وپاهابه اعمالشان گواهی می‌دهند؛برای اینکه این زبان‌همین‌طوری که دراینجادروغگوست؛ درآنجا هم گرچه‌عالم کشف‌حقایق‌است و کسی نمی‌تواند چیزی‌را مخفیّ کند؛ ولیکن آن ملکهٔ کذب ودروغگوئی که درافراد پیداشده است وبااین ملکه ازدنیا رفتند درآنجا هم ظهور و بروز این ملکه هست ؛ آنجا هم می‌خواهند دروغ بگویند؛ با این که مطلب روشن‌است وحقیقت امرواضحست؛ عیناًمانندآن جیب بری که دست کرده توی جیب انسان وپولی‌درآورده وانسان درهمان حال دستش‌را می گیرد؛ پول‌هم دردست اوست؛ ولی انکارمی کند ومی گوید: من این کاررانکردم، مطلب مثل آفتاب روشن است، ولی انکارمی‌نماید.

یعنی ازنقطهٔ نظر واقع وحقیقت امر شبهه وتردیدی نداریم ولیکن ظهور وبروز ملکهٔ دروغگوئی ودروغ پردازی که درافراد دروغ‌ساز هست ایجاب می کند که درآنجا هم دروغ بگویند؛ وبنابر این‌درروزقیامت که حاضرمی‌شوند اگربنابشود به‌همان اعتراف‌لسانی

اکتفاشود،در آنجاهم انکارمی کنند.ومی گویند: ماچنین کاری نکرده‌ایم اصلاً چنین‌عملی ازماسر نزده‌است؛ وبعضی‌ازاوقات بحث‌هم‌می کنند؛ وروی دروغ خود استدلال می کنند وشاهد ودلیل می آورند؛ وباخدا مباحثه دارند.

دریکی ازروایات وارده دراین‌مقام که شاید دراین‌مجلس ذکر کنیم خیلی‌لطیف حالاتشان‌را بیان می کند ، که می گویند: خدایا این فرشتگانی که گواهی می‌دهند اینها مال توهستند! چرا این ملائکه‌را آورده‌ای که گواهی دهند؟ مااین عمل‌را انجام نداده‌ایم واین‌شاهدها به‌درد نمی‌خورند؛ توشاهد ازنزد خودت آورده‌ای! وما شاهد تورا قبول نداریم!

حالا بااین‌موقعیّت اگربنابشود خدا به انسان بگوید: خودت اعتراف کن، کیست که اعتراف کند؟ولذادر آن‌موقع زبانهای مجرمین مُهرمی گردد؛ یعنی‌انسان توانائی سخن گفتن‌را ندارد؛ قدرت گفتگو ازاوسلب می‌شود؛ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ امّا دست‌ها به زبان درمی آیند وسخن می گویند.

چگونه تکلّم می کنند؟ آیادست‌زبان در می آورد؟ صدائی در دست ایجاد می‌شود وبیان می کند؟ نه،تکلّم‌دست عبارت‌است ازبجا آوردن دست همان عملی‌را که دردنیا انجام داده است.

شمامی گوئید: آن مریض‌را دیدم وچهره‌اش گفتگو می کرد که حالش‌خوب نیست؛ من‌زیدرا دیدم؛صورتش حکایت می کرد که‌بسیار خوشحال وخندان است؛ من عمرورا دیدم وسیمایش بیانگر ازشادی

وبهجت او بود.

گفتگو داشتن وبیانگر بودن وبیان کردن دراینجا یعنی چه؟ یعنی واقعاً صورت، زبان درمی آورد؟ نه؛ این چنین نیست؛ بلکه معنایش اینست که درحالی و کیفیّتی است که خودرانمایش می‌دهد وارائه می‌دهد که خوشحال است: از آن حقیقت که خوشحالی است یاحُزن واندوه، ویامرض و کسالت اوست پرده برمی‌دارد؛ و آن واقعیّت‌را نشان می‌دهد؛ این‌راتکلّم گویند.

اصولاً معنای حقیقی تکلّم بنابرمذهب صحیح که الفاظ برای معانی کلّیّه وضع شده باشند، عبارت ازاظهار وابراز ما فی‌الضمیر است؛ معانی درذهن انسان است؛ ومی‌خواهد آن معانی‌را به طرف مورد برخورد باخود القاء کند وبفهماند؛ یاباید بااشاره و کنایه ویابه کتابت ویا به‌نصب علامت وغیرها آنچه‌را که در ذهن دارد ابراز کند ویاباید به‌زبان سخن گوید، وتکلّم کند؛ وچون غیرازراه گفتگو بقیّهٔ راه‌ها مشکل است، لذا باطریق گفتار آن معانی‌را به‌قالب الفاظی در می آورد که بین‌اووبین‌شنونده قرارداده شده است که این‌لفظ حکایت ازاین‌معنی‌می کند؛ وبنابراین ما آن معنای ذهنیّ‌را به‌قالب همین‌الفاظ مخصوصه درمی آوریم، وطرف شنونده ماهم این قالب‌را می‌شنود، یعنی این قالب‌را به‌او تحویل می‌دهیم. واوهم چون ربط بین این قالب و لفظ را با آن معنی می‌داند ، از این لفظ پی به آن معنی می‌برد.

بنابراین تکلّم عبارت از وسیله‌ای‌است که‌به سبب آن معانی از

ذهن گوینده به‌ذهن شنونده انتقال یابد مانند دو طَرف پیل می‌ماند که یکی دارای برق مثبت ودیگری دارای برق منفی‌است ومامی‌خواهیم این دورا به‌هم متّصل کنیم وسطحش‌را درسطح واحد بیاوریم؛ در این‌صورت به‌واسطهٔ سیم رابطی‌این‌قطب‌را به‌آن قطب می‌بندیم برق مخالف این‌قطب از سیم رابط جاری می‌شود و هردو پیل‌را در سطح واحد الکتریکی قرارمی‌دهد.

فرض کنیدالآن‌معانی‌ئی‌درخاطرهٔ بنده هست؛ ودرذهن‌شمانیست ومن می‌خواهم این‌معانی‌را به‌شماتحویل دهم و این سطح‌های فکری ازنقطهٔ نظر این‌معانیِ بخصوص که قصد تکلّم بر آن قرار گرفته است دریك‌سطح واحد قرار گیرد؛ یك‌سیم رابط می‌بندیم بین این‌مغزومغز های شنوندگان، آن سیم رابط چیست؟

بایکدیگر قرارمی گذاریم که هروقت بگوئیم: زید یعنی‌این آقا رفت، یعنی‌حرکت کرد ودورشد، شب یعنی وقتی که خورشید درافق پنهان می‌شودوهواتاریك‌می گردد؛ روز، یعنی‌وقتی که‌خورشید سراز افق برمی‌آورد وهوا روشن می‌شود؛ اینهاهمه الفاظی است که معانی دارد؛ تمام‌الفاظی که درلغت استعمال می‌شود، دلالت برمعانی‌خاصّی دارد: واهل زبان‌هم که یك‌قرارداد باهمدیگردارند.

مادر که به زبان مادریِ بومیِ خود، الفاظی برزبان‌بچّهٔ خود می گذارد بر اساس همین قرارداد بومی وقومی است، بنابراین هروقت مابخواهیم این‌معانی‌را القاءکنیم سیم رابط می کشیم.

سیم‌رابط عبارتست‌ازبیان کردن، ومعانی‌راازناحیهٔ ذهن برزبان

آوردن و از نقطه نظر بیان تحویل شنونده دادن ؛ آن معنی را به‌لفظ درمی‌آوریم ولفظرا به‌شنونده می‌دهیم. وشنونده‌هم که ربطِ بین آن معنی واین‌لفظرا می‌داند، ازاین لفظ پی به آن معنی می‌برد ومی‌فهمد که مامقصودمان چیست؟ تمام‌الفاظی که اهلِ جهان از متمدّن و بومی ازاول تابه‌آخر استعمال کرده‌اند ومی کنند، ازاین‌منوال خارج نیست؛ واین‌طریق عالی‌ترین وسهل‌ترین راه ردّ وبدل‌شدن معانی وداد وستد بین حقایق ومعنویّات است، بین اذهان ونفوس عامّهٔ مردم؛ اینست معنای تکلّم.

پس‌تکلّم یعنی‌نشان دهندهٔ آنچه دراذهان است ازمعانی‌مخفّی به‌طوری که آن خفا را بردارد و ظاهر کند؛ به آن‌کلمه می گوئیم که جمعش کلمات است تَکَلَّمَ یَتَکَلَّمُ تَکَلُّماً البتّه اصل لغت کلام؛ جرحْ زدن وجریحه وارد ساختن وزخم واردکردن است وسپس در این‌معنائی که گفتیم استعمال شده است.

وَ کَلَّمَ اللّهُ مُوسَی تَکْلِیماً (آیهٔ ۱۶۴ ازسورهٔ ۴ نساء)

خداوند باموسی سخن گفت.

یعنی چه؟ یعنی واقعاً خداوند زبان درآورد؟ این چنین نیست؛ خدا که جسم نیست. آیاصوتی ایجادکرد، صدائی درفضا ایجادکرد واو گفت: یَا مُوسَی إنّی أنَا اللّهُ اگر چنین باشد دیگر آن تکلّم خدا نیست ایجاد صوت را تکلّم خدا نمی گویند؛ نسبت با خدا ندارد.

وقتی شما متکلّم هستید که کلمات‌را شمابیان کنید! ودراین

صورت آن‌ها نسبت باشمادارد؛ امّا اگرمثلاً شمایك‌ضبط صوت ویا دستگاهی درست کنید که اوصحبت کند؛ آن‌را تکلّم شمانمی گویند ودر آن حال شمارا متکلّم نمی‌نامند . شما وقتی متکلّم هستید که تکلّم به‌نفس‌شما قائم باشد؛ وبنابراین‌معنای سخن گفتن حضرت‌حقّ متعال باحضرت موسی اینست که یك‌سلسله معانی از معارف وتوحید وقوانین واحکام را حضرت حقّ تعالی به‌حضرت موسی فهمانید آن معانی‌را که موسی‌قبلاً نمی‌دانست؛ وبه‌واسطهٔ این وحی وا لقاء درقلب فهمید! یعنی‌پرده وحجاب‌را ازبرابراحساسات‌ذهنیّه وا دراکات قلبیّه وسرّیّهٔ‌اوبرداشت؛ وعالم‌جهات ومضیق‌مادّه دیگربرای‌اومحدودیتی ازنقطهٔ نظر تجلّیات اسماء کلیّه نداشت ؛ ووجودش دریك گشایش وسعه‌ای قرار گرفت که می‌توانست آن ارادهٔ حضرت احدیّت‌را درآئینهٔ وجود خود بگیرد وبنگرد وادراك کند.

این‌معنای تکلّم خداست باحضرت موسی؛ وتکلّم درخت که گفت إنّی أنَا اللّهُ یاسایرموجوداتی که درعالم هستند، وهریك به نوبهٔ خود ازحقیقتی‌پرده برداری می کند، واظهاروابرازآن حقیقت‌را می‌نمایند همه ازاین گونه است؛ آلت ووسیلهٔ تکلّم درانسان به‌همین زبانست؛ درحیوان به‌صداهای مختلف اوست، دردرخت به کیفیّت دگری است، درجمادات به کیفیّت دگری است به مقتضای نفوس متفاوت آنها؛ درفرشتگان به گونهٔ دیگری است.

جبرائیل به‌نزد پیامبر علیه‌السلام می آمد وسخن‌می گفت؛ مگراوبدن داشت ؟ مگر زبان داشت ؟ جبرائیل ملك مقرّبی است که مشرق

و مغرب عالم‌را احاطه کرده است؛ او مادّی نیست؛ یك‌قسم دیگری است.

دست انسان که تکلّم می کند ویادرروز قیامت شهادت می‌دهد براعمالی که انجام داده است ازاین‌قبیل است ؛ یعنی دست می آید جلوی خود انسان؛ ومشغول همان عملی‌می‌شود که دردنیا انجام داده هرچه بوده است؛ به‌قنوت برداشته، به‌دعابلند کرد، به فقیر اطعام کرده، دزدی کرده، خیانت کرده، قمارنموده، هر کاری که بجا آورده است، دست دربرابردیدگان خود انسان آن‌کارهارا انجام می‌دهد؛ آن هم نه جدای‌ازانسان، بلکه‌خودانسان‌بادست‌هایش‌مشغول‌انجام‌این کارهاست، این‌می‌شود سخن گفتن دست.

وبنابر این در تـوان چه‌کسی است که در این صورت اعمال مشاَهد خود را منکرشود؟

وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وپاهاهم به‌همین طـریق و کیفیّتی که ذکرشد،به‌آنچه دردنیا کسب کرده‌است گواهی‌می‌دهند؛ در آیهٔ دیگرداریم:

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیهٔ ۲۴ ازسورهٔ ۲۴ نور)

«روزی است که گواهی‌مـی‌دهند برعلیه آنهـا زبان‌هـای آنهـا ودست‌های‌آنها به‌آن اعمالی که دردنیاانجام داده‌اند».

دراین‌آیه علاوه بردست‌ها وپاها؛ زبان‌هاهم داخل شده است؛ درآیهٔ قبل که درسورهٔ یس‌است خداوند برزبانهاقفل‌می‌زند که زبانها

سخن نگویند، دراین آیه که درسورهٔ نور است می گوید که زبانهاهم سخن دارند؛ این اختلاف به‌حسب اختلاف موطن وموقف است.

ازروی‌همین‌مقدّمه‌ای که ذکرشد،شاید انسان‌بفهمد که آنجائی که قفل می‌زنند کجاست؟ و آنجائی که زبان شهادت‌می‌دهد کجاست. آنجا که مُهرمی‌زنند آنجائی‌ست که‌زبان برخلاف آن عملی که انجام داده می‌خواهد اظهار وابرازی کند؛ یعنی آنجاهم می‌خواهد تهمت بزند؛ دروغ گوید؛ وبدین سبب خودرا تبرئه و خلاص کند؛ دراین موقف برزبان مُهر زده می‌شود که ساکت باش! ودرآنجا که زبان گواهی‌می‌دهد معنایش‌این‌نیست که زبان‌اعتراف واقرارلسانی‌می آورد براین‌کار، بلکه اینست که آن عملی‌را که در دنیا انجام داده یعنی عین دروغ‌وسخن‌چینی‌وتهمت وافترائی‌راکه‌بجاآورده است؛ مردم‌را گول زده واغواء کرده است؛ درآنجاهمین‌اعمال‌راانجام می‌دهد؛ ومشغول تهمت زدن ودروغ گفتن واغواءکردن می گردد.

پس‌نفس عملی‌راکه زبان دردنیا انجام داده است؛ درآنجا به صورت ملکوتی همین زبان انجام می‌دهد؛ عیناًمانند دست وپا. نه اینکه معنای تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ این باشد که زبان بیاید و بگوید، مانند همین گفتاری‌راکه انسان دردنیادارد می گوید که من چنین‌وچنان کردم، نه‌آن راه‌ها برای این‌قسم اعترافات واعتراض‌ها نسبت به زبان بسته است؛ وهمان حجم شهادت زبان مانند شهادت دست وپا نفسِ عملی‌است که انجام داده می‌شود؛ این‌شهادت زبان است؛ آیاتی‌داریم درسورهٔ سجده که شایان دقّت است:

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَيكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

(آیات ۱۹ تا ۲۳ از سوره ۴۱ سجده).

«روزی می‌رسد که دشمنان خدا همه در پیشگاه پروردگار حاضر می‌شوند؛ وحشر نسبت به آنها برقرار می گردد، و آنها همه دریك صف بسته می‌شوند ؛ و آماده برای سؤال وجواب قرار می گیرند؛ وچون جملگی محشور شدند؛ وفرقه فرقه ودسته دسته گردیدند وهر صف و گروه وفرقه‌ای درمحلّ خاصّ ومختصّ خود قرار گرفت؛ همه‌را برای بازپرسی وبرای شهادت اعمال می‌آورند وچون درمقابل آتش قرار گرفتند برعلیه آنان شهادت می‌دهند، گوش‌های آنان و چشم‌های آنان وپوست‌های بدن آنان به‌آنچه آنان دردنیا کارشان این بود که به‌جای می آوردند.

توجّه کنید: دراینجا می‌فرماید: سمع وابصار وجُلود شهادت می‌دهند یعنی گوش وچشمان وپوست‌ها گواهی می‌دهند که ما دردنیا چکار کرده‌ایم! یك‌یك اعمالی که انجام‌داده‌اند، گوش وچشم وپوست

بدن در آنجا گواهی برعمل خود می‌دهند.

وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا این افـراد به پوست‌های بدنشان‌می گویند: چراشمابرعلیه ماشهادت دادید!؟ ماازشما آخرچنین انتظاری نداشتیم که برعلیه ماشهادت دهید! پوست بدن، بشرهٔ خـود بدن است؛ وازهمه چیز به انسان نزدیکتراست؛ ونباید شهادت برعلیه او بدهد ـ انسان در دنیا گذشته از خـودش ـ افـراد غـریب‌را دوست می گیرد وباخود همدست و همداستان می کند، برای اینکه درمواقع گـرفتاری وضرورت بـه نفع اوکاری بکنند؛ حـالا دریـك مـوقعیّت ووضعیّتی قـرار گرفته که پـوست وبشرهٔ بدن برضرراو گـواهی می‌دهند.

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ «پوست‌های بـدن در پاسخ می گویند: خداوند مارا گویا کرده است؛ آن‌خداوندی که همه چیزرا به‌نطق درآورده است و گویانموده است».

وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «همان خدائی که شمارا دربَدوِ امر ایجادکرد وباز گشت شماهم به‌سوی خداست؛ یعنی‌همان کسی است که بَدء ونهایت، ومبدء ومعاد شما به سوی اوست؛ بـدء آفرینش وباز گشتِ شمادرسیر حرکت تکاملی به‌طرف اوست؛ همان کس زبان مارا گویا کرد ومارا به‌سخن گفتن درآورد.»

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلاَ أَبْصَارُكُمْ وَ لاَ جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لاَ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ.

«وشما این‌طور نبودید که بتوانید پنهان کنید ومستور نمائید که گوش‌شما وچشم‌های شما وپوست‌های بدن شما گواهی ندهند! بلکه شما چنین می‌پنداشتید که بیشتر ازکارهائی‌را که انجام می‌داده‌اید خدا نمی‌داند ونمی‌فهمد.»

وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

«این گمان بدی بود که شما می کرده‌اید! گمان زشتی بود که به‌خدا برده‌اید! و چنین پنداشتید که خداوند از کار شما خبر ندارد، وبدون اطّلاع است! بنابراین خُسران وزیان به پاداش این سوءِ ظن به‌خدا برای شماپیداشد! وبالنّتیجه ازخاسرین شدید! واینك در کنار آتش ودرشُرُفِ افتادن درآتش‌هستید!»

بادقّت وتأمّل دراین آیات نتائج مهمّی دستگیر می‌شود.

أوّلاً این آیات که دلالت بر گواهی دست وپـاو گوش وچشم وپوست‌های بدن درروزقیامت‌دارند راجع به‌دشمنان خدا،أَعْدَاءُ اللهِ است؛ مادر آیه‌ای از آیات قرآن نداریم که درروز قیامت پوست بدن مؤمن یادست‌وپای اوشهادت دهند؛ شهادت جوارح‌وجلود اختصاص به کفّار واعداءالله یعنی‌جماعت غیرمؤمنین دارد، و جوارح گواهی براهل‌معصیت ازمومنین نمی‌دهند.

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ اعداءِ خـدا که محشور می گردند حالشان این‌چنین است.

وازاینجا استفاده می‌شود همانطوری که فقهاء ذکر می کنند که

خطابات قرآنیّه همانطوری که راجع به‌مؤمنین است راجع به کفّار هم هست؛ چون بحثی داریم که احکام و تکالیف اختصاص به مسلمین دارد یا اعمّ‌ازمومنین‌وکافرین‌است؟ حقّ اینست که برای همه هست؛ منتهی اگر کفّار به جای آرند صحیح نیست، به جهت آنکه شرط قبول، اسلام و قصد تقرّب است؛ ولیکن چون اسلام و نیّت قربت درتحت‌اختیار آنهاست می‌توانند شهادتین برزبان جاری کنند واسلام بیاورند، تابتوانند قصد تقرّب کنند و آن اعمال‌رابجاآرند.

وَالإِیْجَابُ بِالإِخْتِیَارِ لَایُنَافِی الإِخْتِیَارَ کَمَا اَنَّ الامْتِنَاعَ بِالْاِخْتِیَارِ لَا یُنَافِی الْاِخْتِیَارَ [۱].

وبنابراین همانطور که کفّار درروزقیامت نسبت به اصول دین مؤاخذه می‌شوند ومورد عذاب واقع می گردند همین طور نسبت به فروع دین اینچنین است. وهمانطور که ازآنان سؤال می‌شود که چرا به‌خداایمان‌نیاوردی!؟توحیداورانپذیرفتی!؟ به‌پیامبراسلام نگرویدی!؟ معادراقبول نکردی!؟ همین طور علاوه براینها مورد سؤال قرار می گیرند که چرا نمازنخواندی!؟ زکوة ندادی!؟ چرانکاحت طبق نکاح اسلام نبود!؟

۱ــ این‌دوقاعده اصولی است که درعلم اصول ازآنها بحث می‌شود ومفادش اینست که: چیزی‌که برانسان به واسطهٔ اختیار اولازم و واجب گردد وانسان دربه‌جا آوردن آن‌مضطرّ شود، منافات با اختیار او ندارد و همین‌طور چیزی‌که به‌واسطهٔ اختیار انسان ممتنع گردد منافات با اختیار ندارد.

حَتَّـى إِذَا مَـا جَـاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُـمْ وَ جُلُودُهُمْ.

گوش‌ها و چشم‌ها وَپوست‌های بدن شهادت می‌دهند؛ دراینجا ظاهر ازپوست بدن آن پوست بدنی است که گناه می کند واین کنایه ازفروج است؛ چون اگردست گناه کند نمی گـویند: پـوست دست شهادت می‌دهد بلکه می گویند: دست‌شهادت‌می‌دهد. ویااگرپا گناهی انجام‌دهد، نمی گویند: پوست‌پا گواهی می‌دهد؛ می گویند: پا گواهی می‌دهد؛ وهمچنین دربارهٔ چشم و گوش وزبان؛ امّا پوست بدن کنایه از آن اعمال زشتی‌است، مانند زنا و امثال آن که پوست بدن درحال مباشرت دارد. واین ادب قرآن است که نخواسته است صریحاً آلات رجولیّت وانوثیّت رابیان کند؛ ونام‌آنهارا ببرد که گواهی می‌دهند و کنایةً تعبیر از آنها به‌جلود کرده است یعنی پوست‌های بدن.

همچنانکه دربعضی ازروایات وارد شده است که أفـخاذ یعنی پوست‌های ران‌هاشهادت می‌دهند بر گناه.

باری ثانیاً این دشمنان خدا به‌پوست‌های خود می گویند؛ چرا شمابرعلیه ماشهادت داده‌اید؟! به چشم و گوش نمی گویند؛ به پوست بدن می گویند؛ بااینکه باید زودتر از آن به‌چشم و گوش گویند که دارای حیات واِحساس‌هستند؛ شهادت چشم و گـوش عجیب است، ولی‌شهادت پوست اعجب است از آن؛ چون پوست نه‌چشم دارد که ببیند، ونه گـوش که بشنود نه‌حیات‌وشعورعقلانـی دارد؛ پوست‌است وبس.

پوست چنانکه گواهی دهد بسیارشگفت‌انگیزاست؛ وبنابراین علّت،دشمنان خـدارا خیلی ناراحت می کند ومضطرب می‌نماید که حتّی پوست بدن که انسان در دنیا هیچ مـوقعیّتی از فهـم و شعور وادراك قـائل نبود حـالا دراین وضعیّت خطیر برعلـیه او شهادت می‌دهد.

وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا به پوست‌هایشان می گویند: چرا برضرر ما گواهی می‌دهید؟!

آنهادرپاسخ‌می گویند:اختیار بامانیست؛ پوست یعنی‌چه، اراده ارادهٔ خداست ؛ آن خدائی که به چشم مـی گوید: ببین! به گـوش می گوید: بشنو؛ به‌زبان می گوید:بگو،آن خدائی که تمام‌موجودات‌را هریك به‌نوبهٔ خود به‌سخن درآورده است؛ همان خدا به ما امر کرده است که اینك بیائیم ودراین محضر گـواهی دهیم ما کنار از اراده واختیارخداچیزی نداریم! نه ماوچشم ما، ونه گوش ما که ازنزد خود اختیاری‌داشته باشیم؛ ویکجا بتوانیم‌شهادت دهیم؛ وجای دیگرندهیم من چون بشرهٔ شماهستم بتوانم مـراعات حال شمارا بکنم؛ وشهادت برعلیه شماندهم؛ ماازخود چیزی نداریم!

خداست که مارا به‌نطق درآورده است؛ ووقتی خدا به نطق در آورد، دیگربین زبان وچشم و گوش وپوست بدن تفاوتی نیست.

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ می گویند: خدا مارا به‌سخن درآورده است؛آن خدائی که همه چیزرا گویا کرده وبه‌سخن درآورده است؛ ونمی گویند: خدامارا به‌شهادت واداشت چون اصل

نطق که اعطاءِ حقّ است اینها دارند؛ ومبدءِ نطق ازطرف پروردگار است، آن درماتجلّی کرد وظهورنمود، ومارا به گفتگو درآورد؛ آن خدائی که تمام موجودات‌را به نطق درآورده است وهر کدام به نوبهٔ خود دارای نطق وتکلّم هستند.

شماتصوّر کردید که ما که پوست‌هائی‌هستیم! یك‌موجود مردهٔ فاسد بی‌فهم وشعور وعدیم‌الادراك می‌باشیم! نه این‌طور نیست؛ ألآن عالَم عالَمِ حیات است؛ وتمام موجودات دارای زندگی هستند ورندگی زندگی‌خداست.

وَ هُوَخَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ «همان خدائی که شمارا درابتدای آفرینش‌خلق نمود وباز گشت شماهم‌به‌سوی اوست». همان خدا چنین قدرتی دارد؛ وماهمه درمشت اوهستیم.

وَ مَاكُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلاَ اَبْصَارُكُمْ وَ لاَ جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّهَ لاَ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ.

شما که از این گناهان اجتناب نمی‌کردید! وپرده رویش نمی‌کشیدید! وخودرا ازاین مناظرمستور نمی‌داشتید: نه ازاین جهت بود که ازاین عواقب وخیم ونتائج اعمال برحذر نبودید؛ وهراس ووحشت نداشتید! بلکه ازجهت این بود که اعتنائی به خدا نداشتید؛ وچنین می‌پنداشتید که خدا براعمال شما اطّلاع ندارد! هر گناهی که می‌نمودید، گمان می‌بردید: خدا جداست وعمل هم جدا؛ خدا بسیاری ازکارهایتان‌را نمی‌فهمد؛ دیگر نمی‌دانستید که درنفس عمل،

خدا وعلم خداست؛ وتمام این افعالی‌را که انجام می‌دهید شبکه هائی هستند برای علم واراده وقدرت خدا؛ واین‌صفات حقّ در آنهاظهور وطلوع کرده ونمی‌توان حقّ‌را از نفس این اعمال خود جدابینید! واورا در کناری بپندارید! وقتی که خداوند متعال از همهٔ موجودات به‌خود آنها نزدیکتر است، پس چگونه مااطّلاع براین اعمال شما نداریم؟!

وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ چنین گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمال شمارانمی‌داند؛ همین ظنّ شما موجب بدبختی شماوورودشما درآتش‌شد! چرا؟ چون گمان بردید، وپنداشتید که خدا نمی‌داند! وهمین گمان غلط، یعنی‌شرك درافعال‌خداشمارابه‌جهنّم سرازیر کرد، ودررتبهٔ پست نزول داد.

دربعضی ازروایات سابقاً گذشت که حضرت استدلال می کنند به‌این آیه:

وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللهَ لاَ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ *وَ إِذَا كَانَ هَذَا الظَّنُّ هُوَ الْمُرْدِيُّ فَضِدُّهُ هُوَ الْمُنْجِيُّ .

چون گمان غلط، که خدا نمی‌داند ، موجب نزول دردرکات دوزخ است وانسان‌را به رتبهٔ ردائت درمی آورد؛ اَرْدَئَكُمْ وبه پستی وفقد ارزش می کشاند، ضدّش که حسن ظنّ است به خدا، که او از همهٔ اعمال مطّلع است آن منجیّ می‌باشد؛ موجب نجات و علّو دردرجات بهشت ومقامات است؛ چون توحید است؛ وبنابراین سرّ افعال حسنه‌ای که افراد انجام‌می‌دهند وآنهارابه‌بهشت میرساند اینست

که آنها می‌دانند که خداوند براعمال آنها اطّلاع دارد؛ اگر انسان عمل بسیارخوب وچشمگیری انجام دهد. وغافل باشد از خدا قیمتی ندارد؛ وامّا عمل خوبی که به‌جامی‌آورد و متوجّهاً الی‌الله انجام می‌دهد، آن دارای ثواب است.

چرا ؟ برای اینکه چون انسان از روی توجّه و نیّت وقصد قربت انجام می‌دهد، درخود آن عمل خدارا می‌بیند؛ واین معنای توحید است؛ واین عمل مورد قبول است؛ وبنابراین آنچه شمارا به دوزخ افکند، سوء ظنّ شمابه خدابود که می‌پنداشتید اَنَّ اللّهَ لاَ یَعْلَمُ کَثِیراً مِمَّا تَعْمَلُونَ واز اینجا به دست می‌آید که این موجودات در جهان‌دارای حیاتند؛ وماچنین‌تصوّرداریم که فقط انسان دارای حیات است وازاو گذشته حیوان وازآن گذشته نباتات‌هم فی‌الجمله حیات دارند؛ ولی‌چنین نیست، عالم وجهان مادّه دارای حیات است؛ این آیات می‌رساند که دست وپاو گوش وچشم وزبان وسایراعضاء حتّی فروج‌هم دارای حیاتند و شهادت می‌دهند؛ اگرحیات وشعور نداشته باشند، ازکجا شهادت می‌دهند؟

اخیراً ذکرشد که در شهادت دوپایه ورکن اساسی‌لازم است: یکی آن که شاهد برود ودرمسئلهٔ موردنظرتحقیق به‌عمل‌آوردوتحمّل کند، وبرداشتی بنماید وبعد بیاید واداکند واین نیاز به علم وحیات دارد؛ شخص‌مرده نمی‌تواند تحمّل‌شهادت کند؛ وآدم زندهٔ کوروکر هم که نمی‌تواند بفهمد وتحمّل کند.

پس از اصول مسئلهٔ شهادت علم و حیات است ؛ و بنابراین

بدن انسان که دردنیا تحمّل می کند، ودر آخرت ادا می‌نماید اعمّ از گوش وچشم وجلود و دست وپا وغیرها ، زنده هستند؛ و دارای فهم وادراك.

زیرا اگر بگوئیم اینها حیات وعلم ندارند ، و خداوند صوتی دراینها ایجاد می کند ومثلاً پهلوی دست انسان درروز قیامت صوتی پدید می‌آورد که مثلاً این دست دزدی کرده است؛ آیا می‌توان نام این‌را شهادت دست گذارد؟ می‌توان گفت دست گواهی داد؟ ابداً ابداً این‌طور نیست.

شهادت دست وقتی‌صادق است که خود دست گفتگو داشته باشد؛ ونسبت گفتارمستقیماً به‌خودآن بوده باشد نه مانند ضَمُّ الْحَجَرِ فِي جَنْبِ الإِنْسَانِ صدائی درمجاور دست پدید آید وآن صدا چنین گوید؛ واگربگوئیم که الآن این‌دست دردنیا زندگی وحیات ندارد وعلم ندارد ودرروزقیامت حقّ اورا زنده می گرداند، و به او شعور وعلم می‌دهد واوشهادت می‌دهد این‌نیز کافی‌نیست.

دردنیا این دست مرده وبی‌شعور بوده چگونه تحمّل شهادت کرده تادرقیامت بیاید واداء شهادت کند؟ ودر این صورت بین دست ویك موجود اجنبی چه فرق خواهد بود که خدا دست‌را به نطق در آورد، وآن موجودرا درنیاورد که‌آن گواهی دهد؟ پس‌افاضهٔ علم وحیات فقط درروز قیامت کافی برای صدق معنای شهادت نیست؛ اینهاباید دردنیافهم داشته باشند؛ وبنابراین‌دست وپاوجلود فهم‌وشعور دارند؛ ودرفلسفهٔ متعالیّه ثابت است که تمام موجودات بدون استثناء

دارای علم‌وحیات وقدرت می‌باشند ووجود ملازم بااین سه خاصیّت است؛ یعنی هرچیزی که به‌آن وجود وموجود گفته شود به‌اندازهٔ سعه و گنجایشِ ماهیّت خود، دارای حیات و علم وقدرت است؛ نه تنها انسان وحیوان ونبات بلکه جمادات‌هم دارای حیاتند؛ ودارای قدرت ودارای شعور، به‌اندازهٔ خودشان؛ سنگ آسیافهم‌دارد، برگ درخت فهم‌دارد، آب وهوا،خورشید، ماه وستارگان، وزمین، وفصول اربعه، تمام دارای فهم وشعورند.

چقدر لطیف وعالی ملّای رومی درمثنوی این‌حقیقت‌راباز گو کرده است.

باد و خاك و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده با حقّ زنده‌اند
پیش حقّ آتش همیشه در قیام
همچو عاشق روز و شب بیجان مدام
سنگ بر آهن زنی آتش جَهَد
هم به امر حقّ قدم بیرون نهد
سنگ و آهن خود سبب آمد ولیك
تو به بالاتر نگر ای مرد نیك
کاین سبب را آن سبب آورد پیش
بی سبب کی شد سبب هرگز به خویش
گردش چرخ این رسن‌را علّت است
چرخ گردان را ندیدن زلّت است

این رسن هـای سبب هـا در جهـان
هان و هان زین چرخ سرگردان مدان
تا نمانی صِفر و سرگردان چو چرخ
تا نسوزی تو ز بی مغزی چـو مَرخْ
بـاد و آتش مـی‌شوند از امـر حـقّ
هـردو سرمست آمدند از خمـر حـقّ
گـر نبودی واقف از حـقّ، جـان باد
فـرق چـون کردی میـان قـوم عـاد
هُـود گِـرد مـومنان خـطّ می‌کشید
نـرم مـی‌شد باد کانجـا مـی‌رسید
هرکه بیرون بـود زآنخـطّ جـمله را
پـاره پـاره مـی‌شکست انـدر هـوا
همـچنین بـادِ اجـل بـا عـارفان
نـرم و خوش همچـون نسیم بـوستان
آتش ابـراهیم را دنـدان نَـزَد
چون گزیدهٔ حـقّ بود چونش گَزَد
آتش شهـوت نسوزد اهـل دیـن
بـاغیان را بـرده تـا قعـر زمیـن
موجَ دریا چون به امر حـقّ بتاخت
اهلِ موسی را ز قِبطی وا شناخت
خاك، قارون را چو فرمان در رسید
با زر و تـختش بـه قـعر خـود کشید

آب و گل چون از دم عیسی چرید
بال و پر بگشاد و مرغی شد پرید
کوه طور از نور موسی شد به رقص
صوفی کامل شد و رست او ز نقص
چه عجب گر کوه،صوفی شد عزیز
جسم موسی از کلوخی بود نیز [۱]

باری همهٔ موجودات فهم وشعوردارند؛ولی‌مانمی‌فهمیم؛ آنها هم می گویند این انسان آدم بی‌شعور و نافهمی است؛ راست هم می گویند ، آنها می گویند : اینها نمی‌فهمند ، ما می گوئیم آنها نمی‌فهمند .

قبول ندارید!؟ مادرعالم،خودرا بافهم می‌دانیم‌وبس امّا از کجا چنین باشد؟ درعالم جمادات که نرفته‌ایم و ببینیم چه خبراست؟ شاید آنهاهم درعالَمِ خود می گویند: این انسان هیچ نمی‌فهمد.

تااندازه‌ای‌هم راست می گویند، اگرانسان فهم داشت این همه جنایت نمی کرد؛ فرشتگان گفتند: خدایا دردنیا می‌خواهی چه خلق کنی ؟ ! اینها مُفْسِدفِی الأَرْض هستند ؛ اولین کسانی که نام انسان را مُفْسِدفِی الأَرْض گذاردند ملائکه بودند ، چون می‌دانستند که انسان درروی زمین چه خون‌ها که نمی‌ریزد وچه فسادها که برپانمی کند؟

بنابراین چون ما به‌موجودات دیگرراه نداریم؛ نباید بگوئیم:

۱ــ منتخبی ازاشعار مولانا ازجلد اول «مثنوی» صفحهٔ ۲۳ و۲۲ از طبع میرخانی.

آنهافاقد شعوروحیاتند؛ موجودند؛ ولازمهٔ وجود حیات وعلم وقدرت است؛ دراین مسئله جای هیچگونه تردید نیست.

وبنابراین‌نظریه، عالم‌وجود دارای حیات‌است؛این‌ستون مسجد دارای حیات است واین فرش که برروی آن نشسته‌اید زنده است وشعوردارد ودرروز بازپسین شهادت‌هم می‌دهند.

یکی‌ازموجوداتی که گواهی می‌دهد زمان است ؛ ویکی مکان است که انشاءالله تعالی دربحث شهادت زمان ومکان خواهد آمد؛ پس این عالمی که مادرآن زیست می کنیم سراسر مملوّ وسرشارازحیات وقدرت و علم است ولیکن وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً انسان از علم بهرهٔ اندکی دارد، حالا ماواقعاً درخود بنگریم و ببینیم که به تمام موجودات علم داریم ؟ به تمام اسرارکائنات علم داریم؟ چقدر علم داریم؟

بزرگان ازفلاسفه اعمّ‌ازمتدیّنین وغیرمتدیّنین عمرشان به‌سر آمد وبا نهایت کاوشی که در سنین عمر خود نمودند ، همه درهنگام مردن معترف بودند که هیچ نفهمیده‌ایم.

بوعلی‌سینا گوید:

تا بدآنجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

و گویند: بوعلی‌سینا درحال احتضارش مکرّراً این بیت‌را بر زبان می‌راند.

نَمُوتُ وَ لَيْسَ لَنَا حَاصِلٌ سِوَى عِلْمِنَا أَنَّهُ مَا عَلِمَ[1]

۱ــ «لغت‌نامهٔ دهخدا»مادّهٔ ابوعلی‌سینا ص۶۵۲ و معنای این بیت ←

ونیز گوید:

از قعر گل سیاه تااوج زُحَل کردم همه مشکلات گیتی‌را حلّ
بیرون‌جستم‌زقید هرمکروحِیَل هربند گشاده شد مگربند اجل[۱]

گرچه بعضی رباعی فوق را به عبارت زیر از خیام نقل می‌کنند.

ازجرم حضیض‌خاك تااوج زُحَل
کردم همه مشکلات گردون‌راحلّ
بیرون جستم زبند هر مکرو حِیَل
هربند گشاده شد مگر بند اجل[۲]

وفارابی نظیر همین مضمون‌را گفته است.

وحکیم عمرخیّام گفته است:

اَسرار اَزل‌را نه تو دانی ونه من
وین‌خطّ معمّانه تو خوانی ونه من
هست ازپس پرده گفتگوی من‌وتو
چون‌پرده برافتد نه تومانی‌ونه من

وفخررازی گوید:

←

اینست: می‌میریم ما وبرای‌ما چیزی به‌دست نیامد مگرآنکه دانستیم که ندانسته‌ایم.

۱ــ همین کتاب ص۶۵۴.

۲ــ «رباعیات خیام» بامقدمهٔ دکتر فریدرخ روزن طبع‌برلین ص۹۷

ترسم بروم عالم جان نادیده
بیرون روم از جهان جهان نادیده
درعالم جان چو روم ازعالم تن
درعالم تن عالم جان نادیده [۱]

ونیز فخررازی گوید:

نَهایَةُ إقْدامِ الْعُقُولِ عِقالُ
وَ غایَةُ سَعْیِ الْعالِمینَ ضَلالُ
وَلَمْ نَسْتَفِدْ مِنْ سَعْیِنا طُولَ عُمْرِنا
سِوَی أنْ جَمَعْنا فیهِ قیلَ وَ قالُوا
وَ ارْواحُنا مَحْبُوسَةٌ فی جُسُومِنا
وَ حاصِلُ دُنْیانا أذاً وَ وَبالُ [۲]

ومعنای این ابیات چنین است:

«آخرین درجهٔ اقدام کردن عقل‌ها در مسائل پابستگی است؛ ونهایت کوشش دانایان تحیّر و گم شدن است. وما درمدت طول عمر خوداز کوششی که نمودیم بهره‌ای نیافتیم غیر از آنچه مشتی از گفتگوها اندوختیم. وارواح ماپیوسته دراجساد ما زندانی بود؛ وحاصل در نتیجهٔ دنیای ما اذیّت ووبال است».

واززمخشری است.

الْعِلْمُ لِلرَّحْمَنِ جَلَّ جَلالُهُ
وَ سِواهُ فی جَهَلاتِهِ یَتَغَمْغَمُ

۱ـ «علل گرایش به‌مادیگری» ص۲۴
۲ـ «کشکول شیخ بهائی» ج۱ ص۶۲ از طبع مصر.

مَـا لِلتُّـرَابِ وَ لِلْعُلُومِ وَ إِنَّمَـا
يَسْعَـى لِيَعْلَمَ أَنَّـهُ لاَ يَعْلَـمُ [1]

ومعنای این رباعی این چنین است:

«علم ودانش اختصاص به‌خداوند جـلّ جلالهُ دارد؛ وما سوی خداوندی در گرداب های جهل چون غریقی که غوطه می‌خورد، و از زیر آب صدای نامفهومی می کند، دانشش ضعیف ونامفهوم وپیوسته باآن دست به گریبان است.

خاك‌را چه مناسبت که بساحت علوم دست یابد،وفقط کوشش‌اِ دراین است که بداند که نمی‌داند».

باری تمام این‌سخنان برای اینست که انسان دارای علمی کوتاهِ وکم، وعالم تکوین واسرار آفرینش علمش بلند وبسیار؛ وبا هرذرّه از موجـودات رقیب وحفیظی است؛ وانسان چنین نپندارد که چـون خودرا به تغافل زند ، عالم کـون و جهان آفـرینش هم از او غـافل است .

حضرت استادناالمکـرّم آیةالله آقای حاج شیخ‌مرتضی حائری یزدی مـدّ ظلّـه العالی که فعلاً از اساتید برجسته و طراز اوّل حوزهٔ مقـدّسهٔ علمیـّهٔ قم‌ودارای فضائل‌اخلاقی‌ومکارم شیم‌می‌باشند،داستانی بسیار آمـوزنده و تربیت کننده نقل کردند ازجناب‌ثقهٔ معتمد حجـّة الاسلام آقای حاج‌شیخ اسمعیل چـاپلقی که از اعاظم علمای طهران ومدرّسین اخلاق ومروجین شریعت غـرّاء هستند:

۱ــ همان کتاب وهمان صفحه .

آقـای حـائـری فرمـودند : آقای چاپلقی بـرای من بدون واسطه نقل کرد که من باپدرم وجماعتی با کجاوه ودلیجان والاغ از چاپلق عازم تشرّف به ارض اقدس علی بن موسی الرضی علیه آلاف التحیّة والثناء شدیم؛ ودر آن زمـان که وسیلهٔ سواری منحصر دراینها بود، از چاپلق که از قراء اراك است تا طهران با الاغ و کجاوه ده روز طول می کشید وازطهران تامشهد مقدّس یك ماه به طول می انجامید .

معمولاً قافله که از طهران حـرکت می کرد یکسره می رفت تا شاهرود که میانهٔ راه است؛ ودر آنجادوروزبرای حمّام ورخت شوئی واستراحت توقّف می نمود ؛ چون در طول پانزده روز از طهران به شاهرود مردم بسیارخسته و چرك و کثیف می شدند؛ وبـرای استحمام وشستن لباس ها یك روز، وبرای استراحت روزدوم را قرارمی دادند.

روز اوّل که قافله وارد شاهرود شد، وبنا بود همه به استحمام وتطهیر وتنظیف ألبسه مشغول شوند، من فقط مشغول شستن لباس های پدرم شدم؛ واورا به حمّام بردم وبه طور کامل نظیف نمودم؛ به طوری که روزسپری شد ومن قادر برشستن لباس های خودم واستحمام خودم نشدم؛ وفردا که بنابود همه بخوابند و استراحت کنند تا دراول شب قافله حرکت کند همه خوابیدند؛ واز آن جمله پدرم نیزاستراحت نمود، من به شستن لباس های خودم مشغول شدم، وهمه را تنظیف وتغسیل نمودم، وازخود استحمام نمودم تاروز به سر آمد، وابداً استراحتی نکردم ، وآنقدرخسته وفرسوده بودم که حدّ نداشت.

شب مردم نمازمغرب را خوانده، وسوارشدند، وبه راه افتادند؛

قدری که راه رفتیم من دیدم به هیچ وجه طاقت سواری و برقراری برروی مرکب را ندارم؛ و آنقدر خواب وخستگی برمن غالب است که هم اکنون است که ازروی مرکب به زمین بیفتم؛ باخود گفتم ازالاغ پیاده می‌شوم و کنار جاده یکساعت می‌خوابم وسپس بیدار می‌شوم؛ وباسرعت خودرا به قافله می‌رسانم؛ چون شخص پیاده معمولاً سرعتش از قافله و مال بیشتر است.

پیاده شدم؛ ودربیابان کنارهمان راه خوابیدم؛ یك مرتبه بیدار شدم دیدم آفتاب از آسمان بالا آمده؛ وغرق عرق شده‌ام؛ وتمام خستگی من برطرف شده است! ولی یك شب تمام ومقداری ازروز راخوابیده‌ام خدایا چکنم؟ وچگونه به قافله برسم ؟ ودر این بیابان مال رو که جای پای مال بسیار است، از کدام راه بروم که خودرا برسانم؟ وبین من وقافله یك شب راه فاصله است چگونه خودرا می‌توانم برسانم؟

دراین حال دیدم ناگهان دونفر نزد من آمدند؛ ودرتن یکی از آنها لباس نمدی بود که نیمه آستین داشت وبه من گفتند: برخیز وازاین راه برو به قافله می‌رسی ! ویکی از آن راه‌هارا که جای پای مال بود نشان دادند.

من برخاستم وبه راه افتادم ، تقریباً پنج دقیقه‌ای که راه رفتم به قهوه‌خانه‌ای که در کنار استخری بزرگ واقع بود رسیدم؛ من در آن قهوه خانه رفتم ویك استکان چائی خوردم؛ صاحب قهوه‌خانه خواست استکان دیگر بیاورد قبول نکردم؛ چون قیمت دواستکان مجموعاً سه شاهی می‌شد ومن بیش از (صد دینار که دوشاهی بود) با خود همراه

نداشتم و بقیّهٔ پول ها نزد پدرم، وبا اسباب های من با قافله رفته بود.

قهوه‌چی پرسید چرا یك‌چای دیگر نمی‌خوری؟! گفتم صددینار بیشتر ندارم؛ گفت: قبول دارم وبه‌همان دوشاهی یك‌استکان دیگر چای خوردم وبعد به راه افتادم و تقریباً پنج دقیقه راه آمدم رسیدم به کاروانسرائی، ودیدم قافلهٔ ما در اینجا پیاده شده‌اند ومخصوصاً پدرم هنوز داخل کاروان‌سرا نرفته وبه‌پشت دیوار کاروان‌سرا نشسته وتکیه داده است.

پدرم گفت: ماالآن ازراه رسیده‌ایم، تو کجابودی؟ من قضیّه‌را نقل کردم‌و گفتم که فقط ده دقیقه من‌راه‌آمده‌ام تارسیده‌ام؛ گفت عجبا! ما ازشب تاصبح راه پیموده‌ایم؛ چگونه تواین مسافت طویل‌را دراین مدّت کوتاه آمده‌ای؟! این‌مسلّماً دراثر تصرّف وراهنمائی آن دومرد که ازرجال‌الغیب بوده‌اند می‌باشد.

حضرت آقای حائری می‌فرمودند: اینك آقای چاپلقی حیات دارند و من در عدالت ایشان وصدق این داستان هیچ شبهه‌ای ندارم.

باری این داستان وچه بسانظائری که ازمشابه‌آن اتّفاق افتاده است؛ بطور حتم دلالت بر یك سلسله ارتباطاتی بین موجودات دارد یعنی اوّلاً اطّلاع بعضی‌ازارواح طیّبه وطیّ زمین ووصول به‌مقصد به‌اسرع وقت واستراحت درروی زمین وچیزهای دیگری که با دقّت معلوم‌می‌شود؛ پس‌چراانسان ازاین ارتباطات غافل‌است؟ واین‌جهان‌را

مرکّب ازاجزاء متفرّق ومتشتّت می‌داند درحالی که همین طوری که ازنقطهٔ نظرفیزیکی بین اجزاء این جهان، این ربط عظیم وعجیب برقرار است، وارتباطات جهان مادّه ازنقطهٔ نظر مادّه، فلاسفه و متفکّران را مبهوت وحیرت آساساخته‌است، همین طوراز نقطهٔ نظرمعنی وارتباطات روحی ونفسی بین این جهان ربط عجیب وعظیم موجود است.

تا نگرید طفل کی نوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن[1]

تا نگرید طفلك حلوا فروش دیگ بخشایش کجا آیدبجوش[2]

وحاصل آنکه علوم انسانی بسیاراندك است واسرار وغوامض این جهان بسیارفراوان، درهرموجودی بلکه درهرذرّه‌ای یك جهان اسرار مختصّ به‌آن وجوددارد، که انسان ابداًازآن خبری ندارد؛ وبنابراین دربرابراین علوم واسرار وحقایق واطوارهستی وجهان آفرینش، علوم انسان به‌قدر ذرّه‌ایست در برابر امواج نورانی خورشید عالمتاب که تمام فضای عالم اجرام وستارگان وکهکشان‌هارا فراگرفته است؛ یا به‌قدرقطره‌ای درمقابل اقیانوس‌های آب که سه ربع جهان‌راغیرمسکون ساخته است؛ بلکه ازاین‌مقیاس‌هم کم‌تروکوچکتر؛ بلکه می‌توانیم بگوئیم: صفردربرابر بی‌نهایت.

علوم واسرار وواقعیّات به‌اندازه‌ای گسترده وپهناور است که اگر انسان درتمام‌مدّت عمر زحمت بکشد ورنج برد وتحمّل مشاّق کند بافرض‌اینکه دارای فکرعالی وسرشار باشد؛ از حقیقت واسرار

۱ـ «مثنوی» طبع میرخانی ج۲ ص ۱۱۵ سطر ۱۱.

۲ ـ همین کتاب ص۱۱۶ سطر۲۳.

نهفته دریك‌سلّول نمی‌تواند اطّلاع حاصل کند؛ تاچه رسد به آنکه علومش‌ازاین‌سلّول گسترش‌بگیرد به‌تمام موجودات وعوالم وبواطن آنها ومبدء ومنتهای مسیری که آنها دارند؛ جز ذات اقدس حقّ عالم السّر والخفیّات وعلاّم‌الغیوب که می‌تواند علم پیدا کند؟

وعلاوه‌براین، علمِ هرموجودی درحیطهٔ خودآنست؛ انسان‌علم به عالَم حیوان ندارد حیوان علم به انسان ندارد؛ انسان علم به نبات ندارد؛ نبات علم به‌انسان ندارد؛ نه نباتات از جمادات خبری دارند؛ ونه جمادات ازآنها؛ هیچ‌موجودی‌را علم به‌موجود دگرنیست، هر موجودی ازخود خبردارد آنهم بسیاربسیط وساده بطوراجمال.

حضرت جمال‌الحقّ ومرآت‌العارفین مرحوم‌آیةالله حاج‌شیخ محمّد جواد انصاری همدانی رضوان‌الله علیه می‌فرمودند: روزی که حضرت موسی علی‌نبیّنا و آله وعلیه‌السّلام زمین را حفرمی کرد، درآن طبقات زیرزمین کلنگش به سنگی گرفت و سنگ شکافته شد، ودرمیان آن کِرم ریزی به‌چشم خورد.

حضرت موسی‌عرضه داشت: بارپروردگارا! می‌خواهم بدانم این کرم ریزرا دروسط سنگ درتاریکی‌های اعماق زمین برای چه آفریدی؟

فورأخطاب رسید: ای‌موسی! این کرم‌هم روزی هفتاد مرتبه از من می‌پرسد: موسی‌را برای چه مصلحتی آفریدی؟

انسان که‌اشرف مخلوقات‌است، به‌اینست که قابل‌انعطاف‌است، وآن قوا واستعدادی که به او داده شده است می‌تواند ترقّی دهد وبه

جلو برود وعلوم خودرا گسترده کند؛ ولی به‌واسطهٔ اشرف مخلوقات بودن خود ، نمی‌تواند انکار شعور و ادراك از بقیّهٔ موجودات بنماید .

پس بنابراین تمام موجوداتی که شهادت می‌دهند دارای علم وشعور وادراکند. مانمی‌فهمیم.

وَ إِنْ مِنْشَیْءٍ إِلاَّیُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکِنْ لاَتَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ (آیهٔ ۴۴ ازسورهٔ ۱۷ اسراء)

«هیچ‌چیزی نیست مگر آنکه باحمد خداتسبیح‌می گوید ولیکن شمامردم تسبیح آنهارا نمی‌فهمید».

یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلاَئِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ (آیهٔ ۱۳ از سورهٔ ۱۳ رعد)

«صدای‌رعدو آسمان‌غرّشی که‌به گوش‌می‌رسد،به‌حمد خداوند تسبیح می کنند؛ و فرشتگان از خوف و خشیّت حقّ با حمدِ خود تسبیح گویانند».

آری‌همینست که وجود وحیات وعلم درهمهٔ موجودات ساری است؛ زیراایجادنطق‌را تسبیح‌نمی گویند وهمچنین شهادت نمی‌نامند وبنابراین‌اساس‌خداوند تعییب‌وتعییرمی کند افرادی‌را که به‌موجودات بی‌جان عشق ورزیده وآنان‌را عبادت کرده‌اند.

وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوَا مِنْ دُونِ اللّهِ مَنْلاَ یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیمَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ کَانُوَا لَهُمْ اَعْدَائاً وَ کَانُوَا بِعِبَادَتِهِمْ کَافِرِینَ (آیهٔ ۵و۶ ازسورهٔ ۴۶ احقاف)

«وکدام کس گمراه‌تر از آن که غیر از خداوند کسی‌را بخواند که تاروز قیامت هم قدرت براجابت اورا ندارد؟ وعلاوه آنان تنبّه وتوجّهی‌هم به‌خواندن اینان ندارند؛ ودرزمانی که مردم برای قیامت محشور گردند، آنان دشمنان اینان بوده، واز عبادت‌های اینان تبرّی جسته ونسبت به‌آن کافر می‌باشند».

وبنابراین اساس‌است که قرآن کریم عشق‌بازی وعبادت‌را با موجودات‌فاقد شعور وبی‌روح غلط می‌داند؛ قرآن می گوید: شما که این‌بت‌هارامی‌پرستید؛ عمل‌غلطی‌انجام می‌دهید! چون بت فاقد شعور وادراك است؛ اگرواقعاً بدانید که این بت درعالم تسبیح دارد؛ شعور وادراك وفهم دارد وبدانید که این‌شعور وفهم، علم وفهم خداست که درآن‌متجلّی‌شده است؛ دراین‌صورت سجده کردن بت سجده کردن خداست؛ چون‌وقتی‌شما به‌بت سجده کردیداز نقطه‌نظر اینکه موجودی است ظلّی وفانی‌واستقلال ندارد وفهیم است وقادر و عالم است به قدرت وعلم خدا، وخلقتی است ازمخلوقات خدا، وربط باخدا دارد دارد؛ ومرکز تجلّیات نور واسماء وصفات حقّ است؛ پس بنابراین دیگرازاین‌جهت سجدهٔ شما باسجدهٔ خدافاصله‌ای ندارد؛ چون ظهور خداست وشما به‌عنوان همین معنای ظهور برآن سجده می کنید؛ واز این آئینه وآیه خدارا می‌نگرید ومشاهده می‌نمائید پس این سجده سجده به‌خداست.

مانند امام وپیغمبر که توجّه به آنان از جهت عنوان مرآتیّت وآیتیّت عین توجّه به‌حقّ است.

اَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ (آیهٔ ۱۱۵ ازسوره ۲ بقره)

«به هرطرف که روی خودرا به گردانید ! پس آنجا وجه الله است ».

به‌هرجا که می‌خواهی‌سجده کن! به زمین سجده کن! به سنگ سجده کن! به‌بت سجده کن! تفاوتی ندارد؛ علّت عدم جواز سجده به‌بت آنست که مابت‌راموجود بی‌روح وبی‌ادراك می‌دانیم؛ وبنابراین انسان باروح وزنده وباشعور وادراك سجده کند دربرابرموجود فاقد این‌معانی، کرنش کند در مقابل بت مرده؛ این غلط است؛ واز همین جهت است که قرآن ازچنین سجده‌ای مواخذه می کند که:

اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَ لاَ یَشْعُرُونَ اَیَّانَ یُبْعَثُونَ

(آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ ۱۶ نحل)

«بت‌ها مردگانند : زنده نیستند ؛ ابداً شعور و فهم ندارند که در چه وقت مبعوث می‌شوند»؛ آن وقت شما می آئید وبه آنها سجده می کنید درروزقیامت همین بت‌ها که شما آنهارا کور و کر وجاهل می‌دانید! وآنهارامی‌پرستید، وسجده می کنید! زبان درمی آورند وبه عبادتی که شما نموده‌اید کافر می‌شوند . چون دارای حیات و شعور وادراکند؛ واین سجده‌ای که به‌آنها می کنید غلط است الآن آنها با زبان‌خود به‌شمامی گویند: سجده نکنید! ردّ شوید! مارا درمقابل‌خدا قرارندهید!ولی مانمی‌فهمیم وبه‌سجده می‌افتیم، درروزقیامت که چشم ملکوتی و گوش‌ملکوتی مابازمی گردد صدای آنان‌را می‌شنویم ودور باش آنهارا ادراك می‌نمائیم وَ کَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ کَافِرِینَ .

می گویند: پروردگارا ما اینهارا به‌عبادت خود دعوت نکردیم؛ مانسبت به این عمل کافریم! ما این عبادت هارا دردنیا مطرود می‌دانیم ومحکوم‌می کنیم؛ این انسان بدبخت مسکین اشتباه کرده که ماراعبادت کرده است وماازچنین عبادت‌هائی بیزاری می‌جوئیم.

بت‌ها درآنجاتکلّم‌دارند وسخن می گویند؛ وشهادت می‌دهند بر بطلان عبادت انسان نسبت به آنها

درکافی باسند متّصل‌خود روایت می کند ازمحمّدبن سالم از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام که درضمن حدیث مفصّلی‌فرموده‌اند:

وَ لَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤمِنُ فَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ [1].

اعضاء وجوارح بدن مومن درروز قیامت برعلیه او شهادت نمی‌دهند؛ بلکه شهادت می‌دهند برعلیه کسانی که حکم عذاب برای آنان مسجّل‌شده است؛ وامّامومن پس‌نامهٔ عمل ازطرف راست به‌او داده می‌شود.

وهمان‌طور که درآیهٔ شریفه ذکرشد: وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ درروایات نیز وارد است که شهادت اجزاء بدن اختصاص به‌اهل‌معصیت دارد؛ وجوارح واعضاء مومنان برآنان گواهی نمی‌دهند.

وچون حضرت باقر علیه‌السلام درحدیث گذشته فرمودند که: جوارح

۱ــ «معاد» علّامه طباطبائی مدّظلّه نسخه خطّی ص ۴۵.

شهادت‌می‌دهند بر آن کسانی که کلمهٔ عذاب بر آنهازده شده است واز جملهٔ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ استفاده کرده‌اند؛ ممکن است که کلام آن حضرت ازاین آیه استنتاج شده باشد؛

وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَآءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ أَنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (آیهٔ ۲۵ از سورهٔ ۴۱ سجده).

«مابرای(دشمنان خدا) رفیقان ویارانی قرین وهم‌جفت گماشتیم که تاآنچه درآینده دربرابر آنهاست ازشهوات وغفلات ونسیان خدا برای آنهازینت دهند؛ ودرآنچه در گذشته به‌پشت‌سرانداختند ازامور فانی‌شدهٔ اعتباریّه ازمقامات وریاست‌ها بدان متّکی گردند؛ و مُهر و گفتار حتمی‌عذاب خدابر آنهالازم شد وثابت گردید، درزمرهٔ کسانی که قبل‌ازآنها درمیان امّت‌های پیشین بودند، ازطائفهٔ جنّ وانس که روزگارخودرا باضرروزیان وخسران‌به‌سر آوردند».

در«تفسیرعلیّ‌بن‌ابراهیم‌قمی»ودر کتاب‌مَن‌لایَحضُرهُ‌الفقیه‌وارد است که‌ازحضرت‌صادق علیه‌السلام دربارهٔ گفتار خداوند تعالی: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ تاآخر این آیه سؤال شد.

حضرت فرمودند؛ يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَ الأَفْخَاذَ [1] مراد ازپوست‌های بدن آلات رجولیّت وانوثیّت وران‌های بدن‌هاست.

ودر«تفسیرعلیّ‌بن ابراهیم» نیزوارد است که:

۱ــ «معاد» علامه طباطبائی مدظله نسخه خطی ص ۴۵.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذا جَمَعَ اللهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيمَةِ دَفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ كِتَابَهُ فَيَنْظُرُونَ فِيهِ فَيُنْكِرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَيَشْهَدُ عَلَيْهِمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ : يَا رَبِّ مَلَائِكَتُكَ يَشْهَدُونَ لَكَ ثُمَّ يَحْلِفُونَ أَنَّهُمْ لَمْ يَعْلَمُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَهُوَ قَوْلُهُ: ثُمَّ يَبْعَثُهُمُ اللهُ فَيَحْلِفُونَ لَكُمْ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ خَتَمَ اللهُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَيَنْطِقُ جَوَارِحُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ[1].

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: چون خداوند تعالی خلایق‌را درروزقیامت مبعوث‌فرمایدو گردآورد نامهٔعمل‌هر کس‌را به‌صاحبش‌می‌رساند؛ آنان درنامهٔعمل‌خودنظرمی کنند؛ویك‌باره‌همه‌راانکارمی‌نمایند ومی گویند: ما ابداًچنین‌کارهائی‌را انجام نداده‌ایم و ازاینها به‌هیچ وجه‌من‌الوجوه اطّلاعی نداریم.

دراین‌حال‌خداوند فرشتگان‌را به‌گواهی‌می‌خواند؛ وفرشتگان همه‌گواهی می‌دهند.

آنان می گویند: بارپروردگارا! اینها که‌شهادت‌دادند فرشتگان تو بودند، وگواهی به‌نفع تو دادند؛ وسوگند یاد می کنند که ما ابداً چنین کارهائی‌را به‌جای نیاورده‌ایم! واطّلاعی از این اعمال نداریم! واینست معنای گفتار خداوند متعال: که سپس خداوند ایشان را برمی‌انگیزد و آنان برای شماسوگند دروغ یاد می کنند ؛ و چون‌کار

۱ــ «تفسیر علی‌بن ابراهیم» ص۵۹۱ بامختصر اختلافی در لفظ آورده است .

به‌اینجا می‌رسد پروردگار تعالی بر دهان‌های آنها مهر می‌زند و اعضاء وجوارح بدن آنها به آنچه در دنیا به‌جای آورده‌اند گواهی می‌دهد.

خداوند به‌حقّ محمّد و آله‌الطاهرین پیوسته مارا بیدار بدارد؛ ویك لحظه به‌خودمان واگذار نکند.

مجلس چهل و هشتم

شهادت زمان و مکان در قیامت

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(مجلس چهل وهشتم)

الحمدلله ربّ العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

وَ تِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ* وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ

(آیهٔ ۱۴۱و۱۴۲ ازسورهٔ ۳ آل عمران)

«و این روزهای روزگاررا ما به اختلاف احوال در میان مردم وخلایق می گردانیم؛ وبه علّت آنکه مقام و منزلت کسانی که ایمان آورده معیّن ومعلوم شود؛ وخداوند ازمیان شما گواهانی‌را براعمال مردم برگیرد ومشخّص نماید؛ وخداوند البتّه ستمکاران‌را دوست ندارد؛ ودیگر به‌علّت آنکه اهل ایمان‌را ازهرگونه عیب ونقصی پاك وپاکیزه گرداند؛ واهل کفررا به‌پاداش ظلم وکفرشان محوونابود سازد».

ازاین آیهٔ مبارکه می‌توان استفاده کرد که یکی‌اززمرهٔ گواهانی که براعمال انسان گواه‌هستند همین‌روزهاست؛ایام‌است؛ اینها گواهان براعمال انسان هستند؛ ساعات، دقایق، روزها، شب‌ها، ماه‌ها، سال‌ها، ایّام‌شریفه،روزهای‌جمعه،لیالی‌شریفه،وروزهای مبارکهٔ اعیاد، زمان‌ها مکان‌ها، زمین‌ها، کوه‌ها، بِقاع ، مساجد، اماکن متبرّکه ، و مشاهد مشرّفه، شهادت دهندگانی برانسان هستند.

اجمالاً برای اینکه قدری‌این‌مطلب به‌اذهان نزدیك شود وبسیار بعید به نظر نرسد مقدّمهٔ کوتاهی ازادلّهٔ عقلیّه بیان می‌کنیم؛ وبعداً ازادلّهٔ نقلیّه که دراین باره آمده است استشهاد می‌نمائیم.

همچنانکه‌ذکر کرده‌ایم،درحکمت‌متعالیّه به‌برهان رسیده است که هرموجودی ازموجودات گرچه یك ذرّهٔ نامرئی‌باشد به قدر خود دارای حیات وقدرت وعلم هستند؛ و بنابراین تمام عالم وجود دارای این‌سه خاصیّت است؛ وما درهرچیزی که بتوان نام وجود وموجود برآن نهاد، چیزی‌را نمی‌توانیم بیابیم که ازاین مزایا عاری باشد.

این‌حرکاتی که دربدن انسان هست؛ فعل وانفعالاتی که دربدن هست، درابدان‌حیوانات‌هست؛ دردرختان هست؛ درنباتات وجمادات هست؛ درکرات هست؛ حرکت جوهریّه باشد ویاحرکت اتمی ویا سایرحرکات، تمام‌براساس قدرت‌وحیات وادراك آن موجود برحسب ظرفیّت‌وسعهٔ‌ماهیّت اوست؛ ودراین‌فلسفهٔ کلّیّه ابداً درعالم وجود مورد استثنائی‌را نمی‌توان یافت.

وازطرف دیگر می‌دانیم آنچه از اشیائی که در خارج موجود

شوند، بعد ازوجود دیگر طریان عدم بر آنها محال است؛ چیزی که موجود شد درعین موجودیّت محال است معدوم باشد؛ وجود وعدم متناقضند.

بلی بایك خصوصیّت دگری مادّهٔ مشترکه لباس عدم می‌پوشد: این درخت الآن موجود است؛ درساعت بعد آنرا می‌برند و چوب است؛ وبعداً آنرامی‌سوزانند وذغال است؛ وسپس خاکستر می‌شود. این حالات مختلف دلالت برعدم نمی‌کند؛ درخت درآن زمانی که درخت بوده، درظرف کَون ودَهر الی‌الأبد درخت است، درظرف دیگرچوب وذغال وخاکسترمی‌شود.

بنابراین افعالی که انسان انجام‌می‌دهد ربط ونسبتی باموجودات خارجیّ‌دارد؛ چون معدوم‌نمی‌شود؛ وآن‌موجوداتْ خارجیّه مرتبِط باآن، ازآن فعل باخبرند ادراك وشعوردارند.

بنده که دراینجا نشسته‌ام وتکلّم می‌کنم این کلام یك فعل‌است ونسبتی‌دارد: اوّلاً دراین‌زمان واقعست؛ ثانیاًدراین‌مکان واقعست؛ واز نقطه نظروضع ومحاذات مواجه با آقایان هستیم! وضع آقایان رو به قبله است؛ دیوارهای اطراف وسقف وزمین درشرایط خاصّی جلو وپشت مارا احاطه‌کرده است؛ وخلاصه تمام اینهاروابطی‌است که بین ماوسخن‌ما واین موجودات خارجیّ ربط می‌دهد؛ چون فعل ماصادر ازذات ماست؛ پس‌همین‌نسبتی‌را که فعل‌ما با این موجودات خارجی دارد، ذات ماهم باید این‌نسبت‌را داشته باشد.

پس ذات ماکه وجود پیداکرد، واین‌فعل ازآن صادرشد؛ ذات

ما آن‌نسبت‌را باموجودات خارجی پیدامی کند؛ وبه‌تبَعِ آن، افعالی که ازاین ذات سر می‌زند با موجودات خارجیّ ربط پیدا می کنند؛ ولازمهٔ ربط باموجودات خارجی نسبت است که بین این فعل وذات؛ وبین آن‌موجودات‌خارجی پیدامی‌شود؛ و نسبت دو طرف می‌خواهد یکی‌این طرف ویکی آن طرف ؛ و گـر نه تحقّق نسبت محـال است؛ پس بـه مجرّد تحقّق ذات ، تمـام ربـط و نسبت و طـرفیـن نسبت متحقّقند.

وبعدازاین که‌ثابت کردیم که آنچه درعالم‌وجود موجود گردد، ولباس‌هستی دربر کند؛ پیوسته باقی‌است ودارای حیات وعلم وقدرت است؛ پس‌تمام موجودات وافعال آنهاباقی‌هستند؛ باتمام خصوصیّات باشعوروادراك؛ ونتیجه اینکه‌ما که‌فعلاً دراینجانشسته‌ایم مازنده‌هستیم! تمام نسبت وارتباطاتی که داریم آنهاهم زنده هستند!

زمانی که در آن قراردادیم‌زنده است وشعوردارد؛ مکانی که در آن قرارداریم زنده‌است وشعور دارد. این مسجد، دیوارهای مسجد، سقف‌وفرش‌مسجد، ستون‌های مسجد، منبروآجرها، ومـلات‌های درزِ آجرها، گچ‌ها، آهن ها، درها همه زنده وبا شعورند؛ گرچه ما همه‌را ساکت وصامت می‌بینیم چون راه فهم وادراك مامحدود است وبیش ازحیطه وحـدّ اعطاء شده به‌ما حـقّ ورود به مـوجودات خارجیّه‌را نداریم؛ ولیکن درعالم وجود غـوغائی است ازسَمع وبَصَر وفهم وشعور که این‌موجودات حائزهستند.

اما درحشر همه زنده وسمیع وبصیر درنزد انسان جلوه دارند.

عـالم افسرده است و نـام او جـماد
جـامـد افسرده بـود ای اوستـاد
باش تـا خـورشید حشر آیـد عیان
تـا ببینـی جُنـبش جسم جهـان
چون عصای‌موسی اینجا مـار شد
عقـل را از سـاکنـان اِخبـارشد
پارهٔخاك تو را چون زنده ساخت
خـاك‌هـارا جملگی بایـد شنـاخت
مرده زین سویند وز آن سو زنده‌اند
خامُش اینجا و آن‌طرف گوینده‌اند
چون ازآن سوشان فرستد سوی ما
آن عصـا گـردد سـوی مـا اژدهـا
کوه هـا هـم لحـن داودی شـود
جـوهرآهن به کف مـومـی شود
بـادْ حـمّال سلیمـانـی شـود
بَـحـرْ با مـوسی‌سخندانـی شود
مـاهْ بـا احمد اشارت بیـن شود
نـار ابـراهیـم را نسـریـن شـود
خاكْ قارون را چـو ماری درکشد
اُسْتُـنِ حَنّـانه آیـددر رَشَـد
سنگْ أحمد را سلامـی مـی کند
کـوهْ یحیـی را پیامـی می‌کند

جملهٔ ذرّاتِ عالم در نهان
باتو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
با شما نا محرمان ما خامُشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید
محرم جان جمادان کی شوید ؟
از جمادی در جهانِ جان روید
غُلغل أجزای عالَم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت
وسوسهٔ تأویل ها برْ بایدت
چون ندارد جان تو قندیل ها
بهر بینش کرده ای تأویل ها [1]

این ازنقطهٔ نظر برهان علمی که‌بدان فقط اشاره‌ای شد؛ و اصل این برهان در حکمت بیان می‌شود ؛ پس بنابراین‌ماسروکارداریم بایك عالم اززندگی وبا یك عالم از قدرت وعلم؛ ودر هرساعت وهر لحظه هرجابرویم وهر کاری بکنیم مواجه هستیم با یك دنیا از حیات وعلم؛ ویك لحظه نمی‌توانیم خودرابیابیم درجائی که آنجا فاقد شعور وعلم باشد؛ ودرآن محیّطه ما ازعلم الهی درمظاهر آن ظهور مطلق برکنار باشیم.

ودرآن صقع‌وناحیه زندانی‌باشیم درزندان جهالت فرورفته‌ایم

۱ــ «مثنوی‌ملای‌رومی» جلد سوم طبع میرخانی ص ۲۲۷.

به علّت عدم ادراك این واقعیّت ؛ و گرنه آنچه ما را فرا گرفته از زمان و مکان و سایر اعراض بدون شعور و بدون قدرت و حیات نیستند .

عَالِمُ الْغَيْبِ لاَيَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماوَاتِ وَلاَ فِي الأَرْضِ وَلاَ أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلاَ أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ * لِيَجْزِيَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (آیهٔ ۳و۴ ازسورهٔ۳۲ سبأ)

در آیهٔ اول می‌فرماید: خداوند به پنهانی‌هاعالم است وازحیطهٔ علم او به‌قدروزن یك ذرّه ونه کوچکتر از ذرّه ونه بزرگتر از ذرّه نه‌درزمین‌ونه در آسمان‌ها پنهان‌نمی‌شود؛ وبلکه همه در کتاب آشکارای خداوند موجود است».

ودر آیهٔ دوم می‌فرماید: « برای آنکه خداوند پاداش نیك دهد کسانی‌را که ایمان آوردند واعمال نیك انجام دادند، که البته برای انسان آمرزش‌خداوندی ورزق وروزی کریمانه‌ای خواهند داشت.»

بادقّت دراین آیات بدست می آید که خداوند که خودراعالم - الغیب معرّفی می کند. وچنین می گوید: که هیچ ذرّه‌ای ازاو پنهان نیست؛ می‌فرماید: همهٔ اینهادر کتاب مبین‌هستند؛ یعنی‌در کتاب‌تکوین وجان وروح این عالم ؛ پس علم خدا همان کتاب تکوین است وهر موجودی از موجودات علم حضوری خداست؛ و وجودش علم خدا است؛ پس‌سراسر عالم کون وتحقّق خارج عین علم فعلیّ خداست تبارك وتعالی.

وسپس جزای مؤمنین وعـاملین به‌اعمال صالحه‌را براین امـر مترتّب می کند یعنی‌چون خدا علم دارد و علم او کتاب تکوین است بنابراین طبق این کتاب مبین‌پاداش نیکو به‌مؤمنان می‌دهد؛ وبنابراین به‌خوبی به‌دست می آید که موجودات خارجی دارای علم وشعورند؛ وشهادت‌و گواهی‌می‌دهند که‌ازروی آن خداوندمؤمنان‌را به‌أجر جزیل مغفرت ورزق کریم مأجور می‌دارد؛ وازجمله موجودات زمان ومکان است.

زمان‌ومکان‌بیدارندواعمال‌رادرخود گرفته ثبت‌وضبط می کنند؛ حتّی لحظات انسان‌را ، چشم برهم نهادن و مـژگان زدن‌را، وحتّی تفکّر انسان وتعقّل اورا درخود گرفته وتحمّل می کنند؛ و سپس ادا می‌نمایند؛ امروزمی گیرندفردامی‌دهند؛ امروز گیرنده‌وفردا پس‌دهنده هستند؛امروزروز لـّف است؛وفرداروزنشر؛ اعمال یکی‌پس‌ازدیگری دراتّصال زمان پیدا می‌شود و انسان روی این خـطّ تدریجی متّصل زمانی مرتّباً به‌جلو می‌رود، واعمال‌را یکی پس‌از دیگری پشت سر می گذارد؛ ودرپندار خود چنین تـرسیم می کند که ازبین رفته است، لیکن‌چنین نیست، چیزی که موجود شد معدوم نمی‌شود.

همه به‌جای خود محفوظ است، فردانوارا باز می کنند چرخ زمان حقایق را می‌خواند، ومکان حـقایق را بروز می‌دهند ؛ و انسان خودش‌را باتمام اعمال وخصوصییات و کیفیّات مشاهده می کند.

یعنی‌این‌صحنه‌مسجدی که مادر آن‌هستیم،باتمام‌این‌خصوصیّات واین معنی گردش و گذشت که خیـال می کنیم که این ساعت سپری

می‌شود، ومـوجودیّت مافقط به همین لحظاتیست که داریم، همین مجلس‌را باتمام جهات ظاهریّه وباطنیّه فردا می‌نگریم، نه تنها مانند ضبط صوت های مادّی، بلکه تمام موجودات واقع در زمان ومکان و نفس زمان و مکان خصوصیّات‌را با جهان تکوین خـود می گیرند وشهادت می‌دهند، ازاعمال ظاهری‌وازخاطرات ذهنی‌وازنیّات قلبی؛ الآن دراینجا به صورت مُلْکی خود می گیرند و درآنجا به صورت ملکوتی پس‌می‌دهند.

مشاهدهٔ آن صورت های ملکوتی وآن نحـوهٔ از شهادت های معنوی بسیارعجیب است؛ ومشاهدهٔ آنها دراین دنیاقابل تحمّل‌نیست مگربرای برگزیدگان ذات حقّ تبارك وتعالی.

مرحوم‌علی‌بن‌طاووس‌رضوان‌الله‌علیه که‌ازبزرگان علمای‌اسلام است وازنقطهٔ نظربینش ومقام یقین وعلم وتقوی، بسیاری اورادررتبهٔ دوم وتالِی تِلْوِ امام معصوم می‌دانند؛ وعلاّمهٔ حلّی رحمةالله تعالی درکتاب «اجازات بنی‌زُهره» اورا صاحب کرامات باهره و معجزات قاهره توصیف نموده است.

وصاحب تصنیفات و تـألیفات بسیار است؛ کتابی دارد به نام «محاسبةُ النّفس» دوروایت بیان می کند. یکی بااسناد خود به‌محمّد بن علّی‌بن محبوب ازکتابش بااسناد خود به‌حضرت ابی‌عبدالله امام جعفرصادق علیه‌السلام.

قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى‌ابْنِ آدَمَ إِلاَّ قَالَ ذَلِكَ‌الْيَوْمُ يَابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَافْعَلْ

بِی خَیْراً ، وَاعْمَلْ فِیَّ خَیْراً أَشْهَدُ لَکَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَإِنَّکَ لَنْ تَرَانِی بَعْدَهَا أَبَداً و در نسخهٔ دیگر وارداست که: فَقُلْ فِیَّ خَیْراً وَ اعْمَلْ فِیَّ خَیْراً [۱].

حضرت می‌فرماید: هیچ روزی بر بنی آدم نمی گذرد مگر آنکه آن روزمی گوید: ای پسر آدم! من روزجدیدی هستم! ومن بر تو گواه وشاهد می‌باشم! نسبت به‌من و برای من کار خوب انجام بده! ودرمن کارخوب به‌جای بیاور! که من درروزبازپسین برای تو گواهی‌خواهم داد؛ وچون من امروزبروم دیگر تاابد مرانخواهی دید!

ازاین روایت استفاده می‌شود که روزهای انسان پیوسته یکسان نیست؛ هرروزیك موجود مشخّصی‌است؛ وهر گاه انسان درآن کار خیری انجام داد،داد واگرانجام نداد نداد؛ آن روزدیگررفته‌است‌روز بعد روزدیگری است؛تشخّصات دیگری، عمل دیگری است.

ودومی‌را از کتاب « مَسْعَدَةُ بنُ زِیاد ربعّی » درآنچه اواز ازحضرت صادق ازپدرش حضرت باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند:

أَللَّیْلُ إِذَا أَقْبَلَ نَادَی مُنَادٍ بِصَوْتٍ یَسْمَعُهُ الْخَلائِقُ إِلاَّ الثَّقَلَیْنِ : یَابْنَ آدَمَ إِنِّی عَلَی مَا فِیَّ شَهِیدٌ فَخُذْ مِنِّی فَإِنِّی لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ تَزْدَدْ فِیَّ حَسَنَةً وَ لَمْ تَسْتَعْتِبْ فِیَّ مِنْ سَیِّئَةٍ وَ کَذلِکَ یَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَدْبَرَ اللَّیْلُ [۲].

---

۱ و۲ـ «بحارالانوار» طبع‌حروفی ج۷ ص۳۲۵

چون شب داخل شود منادی از جانب حقّ متعال ندا می کند به‌صدائی که تمام مخلوقات خدا غیر ازجنّ وانس آنرا می‌شنوند: ای پسر آدم! من که شب هستم گواه وشاهدم بر آنچه درمن هست، از من بهرهٔ خودرا بر گیر! چون همینکه آفتاب طلوع کند دیگر حسنه وخیری را نمی‌توانی‌درمن وارد سازی وبه خیرات و حسناتت زیاد کنی! ونه می‌توانی نسبت به گناه انجام داده طلب رضاوعفو کنی!

من گذشتم ورفتم، دوران من تاطلوع آفتاب است.

وهمین گفتاررا روز می گوید دروقتی که دوران شب سپری گردد.

و در «علل‌الشّرایع» با اسناد خود از عبدالله بن علّی زرّاد روایت می کند که:

قَالَ سَئَلَ أَبُو كَهْمَسْ أَبَا عَبْدِاللهِ عليه السلام: يُصَلّي الرَّجُلُ نَوَافِلَهُ فِي مَوْضِعٍ أَوْ يُفَرِّقُهَا؟ قَالَ: لَا بَلْ هَيْهُنَا وَ هَيْهُنَا فَإِنَّهَا تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ[1].

ابو کهمس ازحضرت صادق عليه السلام سؤال می کند که آیا انسان نوافل‌نمازهائی‌را که به‌جامی آورد،درجای‌واحد بخواند؛ یادرمکان‌های جداجدا متفرّقاً بخواند؟

حضرت فرمودند: نه بلکه اینجا و آنجا درجاهای جدا جدا بخواند: چون این مواضع مختلف در روز قیامت برای او شهادت می‌دهند.

۱ـ «بحارالانوار» ج۷ ص۲۱۸

روزی در حرم مطهّر حضرت علّی‌بن موسی‌الرّضا علیه‌السلام پس از انجام زیارت وخواندن نماز زیارت درسمت پشت سر نشسته بودم واتّفاقاً درجنب من‌جناب محترم حجّةالاسلام آقای علّامهٔ لاهیجانی انصاری دامت برکاته نشسته بودند؛ ودر آن مکان مقدّس ذکرمرحوم قاضی آقای حاج میرزا علی‌آقا آن فقیه و عارف عالیقدر اسلام به میان آمد؛ وچون جناب ایشان خدمت آن مرحوم درنجف اشرف رفت و آمد داشتند جملاتی‌را نقل کردند که بسیار شایان دقّت است: از جمله آنکه آن مرحوم می‌فرمودند:

دریك مسجد همیشه نماز نخوانید، به‌مساجد دیگر نیز بروید! وهرجادیدید حال پیدا کردید آنجانماز بخوانید؛ وهرجا که دیدید حال پیدا نکردید مکان خودراتغییردهید! وازاین‌مسجد به‌مسجد دیگرانتقال یابید! وخلاصه آنکه توقّف دریك مکان بی‌مورد است؛ وباید دائماً دنبال حال بود؛ وازهرجا به‌جای دیگرمنتقل شد؛ وهرجاحال بهتربود آنجارا انتخاب نمود، اگردرمسجد کوفه نشد به‌مسجد سَهله بروید واگردر سَهلَه نشد به‌مسجد کوفه بروید، وهکذا!

واز جمله آنکه: انسان هیچ‌وقت نباید مأیوس‌شود؛ وازدیر کرد نتیجه نباید دست ازکار سیروسلوك بردارد؛ زیرا ممکن است کسی با ناخن زمین‌را به تدریج بخراشد؛ وسپس ناگهان به اندازهٔ گردن شتر آب زلال وروان جاری شود.

وازجمله آنکه می‌فرمود: مَنْ کَانَ هَمُّهُ اللهَ کَفَاهُ اللهُ فِی جَمِیعِ هُمُومِهِ.

«کسی که اهتمام او درمقصدش خدا باشد، خداوند کفایت امر اورا درجمیع مقاصد وشئونش خواهد نمود».

وازجمله آنکه: روزی ازایشان پرسیدم که درمواقع اضطرار و گرفتاری چه درامور دنیوی ویا درامور اُخروی ودربن بست کارها به چه ذکرمشغول شوم تا گشایش یابد؟

درجواب فرمودند: پس ازپنج بارصلوات وقرائت آیةالکرسی، دردل خود بدون آوردن بهزبان بسیاربگو : اللّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تَشَاءُ تا گشایش یابد « بار پروردگار من! مرادرحصن وپناه گاه خود، ودرجوشن وزره محکم خود قراربده! درآن‌چنان جوشنی که کسانی‌راکه بخواهی قرارمی‌دهی!»

باری دراینجا یك‌مسئله مشکل می‌شود؛ وآن مسئلهٔ توبه است؛ اگر بنا شود هرکاری‌راکه انسان انجام داده زمین و زمان آن عمل را باتمام‌خصوصیّات معنوی وروحی ضبط کرده باشند و تمام اینها باید درروزقیامت منکشف شوند پس‌بنابراین توبه چه فائده‌ای دارد؟ چه اثری دارد ؟ بعد از آنکه ثابت شد که چیزی که موجود شود دیگر معدوم نمی‌شود؛ وعمل‌خوب ویا بدپس‌ازتحقّق آن‌نیست نمی گردد!؟

در «کافی» محمّدبن یعقوب کلینی با اسناد خود از معاویةبن وَهَب روایت می کند که او می گوید:

سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللّهِ عليه‌السلام يَقُولُ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ؛ فَقُلْتُ: كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: يُنْسِي مَلَكَيْهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ اكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَ يُوحِي إِلَى بِقَاعِ الأَرْضِ اكْتُمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكِ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ[1].

«شنیدم ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام که می‌فرمود: چون بنده‌ای ازبندگان خداتوبهٔ جدّی وواقعی‌بنماید، خداوند اورادوست می‌دارد؛ ودردنیاوآخرت برروی گناه اوپوششی‌می کشد، وآن گناه‌را درزیرآن پوشش پنهان می کند.

من عرض کردم: چگونه آن گناه‌را خداوند نسبت به‌اومستور وپوشیده می‌دارد؟

حضرت فرمودند: دوفرشته‌ای‌راکه برنوشتن اعمال او گماشته هستند به‌فراموشی می‌اندازد؛ که آنچه‌راکه نوشته‌اند فراموش کنند؛ وخداوند به‌اعضاء وجوارح این گنهکار وحی می کندکه: گناه اورا پنهان کنید! وخداوند به‌محلّ‌های مختلف زمین که برآن‌ها گناه کرده است وحی می کندکه آنچه‌را برروی شماها انجام داده است بر او پنهان کنید!

وبنابراین‌چنین گنهکار تائبی، خداوندرا درمقام وموقف لقاء، ملاقات ودیدارمی کند؛ درحالی که هیچ‌چیزی که برعلیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد».

۱ـ «بحارالانوار» طبع‌حروفی ج۷ ص۳۱۷ و ۳۱۸

ومفاد و محصّل کلام حضرت اینست که: توبه یك حجاب وپوششی‌است که روی‌عمل زشت‌رامی گیرد،چون همانطور که انسان یك عمل زشت انجام داده است واین‌خود عملی بوده است؛ توبه نیز خود یك‌عملی‌است که درخارج متحقّق‌می‌شود ودرعالم تکوین‌ثابت می‌ماند؛ واثر آن ازنقطهٔ نظر ملکوت یك روکش و حجابی است که روی گناه می‌افتد به‌طوری که‌کسی از گناه اطّلاع پیدانمی کند.

ونیز در «کافی» بااسناد خود ازحضرت صادق علیه‌السلام وارد است که فرمودند:

ثَلاثَةٌ يَشْكُونَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ : مَسْجِدٌ خَرَابٌ لاَ يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ ، وَ عالِمٌ بَيْنَ جُهَّالٍ وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ الْغُبَارُ لاَ يُقْرَءُ فِيهِ (۱).

«سه دسته‌درنزد خداوند عزّوجلّ شکایت‌می کنند: اوّل‌مسجد خرابی که اهل آن مسجد درآن نماز نمی‌خوانند؛ دوم عالمی که در میان مردم جاهل‌باشد وازاو بهره نمی‌برند؛ سوم قرآنی که آویزان شده؛ وغباربرروی‌آن فرا گرفته است؛ ومردم‌آنرا قرائت نمی کنند».

دراین روایت شریفه ، علاوه برعالِمی که شکایت می کند ، در ردیف‌عالِم، مُصحف ومسجدرا آورده است؛ ومعلوم است که مراد از مصحف همین قرآن نوشته شده درروی کاغذ و تجلید شده می‌باشد، نه حقیقت‌قرآن که درعوالم‌بالاست؛ زیرامی‌فرمایدمصحفی که‌آویزان است؛ وروی آنرا غبارفرا گرفته است.

۱ــ «وسائل‌الشیعه» طبع‌بهادری ج۱ ص۳۰۴

ومعلوم است که مصحف آویزان یك موجود مادّی است نه عقلانی؛ ولی معذلك درپیشگاه خداوند شکوه دارد؛ وهم چنین مسجد که مکانی است وزمینی است مادّی، آن نیز درردیف عالِم درنزدخدا شکایت می کند.

مرحوم شهید محمّدبن مکّی که ازفقهای درجهٔ اول اسلام واز نقطهٔ نظر اتقان و احکام مطالب گفتارش درمیان علماء سندیّت دارد مرسلاً ازمیثم تمّارروایت می کند.

وهمچنین مؤلّف «مزار کبیر» که سیّد فَخّارُبْنُ مَعْدٍ مُوسَوی و یا بعضی از بزرگان افاضل معاصرین او می‌باشد می گوید: برای من روایت کرد شریف ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهرهٔ علوی ادام الله عزّه؛ وباالفاظ خود درشهر کوفه درسنهٔ پانصدوهفتاد وچهاربرای من املاء نمود، از پدرش، از جدّش ازشیخ ابی‌جعفر محمّدبن بابَوَیْه رضی‌الله عنه از حسن‌بن عَلی بیهَقی از محمّدبن یحْیَی صَوْلِیّ از عَون‌بن محمّد کِنْدیّ از عَلیّ‌بن میثم رضی‌الله عنه از میثم تمّار که او گفت:

شبی از شب‌ها مولای من امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراباخود از کوفه به‌خارج آن برد؛ و به سوی صحرا می‌رفتیم؛ تا آنکه چون به مسجد جُعْفیّ رسید؛ روبه قبله نمود وچهار رکعت نماز گذارد؛ و چون سلام داد وتسبیح گفت؛ دست‌های خودرا برای دعا گشود و چنین گفت:

إِلَهِی کَیْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَیْتُكَ وَ کَیْفَ لاَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ

عَـرَفْتُكَ وَ حُبُّكَ فِـي قَلْبِي مَكِينٌ مَـدَدْتُ إِلَيْكَ يَـداً
بِـالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَ عَيْناً بِـالرَّجَاءِ مَمْدُودَةً
إِلَهِي أَنْتَ مَالِكُ الْعَطَايَا وَ أَنَا أَسِيرُ الْخَطَايَا وَ مِـنْ
كَرَمِ الْعُظَمَاءِ الرِّفْقُ بِـالْأُسَرَاءِ وَأَنَـا أَسِيرٌ بِجُرْمِي مُرْتَـهَنٌ
بِعَمَلِي إِلَهِـي مَا أَضْيَقَ الطُّرُقَ عَلَـى مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ
وَ أَوْحَشَ الْمَسْلَكَ عَلَى مَنْ لَمْ تَكُنْ أَنِيسَهُ [1]. تاآخر دعائی که خواندند.

وسپس صدای خودرا کوتاه کردند وبه حال اِخفات دعائی کردند ؛ وسپس سجده نمودند ؛ وچهرهٔ خودرا به خاك می‌مالیدند؛ وصد مرتبه درآنحال اَلْعَفْوَ اَلْعَفْوَ گفتند؛ و سپس برخاستند؛ و از مسجد جعفی بیرون آمدند وراه صحـرارا درپیش گـرفتند ومن به دنبالش می‌رفتم.

دراینحـال به‌جـائی رسیدیم که حضرت خطّی برروی زمین

۱ــ این‌دعاء طویل است وقریب یك‌صفحه ازصفحات کتاب «بحار-الانوار» طبع کمپانی است ومعنای این‌فقرات ذکرشده اینست؛ «خدای من! چگونه ترا بخوانم درحالی که معصیت تورا کرده‌ام؟و چگونه ترا نخوانم درحالی که‌تورا شناخته‌ام ومحبت‌تو دردل‌من‌جای گرفته است؟من‌دست‌های پراز گناهان خودرا به‌سوی تو گشوده‌ام! وچشمان پراز امیدرا به‌سوی تـو دوخته‌ام! پروردگار من! تومالك بخشش‌ها هستی؛ ومن اسیرلغزش‌ها! و از اخلاق کریمانهٔ بزرگانست که بااسیران مدارا می کنند. ومن اسیرجرم‌وجنایت خود هستم؛ وگروگان عمل. خدای‌من! چقدر تنك‌است آن راههائی که تو راهبرش نباشی‌وچقدر ترسناك است آن‌طریقی که تو درآن مونس‌نباشی!»

کشیدند؛ وفرمودند: مبادا ازاین‌خطّ تجاوز کنی!

من توقّف کردم؛ و آن حضرت به تنهائی رهسپار شدند؛ و آن شب شب تاریك وظلمانی بود.

من باخود گفتم: آقای خودت ومولای خودت‌را باوجود این دشمنان بسیاری که دارد، تنهابه‌دست بلاسپردی چه عذری درنزد خدا خواهی داشت؟ ودرنزد رسول خدا چه خواهی گفت؟ سوگند به‌خدا هم اینك به دنبال او روان می گردم؛ وازحال اوجویا می‌شوم، گرچه مستلزم مخالفت امراو شده باشد.

من به دنبال او رفتم، تارسیدم به‌جائی که دیدم: آن حضرت تا نصف بدنِ خودرا درچاهی‌سرازیر کرده ومشغول گفتگو باچاه است؛ اوباچاه سخن می گفت وچاه باآن‌حضرت.

حضرت احساس کرد که من آمده‌ام؛ وملتفت به‌من شد وفرمود: کیستی؟ عرض کردم: من‌میثم هستم! فرمود ای‌میثم! مگرمن به‌تو امر نکردم که از آن خطّ تجاوز ننمائی!؟

عرض کردم: ای مولای من! من از گزند دشمنان برتوهراسناك شدم؛ ودیگردل من تاب وتوان تحمّل وشکیبائی‌رانیاورد!

فرمود: آیااز آنچه من دراینجا گفته‌ام چیزی شنیده‌ای؟!

عرض کردم: نه؛ ای‌مولای من! چیزی نشنیدم. حضرت‌فرمود: ای میثم!

وَ فِی الصَّدْرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِی
نَكَتُّ الأَرْضَ بِالْكَفِّ وَ أَبْدَيْتُ لَهَا سِرِّی

فَمَهْمَا تُنْبِتِ الأَرْضُ فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَذْرِی[۱]

«درسینهٔ من حاجت‌ها وخواهش‌هائیست که چون سینهٔ من به جهت آنها تنگی کند وخسته شود ؛

« بادست خود زمین‌را می‌کاوم ومی کنم وآن رازوسرّ درون خودرا برای زمین ظاهرمی کنم وباز گو می‌نمایم؛

«پس‌هروقتی که زمین سبزشود، وازآن دانه بروید، آن دانه از آن کشتِ اسراری است که من درزمین نموده‌ام!»

باید دانست که مراد ازکندن زمین باکف دست؛ وپنهان کردن سِرّ درآن ؛ وانبات زمین از آن سِرّ ؛یاکنایه و استعاره‌ایست طبق محاورات عامّهٔ مردم ازنداشتن همراز که انسان درددل خودرا به او بگوید: و محتاج شودکه رازرا بردل خاك بسپارد؛ ویا واقعاً ارادهٔ حضرت این بوده است که با نفس قدسیّهٔ خود آن اسراررا در درون خاك وروح وملکوت زمین بسپارند؛ تا آنکه بعداً از آن زمین اسرار نباتی چون اولیای خدا که صاحب سرّ حضرت باشند پدیدار گردد.

والبتّه این احتمال دوم اقرب به‌حقیقت است زیرا حضرت

۱ـ این‌روایت را باذکر آن دعای‌مفصّل مرحوم مجلسی در «بحار ـ الانوار» طبع کمپانی ج۲۲ «کتاب‌المزار» ص۱۰۵ تا ۱۰۷ و درج۹ احوال امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدون ذکرآن‌دعای مفصّل درص۴۷۲ آورده است. ونیز محدّث‌قمی در«منتهی‌الآمال» بدون‌آن دعا از شیخ شهید در ج اوّل دراحوال اصحاب‌امیرالمؤمنین طبع‌رحلی علمیه اسلامیه ص ۱۵۷ ذکر کرده است .

امیرالمؤمنین علیه السلام درشب تاریك به‌صحرا بیاید، وبعد ازخواندن نماز و مناجات طویله به درگاه خداوند، میثم‌را بگذارد ، وخود به تنهائی برود، که طبق محـاورات مردم، کنایه واستعارهٔ ادبی با خاك به عمل آورد؛ این بسیاربعید است.

وازاینجا استفاده می‌شود که زمین و خاك دارای شعور وادراك هستند؛ و امانت وسـرّ آن حضرت‌را ضبط می کنند، و سپس دروقت رویانیدن گیاه، باآن گیاه اززمین خارج می‌نماید .

وروایت جالبی‌را شیخ کشّی از جبرئیل‌بن احمد ازمحمّدبن عیسی ازاسمعیل‌بن مهران ازابوجمیله مفضل‌بن صالح ازجابربن یزید جُعفّی روایت می کند که او گفت:

حَدَّثَنِی أَبُوجَعْفَرٍ علیه السلام بِسَبْعِینَ أَلْفِ حَدِیثٍ لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَداً قَطُّ وَلاَ أُحَدِّثُ بِهَا أَحَداً أَبَداً.

قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِی‌جَعْفَرٍ علیه السلام : جُعِلْتُ فِدَاكَ : إِنَّكَ قَدْ حَمَّلْتَنِی وِقْراً عَظِیماً بِمَا حَدَّثْتَنِی بِهِ مِنْ سِرِّكُمُ الَّذِی لاَ أُحَدِّثُ بِهِ أَحَداً ، فَرُبَّمَا جَاشَ فِی صَدْرِی حَتَّی یَأْخُذَنِی مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ !

قَالَ : یَا جَابِرُ ! فَإِذَا كَانَ ذَالِكَ فَاخْرُجْ إِلَی الْجَبَّانِ ! فَاحْفَرْ حُفَیرَةً وَدَلِّ رَأْسَكَ فِیهَا ثُمَّ قُلْ : حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ بِكَذَا وَ كَذَا.(۱)

۱ــ این‌حدیث درص۱۹۴ از«اختیار معرفة‌الرجال» معروف به(رجال کشّی) که بدمناسبت‌جشن‌هزارهٔ تولّد شیخ‌طوسی دانشکدهٔ ادبیات مشهدطبع ←

«جابربن یزید جعفی که ازخواص اصحاب حضرت امام محمّد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام است، می گوید: برای من حضرت باقر علیه السلام هفتادهزار حدیث و گفتار سرّی بیان کردند که من تابه حال به هیچ کس نگفته ام وازاین به بعد نیز به احدی نخواهم گفت.

می گوید: من به حضرت امام علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شما یك بار بسیار سنگین وبزرگی را برمن حمل نمودید به واسطه بیان اسرار شما که من نمی توانم به کسی باز گو کنم! وچه بسا حرکت و خلجانی از آنها در سینه من پیدا می شود که شبیه حالت جنون است از باز گو نکردن وپنهان نمودن آنها.

حضرت فرمودند: ای جابر! چون چنین حالی برای تو پیش آید ازمنزلت به سوی صحرا برو و گودالی را درزمین حفر کن وسرخود را درآن حفیره کن وسپس بگو: محمّد بن علیّ به چنین و چنان سخنانی مرا آگاه کرده است؛ وحفیره را ازآن اسرارخسته کنندهٔ خود آگاه کن»!

این روایت نیز مانند روایت پیشین است وبنابراین نباید از رازگوئی باخاك ونگهداری خاك سرّ انسان را تعجّب نمود.

←

شده است ودرص۱۲۸ از «اخبار معرفة الرجال» که متن همان رجال کشّی است ودر بمبئی به طبع رسیده است آورده شده است؛

در کتاب «معجم رجال الحدیث» ج۴ص۲۲ ازشیخ کشّی نقل کرده اند؛ و مرحوم علاّمهٔ بحرالعلوم درسیروسلوکی که منسوب به ایشانست درنسخهٔ خطی ص۹۱ بامختصر اختلافی درلفظ آورده اند.

دربارهٔ حَجَرُ الأَسْوَدْ که بر رکن کعبه نصب‌شده ودارای شعورو ادراك است، روایاتی به‌مضامین مختلف واردشده است؛ و ما برای نمونه چندتا از آنهارا دراینجا می آوریم.

۱ـ در«علل‌الشرایع» و«عیون اخبارالرّضا» ازأبی‌محمّدعطار ازمحمّدبن أحمد ازموسی‌بن عُمَر ازابن‌سنان ازابوسعید قمّاط از بکیربن اعین روایت است که:

قَالَ: قَالَ لِی أَبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام: هَلْ تَدْرِی مَا كَانَ الْحَجَرُ؟ قَالَ قُلْتُ: لاَ. قَالَ: كَانَ مَلَكاً عَظِيماً مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَئِكَةِ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَمَّا أَخَذَاللهُ مِنَ الْمَلَئِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقَرَّ ذَالِكَ الْمَلَكُ فَاتَّخَذَهُ اللهُ أَمِيناً عَلَى خَلْقِهِ فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ[1].

بُكَيربن أعْيَن می گوید: «حضرت‌صادق عليه السلام ازمن‌پرسیدند: آیا می‌دانی حجرالاسود چه‌بوده است؟ گوید: من گفتم: نه.

حضرت فرمود: فرشته‌ای بوده است از فرشتگان بزرگ در نزد خداوند عزّوجلّ؛ چون‌خداوند از فرشتگان عهد ومیثاق گرفت، اولین کسی که ایمان به‌خدا آورد واقرار کرد، این‌فرشته بود؛بنابراین خداوند اورا امین‌خود برخلائقش قرارداد؛ ومیثاق را در او وارد کرد وبه‌عنوان امانت و ودیعت نزد اوسپرد».

وسپس آن‌حضرت داستان مفصّل آن‌را بیان می کنند و در آخر روایت می‌فرمایند:

---

۱ ـ «بحارالانوار» طبع کمپانی ج ص ۸۳۳۹

وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبّاً لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنْهُ فَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاظِرَةٌ يُشْهِدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَالِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ [1].

«ودرمیان فرشتگان هیچ فرشته‌ای نبود که محبّتش از آن حجر به‌محمّد و آل‌محمّد بیشتر باشد؛ وبراین اساس خداوند اورا ازمیان سایر فرشتگان اختیار کرد؛ ومیثاق را به‌او داد پس حجرالاسود در روز قیامت می‌آید درحالی که زبانی دارد گویا وچشمی بیناو گواهی می‌دهد برای هر کسی که به‌او دراین مکان برخورد کرده است وبه‌نزد او آمده است وعهد ومیثاق‌را درنزد او استوار نموده است.

۲ـ در«اخْتِصاص مُفید» باسند متّصل خود روایت می کند از حضرت باقر علیه‌السلام که چون‌حضرت‌سیّدالشهداء حسین‌بن علّی علیهماالسلام شهید شدند محمّدبن حنفیّه فرستاد به‌دنبال حضرت سجّاد علّی‌بن الحسین علیهماالسلام وبااو درخلوت نشست؛ وسپس گفت: ای‌برادرزادهٔ من؛ می‌دانی که رسول‌خدا منصب‌امامت ووصایت را بعد ازخود به‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام واگذار کرد؛ وپس از آن به‌حسن‌بن علّی وپس از آن به‌حسین علیه‌السلام؛ وپدرتو کشته شد ودر امر امامت و وصایت وصیّتی ننموده است!

ومن‌عموی تو وهم شاخهٔ پدرتو هستم؛ ودر سنّ من وتقدّم من، اینکه ولادت من ازعلّی بوده است؛ ومن درامر خلافت وامامت

۱ـ «بحارالانوار» ج۶ ص۵ آورده است.

درحالی که تو جوان هستی سزاوارترم؛ وبنابراین درامر امامت و وصیّت‌بامن ازدر مخاصمه ومنازعه واردنشو! وازمن دوری‌مکن ودر جانبی جداگانه مأیست!

حضرت‌سجّاد فرمودند: ای‌عمو ازخدا بپرهیز! وچنین‌ادّعائی راکه برای توحق نیست مکن؛ به‌درستی که من‌تورا اندرز می‌دهم که ازجاهلان نبوده‌باشی! پدرمن درامر امامت وصیّت به من کرده است قبل ازاینکه عازم‌رهسپاری عراق گردد؛ ودراین امر یك‌ساعت قبل از شهادتش نیز بامن عهدبسته است؛ واینك سلاح رسول‌الله درنزد من است! بنابراین تومتعرّض این امر مشو که من برکوتاهی عمر تو و تشتّت احوال‌تو درصورت تعرّض نگرانم!

وچون حضرت امام‌حسن علیه‌السلام بامعاویه صلح نمود، خداوند تبارك وتعالی خودداری کرد که‌امامت ووصایت‌را درغیر ازاولادحسین علیه‌السلام قرار دهد؛ واگرتو می‌خواهی براین‌امر واقف گردی بیا باهم‌به نزد حَجَرُ الأسْود برویم وشکایت وتحاکم به‌سوی او بریم وازاوپرسش کنیم!

حضرت باقر می‌فرمودند: این گفتگو بین آن دو درمکّه واقع شد. وهردو باهم آمدند تادرمقابل حجرالأسود قرار گرفتند؛ ودراین حال حضرت‌سجّاد فرمودند: ای‌عمو به‌سوی خدا تضرّع و ابتهال کن وازاو بخواه که این‌سنگ را برای‌تو به‌سخن درآورد؛ وپس از آن دربارهٔ ادّعائی که می کنی از او بپرس!

محمّدبن علّی (ابن حنفیّه) شروع کرد به ابتهال و تضرّع به

خداوند متعال دردعای خود؛ وازخدا خواست که حجرالأسود را به گفتار آورد؛ وپس‌ازآن سنگ‌را مخاطب‌قرار داده و پرسش خودرا ازاوکرد؛ و سنگ جوابی نداد.

حضرت سجاد فرمودند: ای‌عمو! اگروصیّ وامام بودی؛ این سنگ جواب تورا می‌داد!

محمدبن حنفیّه گفت: ای‌برادرزادهٔ من! تو پرسش کن در این حال حضرت علی‌بن الحسین به‌آنچه می‌خواستند دعا نمودند، وخدا را خواندند؛ وسپس گفتند:به‌حقّ آن‌خداوندی که درتو میثاق انبیاء و اوصیاء ومیثاق تمام‌مردم را قرارداده است، اینکه امام ووصیّ بعد از حسین را برای‌ما باز گو کنی!

در اینحال حجرالأسود چنان به‌جُنبش درآمد که نزدیك بود ازجای خودکنده شود؛ وسپس خداوند آن‌را به‌زبان عربی فصیح آشکار وروشن به‌سخن درآورد؛ واو گفت: بار پروردگارا! وصیّت وامامت بعد ازحسین‌بن علی علیهما السلام برای عَلیّ‌بن‌الحُسَین‌بن فاطمه بِنت رسُول‌الله است.

محمّدبن حنفیّه ازاین مشاهده مراجعت کرد ومی گفت: علی بن الحسین علیهما السلام[1].

۳ـ ابن ابی‌الحدید از ابوسعید خدری روایت می کند:

قَالَ: حَجَبْنَا مَعَ عُمَرَ أوَّلَ حِجَّةٍ حَجَّهَا فِي خِلَافَتِهِ فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ دَنَا مِنَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ وَاسْتَلَمَهُ،

۱ـ «بحارالانوار» کمپانی ج۹ ص۶۱۷

فَقَالَ : إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لاَ تَضُرُّ وَلاَ تَنْفَعُ وَ لَوْلاَأَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم قَبَّلَكَ وَاسْتَلَمَكَ لَمَا قَبَّلْتُكَ وَلاَ اسْتَلَمْتُكَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام : بَلَى يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَيَضُرُّ وَلَيَنْفَعُ ؛ وَلَوعَلِمْتَ تَأْوِيلَ ذَالِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ لَعَلِمْتَ أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَكَ كَمَا أَقُولُ قَالَ اللهُ تَعَالَى:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَلَمَّا أَشْهَدَهُمْ وَأَقَرُّوا لَهُ بِأَنَّهُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ وَ أَنَّهُمُ الْعَبِيدُ؛ كَتَبَ مِيثَاقَهُمْ فِي رَقٍّ ثُمَّ أَلْقَمَهُ هَذَا الْحَجَرَ وَ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ يَشْهَدُ بِالْمُوَافَاةِ فَهُوَ أَمِينُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذَا الْمَكَانِ.

فَقَالَ عُمَرُ : لاَ أَبْقَانِيَ اللهُ بِأَرْضٍ لَسْتَ بِهَا يَاأَبَاالْحَسَنِ![1]

«ابوسعید خُدری گوید: ما باعُمر دراولین حجّی که درزمان خلافتش کرد، حج کردیم؛ چون عمر داخل مسجدالحرام شد ، به حجرالاسود نزدیك شد؛ وآنرا بوسید؛ وبه آن دست مالید؛ و سپس گفت: من حقّاً می‌دانم که تویك سنگی بیش نیستی! نه‌نفعی ازتوساخته است ونه ضرری! واگرمن نمی‌دیدم که رسول‌الله تو را می‌بوسد؛ و دست به‌تو می‌مالد؛ هرآینه من هیچگاه تورا نمی‌بوسیدم؛ ودست‌های خودرا به‌تو نمی‌سودم!

۱ــ «بحارالانوار» طبع کمپانی ج۸ص۲۹۸

«دراینحال علی علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! این سنگ هر آینه نفع می‌دهد وضرر می‌رساند واگرتو می‌دانستی تأویل آنچه‌را که‌من می گویم از کتاب خدا ، هر آینه می‌دانستی که آنچه را من میگویم ، همانست که من میگویم!

خداوند تعالی می‌فرماید: ویاد بیاور ای پیامبر آن زمانی که خداوند ذریّهٔ بنی آدم را ازپشت‌هایشان بیرون کشید وآنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟

همه گفتند : آری!

وچون آنان‌را برامر توحید گواه گرفت؛ وآنها اقرارواعتراف کردند به‌آنکه خداوند پروردگار صاحب عزّت وجلالت است؛این عهد و پیمان رابرروی پوست نازکی نوشت وبه این سنگ (حجر - الأسود) خورانید! آگاه باش ای‌عُمر که این سنگ سیاه، دو چشم دارد، ویك‌زبان، ودولب دارد ودر روزقیامت گواهی به برخوردها و آمدن‌های مردم بدینجا می کند. واین‌سنگ امین‌خدای عزّوجلّ در این مکان أست.

عُمر گفت: ای اباالحسن! خداوند مرا درجائی که تونباشی زنده نگذارد».

مجلسی رضوان‌الله‌علیه بعدازنقل این‌داستان فرموده است: این داستان‌راغزالی‌در کتاب «احیاء العلوم»آورده‌است وبُخاری ومُسلِم درصحیحین خود آورده‌اند ولی ذیل آنرا که تنبیه امیرالمؤمنین به عمراست نیاورده‌اند.

و ابن تیمیّه در «منهاجُ السّنّة» ازجانب عُمر اعتذار جسته که این گفتارعمر به‌حجرالاسود که تونفعّی وضرری نداری براساس حقیقت نبوده؛ بلکه روی مصلحت وسیاست بوده است؛ چون کافران ومشرکانی که‌تازه‌واردردین اسلام‌شده‌بودند؛وبه‌عبادت‌احجار وتعظیم وتکریم سنگ‌ها به‌امید نفع وازترس پیدایش ضرر خو گرفته والفت داشتند بسیار بودند؛ واین کلام عمر به‌جهت آن بود که آن مشرکان خودرا شریف وعزیز ندانند؛ وبدین‌عملشان برای خـود مکانی رفیع ومنزلتی‌عالی قائل نشوند.

لیکن روایت ابن ابی‌الحدید این اعتذارراباطل می کند؛ زیرا بعدازآنکه حضرت،عمرراازسرّبوسیدن‌واستلام کردن مطّلع کردند وتأکید کردند که این‌سنگ دارای بهره وزیان‌است، عمرجهت‌اعتذار خودرادر کلامش‌بیان‌نکرد؛ ونباید بگوید: ای اباالحسن‌من‌زنده‌نباشم درزمینی که تودرآنجانباشی! زیراکه ظاهراین گفتار گفتار کسی‌است جاهل بوده واعتراف به‌خطاکند و تتمهٔ این روایت‌را حذف کرده‌اند برای آنکه ازاعتذارعمرمتمکّن‌باشند[1].

۴ـ محمّدبن یعقوب ازعلّی‌بن ابـراهیم از پدرش ازابن ابی عمیر، ومحمّدبن اسمعیل از فضل‌بن شاذان ازابن ابی‌عمیر و صفوان ازمعاویةبن عمّار ازحضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت مـی کنند که فرمود: چون به‌حجرالاسود نزدیك شدی دودست خودرا بلند کن وحمدوثنای‌خداوندرا به‌جای‌آور وبرپیامبر که درود خدا براو وآل‌او

۱ـ همان کتاب وهمان صفحه

باد درود بفرست و از خداوند بخواه که از تو قبول کند و سپس حجرالاسودرا استلام کن (دست وصورت خودرا به‌آن بمال) و آنرا ببوس! واگرنتوانستی آنراببوسی، آنرا استلام کن وبا دست خود به آن بمال؛ واگرنتوانستی آنرا بادست خود استلام کنی بادست خود به‌آن اشاره کن وبگو:

اللّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ اللّهُمَّ تَصْدِيقاً بِكِتَابِكَ وَ عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللهِ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ بِاللاَّتِ وَ الْعُزَّى وَ عِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ مِنْ دُونِ اللهِ [1].

«بارپروردگار من! من امانت خودراسپردم‌وپیمان‌خودرااستوار ساختم به‌جهت آنکه برای من گواهی به‌وفای عهد ومیثاق دهی؛ بار پروردگارمن من به کتاب خود تصدیق نمودم؛ وسنّت پیامبرت‌را پذیراشدم.

شهادت می‌دهم که خداوندی جزتونیست! یگانه هستی! وانباز نداری! واینکه‌محمّد بندهٔ تووفرستادهٔ توست من به‌خداایمان‌آوردم؛ وبه‌جبت وطاغوت کافرشدم وبه‌لات وعزّی‌وعبادت شیطان وعبادت

۱ــ «تهذیب‌الاحکام» طبع‌نجف ج۵ص۱۰۲ واین‌دعارا در«من‌لا یحضره الفقیه» نیزدرج۲ طبع‌نجف ص۳۱۶ ذکرکرده است ونیز در«المحجّة ـ البیضاء» ج۲ ص۱۶۹ و۱۷۰ آمده است.

هرشریکی سوای الله کافرشدم» .

ونیز از کلینی ؒ ازعدّه‌ای ازاصحاب از احمدبن ابی‌عبدالله از احمدبن موسی ازعلّی‌بن جعفرازمحمّدبن مسلم ازحضرت امام‌جعفر صادق علیه‌السلام وارد است که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اسْتَلِمُوا الرُّكْنَ فَإِنَّهُ يَمِينُ اللّهِ فِي خَلْقِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ مُصَافَحَةَ الْعَبْدِ أَوِ الدَّخِيلِ وَ يَشْهَدُ لِمَنِ اسْتَلَمَهُ بِالْمُوَافَاةِ [۲].

رسول خدا فرمود: رکن راکه حجرالاسود است استلام کنید! چون اودست خداست دربین بندگانش که باآن بامخلوقاتش مصافحه می کند؛ مانندمصافحه‌ای که بابندهٔ‌خود ویاباپناهندهٔ خود می کند وآن حَجَر نسبت به کسانی که اورا استلام می کنند درروزقیامت شهادت به‌برخورد وملاقات ووفای به‌عهد و میثاق می‌دهد».

باری‌مساجد مختلف فی‌حدّ نفسه دارای‌یك‌درجه ازاهمیّت‌اند و اختلاف آنها از نقطهٔ نظر شرافت عارضی‌است که بدانها داده شده است شرف کعبه ومسجدالحرام به علّت انوار معنویّه بانیان آن ، حضرت ابراهیم و اسمعیل بوده که آن زمین و آن بَنا را جان داده وروح داده وفضیلت بخشیده است؛ مسجد خَیف ومسجدالنّبی به واسطهٔ شرافت عابدین وناسکین درآنها که حضرت اسمعیل واسحق وسایرانبیاء وحضرت رسول‌الله بوده‌اند مشرّف به‌فضیلت وکرامت شده‌اند؛ قبر حضرت سیّدالشهداء وتربت آن حضرت وزمین کربلا

۱ــ «تهذیب» ج۵ ص ۱۰۲

به‌برکت بدن مطهّر وعلقهٔ مثالیّهٔ آن حضرت به‌آن زمین فضیلت پیدا کرده است؛ نه آنکه زمین فی‌حدّ نفسه دارای شرافت بود؛ وخدا خواست که آن حضرت در آن زمین شریف مدفون شوند؛ ودراثر برکت آن زمین متبرّك گردند؛ این مطلب خلاف واقع است.

باده از ما مست شد نی ما ازو
قالب از ما هست شد نی ما ازو
باده درجوشش گدای جوش ماست
چرخ درگردش اسیرهوش‌ماست[1]

در «کافی» از ابن ابی‌عُمَیر از بعضی از اصحابش روایت می‌کند که: قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عليه السلام إِنِّي لَأَكْرَهُ الصَّلَوةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ فَقَالَ: لَا تَكْرَهْ فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ وَوَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأَحَبَّ اللهُ تَعَالَى أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا فَأَدِّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَالنَّوَافِلَ وَاقْضِ فِيهَا مَا فَاتَكَ[2].

«می‌گوید: به‌حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: برای من ناخوشایند است که درمساجد آنها (منظورمساجد عامّه واهل تسنّن است) نمازبخوانم؛ حضرت فرمودند: ناخوشایند نباشد! چون هیچ مسجدی ازمساجد بنانمی‌شود مگر برقبر پیامبری ویا وصیّ که کشته

۱ــ «مثنوی» طبع میرخانی ج۱ ص۱.

۲ــ «تهذیب الاحکام» ج۳ ص۲۵۸ و«سفینة البحار» ج۱ ص۶۰۱

شده باشد؛ وچون یك رَشّه ازخون او (مقدار کم واندك) درآن زمین اصابت کرده باشد ؛ خداوند تعالی دوست دارد که به برکت آن رَشّه از خون آن پیامبر ووصیّ پیامبر مقتول درآن بُقعه نام او برده شود.

نمازهای واجب خودرا دراین مسجدها بخوان ونوافل خودرا بخوان وآنچه ازتوفوت شده است قضاکن![1].

مرحوم علاّمه سیّد مهدی بحرالعلوم در منظومهٔ خود فرموده است .

أَكْثِرْ مِنَ الصَّلَوةِ فِي الْمَشَاهِدْ خَيْرِ الْبِقَاعِ أَفْضَلِ الْمَعَابِدْ
لِفَضْلِهَا أُخْتِيرَتْ لِمَنْ بِهِنَّ حَلَّ ثُمَّ بِمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلّ
وَالسِّرُّ فِي فَضْلِ صَلاةِ الْمَسْجِدْ قَبْرٌ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدِ
بِرَشَّةٍ مِنْ دَمِهِ مَطَهَّرَةً طَهَّرَهُ اللهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ [2]

«در مشاهد مشرّفه قبور ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام نمازبسیاربخوان چون‌این مشاهدبهترین بقاع روی‌زمین است؛ وبافضیلت‌ترین‌معبدهای

۱ــ در«مصباح‌الشریعة» درباب چهل وسوم که دربارهٔ مشی است؛ از جمله گوید: فانه قدجاء فی‌الخبر ان‌المواضع التی یذکرالله فیها وعلیها تشهد بذلك عندالله یوم‌القیمة وتستغفرلهم الی ان‌یدخلهم الله الجنة.

در روایت چنین واردشده است که مکان‌هائی که درآنها وبرروی‌آنها ذکرخدا برده شده است، درروز قیامت شهادت می‌دهند درپیشگاه‌خداوند؛ وپیوسته برای ذاکرین درآن‌مکان‌ها طلب مغفرت می‌کنند تازمانی که‌خداوند آنهارا دربهشت داخل کند.

۲ــ «الدّرةالنجفیه» طبع مطبعهٔ نعمان نجف ص۱۰۰

عبادت حضرت احدیت است.

به‌واسطهٔ فضیلت‌وشرافتی که دراثر آن کسی که در آنجاهاحلول کرده ودر آن اماکن فرورفته و آنجارا مقبره ومضجع حود قرار داده است این اماکن اختیار و انتخاب شده است ؛ وپس از مدفون شدن وداخل‌شدن درزمین، آن محلّ دراثرشخص‌مدفون دارای ارزش‌شده است؛ وعلّومقام پیدانموده است.

وسرّوعلّت فضیلت نمازخواندن درمسجد آنست که در آنجا قبرمعصومی است که به‌درجهٔ شهادت رسیده است.

وازقطرات‌خون پاك وپاکیزهٔاو که بدانجاریخته است، خداوند آن محلّ‌رابرای بندهٔ متذکّر به‌ذکر خود پاکیزه ومحلّ عبادت‌خود قرارداده است».

باری به‌طور کلّی شرافت أمکنه وازمنه به‌واسطهٔ شرافت حال در آن زمان‌ها ومکان‌هاست که گفته‌اند:

شَرَفُ المَکَانِ بِالْمَکِینِ. وآن ارواح طیّبهٔ اولیاء خدا وپیامبران واوصیای آنان آن محلّ‌راپاك وپاکیزه ومنوّرمی کند وشایستهٔ تحمّل اعمال عبادی مردم؛ واین نورانیّت محلّ دراثرهمان ادراك وشعور آن است؛ چون درعوالم معنی، علم نوراست؛ وهرچه درجهٔ ادراك زمان ومکان قوی‌تر باشد نورانیّتش بیشتراست؛ چون مسجدالحرام، ومسجدالنّبی، ومسجد قُبا، ومسجد خَیْف، و مساجد اطراف قبور معصومین؛ وهمچنین‌شرافت جمعه وشب وروزآن، وایّام ولیالی ماه رمضان و ایّام معدودات و ایّام معلومات و عید فطر وعید أضحی

وعید غـدیر ونیمهٔ شعبان و أمثالها همه به‌واسطهٔ شرافت آن افـرادی است که این ایّام ولیالی بدانهامنسوب‌است؛ وازشرف حالّ شرافت به‌زمان محـلّ وبه‌مکان محـلّ سرایت نموده است.

بعضی‌ازمساجد معلوم ومشهود است که نورانـیّ‌است؛ وانسان درداخل آن احساس‌نشاط وسبکی‌وروحانیـّت می کند؛ واین به‌واسطهٔ خلوص نیـّت‌سازندهٔ مسجد ومعمارو کار گران ونماز گزاران در آنست که وجداناً فضای معنوی مسجدرا نورانـّی می کند ؛ وسقف و دیوار وزمین‌را زنده وباشعور می گرداند؛ گرچـه عامـّهٔ مـردم از این سـّر بی‌خبرباشند.

مرحوم‌آیةالله جمال‌العارفین حاج شیخ‌جواد انصاری همدانی اسکنه‌اللهُ بُحْبُوحَةَ جنانه می‌فرمودند:

روزی وارد درمسجدی شدم، دیدم پیـرمردی عـامی مشغـول خواندن نمازاست؛ ودوصف ازملائکه درپشت سراوصف بسته وبه او اقتدانموده‌اند؛ واین‌پیرمرد خود ابداً ازاین‌صفوف‌فرشتگان‌اطـّلاعی نداشت . من دانستم که این پیرمرد برای نمازخـود أذان واقامه گفته است؛ چـون درروایت داریم : کسی که درنمازهای واجب یـومیـّهٔ خود، اذان واقامهٔ هردورابگوید دوصفّ ازملائکه‌واگریکی‌ازآنهارا بگوید یك صف از ملائکه به او اقتدامی کنند که درازای آن فیمابین مشرق ومغرب باشد.

این‌ازآثارقهریـّهٔ ملکوتیـّه اذان واقامه است؛ گرچه اذان گویان واقامه گویان خود مطـّلع نباشند؛ همچنین ازآثارقهریـّهٔ خلوص‌نیـّت

ودرجات قرب نماز گزاران ومناجات کنند گان پاکی محلّ وطهارت ونورانیّت مکان وزمان می گردد؛ کوه طور به‌علّت تجلّی نورحقّ درموسی کلیم منوّرشد. وکوه ساعیر و جَبَل فاران و بَیت ایلْ وبئرسبعْ و بقیّهٔ محلّ‌های نورانی ومعبدهای اولیاءِ خدا به واسطهٔ تجلّی‌نور حقّ درحضرت رسول اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم ودرحضرت عیسی واسحق ویعقوب وسایرانبیای گرامی مطهّرومنوّر گردیده است.

مجلس چهل و نهم

شهادت قرآن و اعمال در قیامت

بسم الله الرّحمن الرّحيم

(مجلس چهل و نهم)

الحمدلله ربّ العالمين و لاحول و لاقوّة الّابالله العلّي العظيم و صلّي الله علـى محمّد و آله الطاهرين و لعنة الله علـى اعدائهم اجمعين من الان الي يوم الدين .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَ أَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا *

(آيات ۱ تا ۵ ازسورهٔ ۹۹ زلزال)

بياد بياور آن زمانی را که زمين به لرزه وتكان‌درآيد ؛ وآن زلزله وتكانِ مختصّ‌خودرا بازيابد؛ واثقال خودرابيرون دهد؛ أَثْقَالْ جمع ثَقَل بادوفتحه است يعنی‌متاع واثاث‌البيت وحاصل آنكه آنچه درشكم زمين است از آن اشيائی كه خارج ازماهيّت آنست آنهارا بيرون بريزد؛ وزمين پاك وخالص گردد.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ (آيهٔ۴۸ ازسورهٔ ۱۴ ابراهيم).

«زمين تغيير ماهيّت دهد وبه‌چيزی غيراززمين تبديل گردد.

وَ اَشْرَقَتِ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (آیهٔ ۶۹ از سورهٔ ۳۹ زمر)

«وزمین بـه‌واسطهٔ دریافت نور پـروردگارش متجلّـی ومنـوّر وروشن ومُشرِق شود».

وَ قَالَ الإِنْسَانُ مَالَهَا . انسان می گوید: حالِ زمین چرااینطور شده است؟ چرا بدین صورت وبدین کیفیّت درآمده است؟ این چه سرگذشتی وداستانی‌است که برزمین آمده است؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا. «درآن روززمین ازوقایع وسرگذشت هائی که برآن رفته است گفتگو می کند؛ ازوقایع پیامبران واُمّت‌ها وکشمکشِ دولت‌ها وجماعت‌ها وحزب‌ها واز جـریانات عمـومّی وخصوصّی افراد سخن به‌میان می آورد.

ازآن هنگامی که زمین آفریده شده است، تاآن وقتی که أثقال وامتعهٔ خـودراخـارج می کند وزمین دیگری می‌شود؛ نورانی وپاك؛ دراین مدّت دراز وطولانی آنچه برزمین از وقایع وحوادث گذشته باشد همه‌را بیان می کند وحکایت می‌نماید.

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا برای اینست که خـداوند برزمین وحـی نموده والهام کرده است؛ واز علـم خـود به‌زمین فهمانده است؛ آن وحیی که پروردگارتوای پیغمبربه‌زمین کرده وزمین‌رادانا کرده است می‌تواند درآن هنگام ازوقایع وحوادث گذشته حکایت کند، واسرار وپنهانی‌های درون خودرا ظاهر وآشکار نماید؛ و مخفیّات‌را بـروز وظهوردهد.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ آن روزروزیست

که مردم اززمین صادر می‌شوند وبیرون می آیند؛ صادَراتِ زمین در آن روزمردمی‌هستند که درطیّ هزاران‌سال‌در آن‌خسبیده‌اند ودردرون آن لباس مرگ وعدم پوشیده‌اند.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (آیهٔ ۵۵ از سورهٔ ۲۰ طه)

اززمین شمارا آفریدیم؛ ودرزمین بازمی گردانیم:واززمین برای باردیگر بیرون می آوریم!

تمام افراد بشر اززمان آدم تازمان قیام قیامت که درزمین به تدریج وارد شده وجزء واردات زمین‌محسوب می‌شده‌اند؛ حالادیگر نوبت‌صدور آنهارسیده؛ وبه‌عنوان صادرات اززمین خارج می‌شوند؛ آنها رفتند درشکم زمین وبه عنوان أثقال زمین در آن بایگانی شده ومنزل گزیده و اجسادشان اقامت جستند ؛ واینك باید به پرونده‌ها رسیدگی‌شود؛ وهمه ازبایگانی‌ها بیرون‌آیند؛ همه باید صادر شوند؛ وبروند در عالم دیگر ؛ درموقف حساب وکتاب ودر موقف عرض وشهادت. چرا؟

لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ برای آنکه اعمالشان به آنان نشان داده شود؛ وبنگرند که چه کرده‌اند.

تمام مردم دسته دسته بیرون می‌آیند أَشْتَاتاً یعنی فرقه فرقه ودسته دسته؛ مؤمنین بامؤمنین؛ کافرین باکافرین؛ افرادی که دارای مکتب‌هاهستند؛ واحزاب دارند، قبائل‌خاصّی دارند، همه به صورت صفّ و گروه‌های متشکّل‌ومختلف بایکدگر اززمین خارج می‌شوند

وبا همدیگر اجتماعات و تشکیلاتی‌را ایجـاد می کنند؛ بـرای آنکه اعمالشان به‌آنها نمایانده شود واز کـردار ورفتار وپندارهای خـود مطّلع گردند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ.

پس‌هر کس به‌قدر سنگینی یك‌ذرّه کارخوبی کرده باشد آن‌را می‌بیند وهر کس به قـدر سنگینی یك‌ذرّه‌کار بدی کرده باشد آن را می‌بیند.

ازاین آیات کریمه چند استفاده می‌شود:

یکی‌اینکه يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا درآن روززمین خودش از وقایع خـودش بیان می کند وحدیث می‌نماید حَدَّثَ يُحَدِّثُ تَحْدِيثاً یعنی بیان کردن وداستان‌را ذکرنمودن وخبردادن؛ ومعلـوم است که حدیثی‌را که زمین می کند با زبان معروف ومعمول نیست؛ یك زبانی که عبارت ازقطعهٔ گوشتی باشد در میان دهان. و صدائی هم که از زمین بیرون می‌آید مانند صداهائی باشد که افراد بشر می کنند؛ زیرا اگربگوئیم که خداوند صوتی در زمین ایجاد می‌نماید؛ وآن صوت بیان می کند؛ وازحوادث ووقایع حاصله شرح وبیان می‌نماید؛ دیگر صوت صوتِ زمین نخواهد بود؛ وصحیح نیست که نسبت‌آن صوت به‌زمین داده شود و بگوئیم: زمین حدیث می کند وحکایت از اخبار وحوادث خود می‌نماید.

اگردردهان شخصی‌یك‌ضبط صوتِ نامرئی‌وکوچك بگذارند

وآن ضبطِ صوت بخواند وتکلّم کند، نمی گویند: آن شخص سخن گفته است نسبت تکلّم به‌انسان وقتی صادق است که تکلّم صادر از نفس باشد وبه انشاء وارادهٔ انسان ازنفس اوبرخیزد؛ امّا اگر صدائی پهلوی انسان باشد، صدقِ صدای انسان وسخن انسان‌را نمی کند؛

واگرزمین خودش تکلّم کند، سخن گفتن آن منحصر دراین صداهای معمولی ومعروف نیست.سخن گفتن هرچیز متناسب با خود آنست؛ انسان یك‌قسم تکلّم می کند؛ هر کدام ازاصناف حیوان به گونهٔ دیگری؛ درخت یك گونهٔ تکلّم‌خاصّی دارد؛ جمادات به گونهٔ دیگری سخن دارند؛ وبالاخصّ باتوجّه به مطالبی که درمجلس قبل ذکر شد براینکه موجودات حتّی جمادات دارای شعور و قدرت وحیاتند زمین‌هم دارای شعور ودارای فهم است؛ پس‌بنابراین‌حدیث کردن زمین، ارائه دادن ونشان دادن آن است.

آن وقایعی‌را که درخود گرفته وحفظ کرده است، نشان می‌دهد وبه‌طریقی متناسب باوجود خودش ارائه می کند؛ شمامی گوئید: گربه آمد دراطاق؛ وبامن حرف زد وغذا می‌خواست.

معنای حرف زدن وسخن گفتن گربه نه اینست که بازبان خود طبق الفاظ متداولهٔمعروف ومأنوس به‌مابگوید: آقامن گرسنه‌ام! وغذا می‌خواهم! تکلّم کردن مئو کردن گربه است؛ چون گربه صداهای مختلف می کند: یك صدایش برای تقاضائی است که دارد و به شکل خاصّی‌است؛ یك‌طرز صدایش‌ازروی ترس است؛ یك‌نحوهٔ خاصّی صدامی کند؛وبچّه‌های خودرا فرامی‌خواند؛ ویك نحوهٔ دیگرصدای

دیگری است که بچّه‌هایش‌را می‌راند؛ یك‌صدای خاصّی دارد چون به دشمن می‌رسد؛ ووقتی‌هم که ازانسان استرحام نماید، وطلب طعمه کند، ازصدای خاصّ او واز کیفیّت نگاه اومشهود است که گرسنه است وطعام می‌طلبد.

به‌هرحال تکلّم‌وتحدیث زمین متناسب باخودآنست؛ وحدیث نمودن آن ارائه دادن ونشان دادن آنست، باهمان شعور وادراکی که داراست.

ودیگر آنکه می‌فرماید: بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا خداوند به زمین وحی کرده است؛ وحی به‌معنای رسانیدن بعضی ازمعانی‌ملکوتی‌است از طریق باطن به‌عالم مُلك وظاهر ، نسبت به هرموجودی متناسب با خودش.

وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً
وَ مِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً (آیهٔ۶۸و۶۹ازسورهٔ۱۶ نحل).

«وپروردگارتوای پیغمبربه‌زنبورعسل‌وحی‌فرستادکه ازکوه‌ها وازدرختان وازسقف خانه‌هائی‌راکه بنامی کنند، برای خود خانه‌هائی قراردهید! وسپس ازتمام ثمرات وبهره‌های (موجود در گلها ونباتات شیرین وخوش‌طعم) بخورید! وراه پروردگارخودرا باتسلیم وانقیاد واطاعت به‌پیمائید!

معنای وحیی که خداوند به زنبور عسل می کند، این نیست که به‌وسیلهٔ جبرائیل امین بریك یك ازافراد زنبورعسل که نازل شود این

طریق ازمأموریّت‌را به‌قلب آنان اِلهام فرماید.

بلکه مراد ازوحـی به زنبور عسل عبارت است از آن خلقت وآفرینشی که خداوندمتعال دراین‌موجود قرارمی‌دهد؛ وآن خاصه‌ای که آنرا بدان می‌آفریند؛ و قوای فکریّه و سازمان فطرت و سرشت وغرائز آنرا بدانها مجهّز می‌نماید؛ که ازمیان خـلـل وفُـرَج کوه‌ها وازمیان درختان، ودرشکاف‌ها وسوراخ‌های سقف خانه‌ها برای خود کَنَدو بسازد ؛ و منزلی بدین با شکوهی براساس قـواعد هندسی: خانه‌های شش‌ضلعی که عالی‌ترین وباصرفه‌ترین خانه‌هاست، بدون کم وکاست برای خود بنا کنند.

یعنی سازمان وجودی وحدود ماهوی اورا چنین قرار می‌دهد، که چنان باشد؛ واین سازمان براساس خلقت پروردگاراست حُدوثاً وبَقائاً. یعنی هم دراصل آفرینش وهم درافاضهٔ خلقت وشعوروادراك درهر آن‌ازناحیهٔ ذات اقدس‌حضرت رحمن دائماً به‌این حیوان معصوم وذلول ومنقاد چنین وحـی‌می‌شود؛ وپیوسته آنرا براین فهم وشعور، و براین حدود از قدرت وتوانائی، وبراین اراده ومراد، درانجام این مأموریّت تأیید وتسدید وتقویت می کند.

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا یعنی دائماً پروردگاربه‌زمین چنین نیروئی می‌دهد که می‌تواند آن وقایعی‌راکه درخود گرفته وحفظ ونگهداری نموده، وبه‌عنوان واردات ثبت وضبط کرده است ودرمحفظهٔ بایگانی به‌دون هیچ تغییری وتبدیلی‌مصون ومحفوظ داشته است؛ همه‌رابیرون آورده وارائه دهد؛ ودر محکمهٔ عدل خـداوند، چون موقع عـرض

وبازرسی رسیده، وباید نشان داده شود؛ همه‌را در مرآی ومَسْمع ومَنظر صاحبانش وافرادی‌راکه خدابخواهد قراردهد.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ مردم اززمین جرگه جرگه بیرون می‌آیند تااعمالشان بدانهانشان داده شود؛ معلوم‌می‌شود که حدیث کردن زمین به‌نشان دادن آنست؛ یعنی این زمین که بیان می‌کند وحکایت می‌نماید از آنچه خداوند به‌او وحی کرده است به اینست که زمین نشان دهد وارائه نماید به طوری که صاحبان آن آنرا مشاهده کنند؛ پس حدیث کردن وسخن گفتن زمین نشان دادن آنست.

به‌انسان می‌گویند: بیا اعمالت‌را بنگر! مردم اگر عمل خوب به‌جای‌آورده باشند آنرامی‌بینند واگرعمل بد انجام داده باشند آنرا می‌بینند. پس آنچه‌ازاعمالی که ازانسان‌سرمی‌زنددرعالم کون وهستی ثابت است؛ واز بین نمی‌رود، و هرچه لباس وجود بپوشد طَیَران عدم براومجال است.

غایةالأمر ازجلوی دیدگان انسان مختفی‌می‌گردد؛ وسپس‌اطاق بایگانی زمین‌را بازمی‌کنند؛ وواردات‌را تبدیل به صادرات می‌کنند؛ که‌پروندهٔ هرکس‌را به‌دست‌خود او می‌دهند ومی‌گویند بیاتماشاکن! مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَشَرٍّ.

وازاین آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که بقاع زمین شهادت می‌دهند برهرعملی که درآنجا انجام‌گرفته؛ وهرحادثه‌ای که درآنجا واقع‌شده است؛ هرنقطهٔ اززمین که باانسان نسبتی داشته است

گواه کردار انسان است؛ مثلاً کوه هیمالیاشهادت از عمل‌ما نمی‌دهد؛ شهادت ازعمل‌ماهمان بقاع واماکنی می‌دهند که بامانسبت ورابطه‌ای دارند و به عنوان (أیْن) ظرف مکان ما واقع شده؛ کمااینکه ازمنهٔ پیشین مانند ایّام حضرت موسی وعیسی علیهما السلام شهادت براعمال ما نمی‌دهند؛ همین زمانی که مادر آن هستیم وظرف برای وجود شخص ماست گواهی براعمال مامی‌دهند.

بنابراین تمام افرادی که درروی زمین قسمت شدند هرزمینی وهرزمانی‌حکایت می کند از آن نسب وروابطی که درخود گرفته و آن هارا تحمّل نموده است .

این مطالب به‌عنوان فلسفهٔ کلّیهٔ شهادت امکنه وبقاع وزمان وزمین بیان شد.

امّابه‌عنوان جزئی: روایاتی که دراین باره داریم که هرجانماز بخوانید آن مکان گواهی می‌دهد؛ زیارت کنید ، شهادت می‌دهد؛ حجّ نمائید ، شهادت می‌دهد ! زمین عرفات و مَشعر ومِنا در روز قیامت ازوقوف شما وبیتوتهٔ شما وقربانی ورمْی‌شماشهادت می‌دهند! کوه صفا ومروه شهادت می‌دهند! مَسْعی یعنی مکانی که در آن سعی می کنید، بین صفاومروه؛ مطاف یعنی جائی که گرداگرد کعبه طواف می کنیدهمه‌دارای‌روحند؛ودارای‌نورند؛ودارای‌حیات‌وشعورند؛وهمه گواهان‌وشاهدانند،این‌روایات،به‌اندازه‌ای است که قابل‌احصاء نیست لیکن درباب واحدی جمع آوری نشده است بلکه درمیان أبواب فِقه وزیارات وادعیه وقرآن پخش‌شده است.

مثلاً در کتاب صلوة آن اخباری که راجع به بقاعی است که شهادت می‌دهند بر نمازهائی‌را که انسان انجام داده است؛ صلوات مستحبّه ، نماز غفیله، نماز لیلة الرّغائب وسایر نمازها درروز همین طور؛ درحجّ همین‌طور؛ در جهاد همین‌طور؛ درمُرابطه همین طور؛ درأمر به‌معروف ونهی‌ازمنکر همین‌طور؛ روایات وارده به‌قدری زیاد است که انسان قدرت بر شمارش آنرا ندارد.

این راجع به‌شهادت زمان ومکان.

وامّا راجع به‌شهادت اعمال آنهم باب مفصّلی دارد که نمازی که انسان خوانده ویاروزه‌ای که گرفته ویاحجّی که به جا آورده؛ ویا جهاد فی‌سبیل‌الله‌را که نموده است؛ ویاهرعمل خیر وهرعمل شرّی‌را که کرده است، آنهادرروزقیامت شهادت برعمل انسان می‌دهند؛ وبر اساس مقدّماتی که دراین چند مجلس اخیربیان شد ، معنای شهادت وکیفیّت شهادت‌واصل ثبوت شهادت‌هم‌روشن است ونیازی به‌بحث ندارد ؛ زیرا که نفس عمل هم یکی از پدیده های عالم تکوین است وبنابرقاعدهٔ کلّی :

وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی‌إمَامٍ مُبِینٍ هرچیزی‌را که انسان بتواند به‌آن«چیز»بگوید،درعالم کون وکتاب مبین پروردگار محفوظ است واز جملهٔ آن چیزها خود عمل انسان است ؛ وهمانطور که خود وجود انسان محفوظ است؛ اعمال انسان هم که‌از عوارض‌او است محفوظ است.

این عوارض به‌تبع صورت‌های مختلفی که مادّهٔ انسان وبدن

انسان به خود می گیرد از بین می‌رود ولی هنگامی ازبین می‌رود که صورت‌عوض‌شده است؛ امّادر آن حالی که آن عمل ازانسان سرزده است آن صورتی‌راکه انسان داشت، این عمل ازلوازم آنست؛ وقابل از بین رفتن نیست ؛ یعنی صورت انسانی انسان با قید اینکه این صورت در دیروز بوده است ، اعمال ملازم با آنست و قابل انعدام نیست.

آن مادّه، صورت دیروزی‌را ازدست داده‌وصورت امروزی به خود گرفت؛ وهمانطور که آن صورت ازبین رفت؛ اعمال موجوده وملازمه باآن‌هم ازبین رفت؛ واین‌صورت آمد جلو؛ ولی بطورمطلق ازبین‌نرفت دراین‌زمان مشهود نیست وامّادردیروز باقید دیروزهست وخواهد بود.

آنهاصادرات نفس انسان بوده وازلوازم غیر منفکّه بوده؛ وبا صورتِ انسان محفوظ هستند. حال انسان هرعملی راکه می‌خواهد انجام دهد.

مجلسی رضوان‌الله علیه ازمعانی‌الأخبار وامالی‌صدوق وخصال شیخ صدوق باسند متّصل آنها ازسهل‌بن سعد روایت می کند که او گفت:

جَاءَ جِبْرَئِيلُ عليه السلام إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ! وَأَحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزَّهُ اسْتِغْنَائُهُ عَنِ

النّاس [۱].

جبرئیل به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای محمّد هرچه می‌خواهی‌زندگی کن که بالأخره مرده خواهی‌بود!وهر کس‌را که بخواهی دوست بدار که بالأخره ازاوجداخواهی‌شد! وهر کاری‌را که بخواهی‌بکن که بالأخره به آن پاداش داده خواهی شد! وبدان که شرف مؤمن قیام او به‌نماز درشب‌هاست و عزّت او دربی‌نیاز دیدن نفسش‌است ازمردم!

باری تمام اعمال‌را درروز قیامت درمقابل انسان می گذارند: نماز، روزه، زکوة، زِنا، دروغ، دَغَل، غِش، دزدی، حیله؛ وامثال ذلك گرچه به‌قدر وزن یك ذرّه باشد. سنگینی یك ذرّه چیست ؟ ذرّه عبارت است از نقاط مادّی ریزی که درفضا منتشر است وبه چشم نمی‌خورد؛ مگردرتاریکی که ازروزنه‌ای نور داخل کنند؛ آن ذرّات شتابان درآن ستون نوردیده می‌شوند وبه اندازه‌ای کوچك است که میلیون‌ها ازآن ذرّات یك گرم هم وزن ندارد.

چه ترازوی دقیقی است که حضرت حقّ جلّ وعزّ در آنجا قرارمی‌دهد وقادراست که‌اعمال‌را گرچه به‌قدروزن ذرّه باشد مشخص کند وبه انسان بنمایاند؛

بعضی ازترازوهای دنیا تاچند کیلو گرم‌را نمی‌خواند؛ بعضی ازقپانها وباسکول‌ها تاصد کیلو گرم دقّت ندارد؛ پناه به خدا ازمیزان ومعیارالهی که یك‌ذرّه خیر ویك ذرّه شرّرا معیّن می کند؛ وبه انسان

۱ــ جلدهفتم «بحارالانوار» طبع کمپانی (الروضة ص۵)

نشان می‌دهد.

انشاء الله تعالی دربحث میزان از کیفیّت و چگونگی این ترازوی اعمال الهی درروزقیامت سخن خواهیم گفت.

روایاتی راجع به تکلّم وشهادت قرآن کریم درروز قیامت وارد است؛ ولی‌ما یك‌روایت‌را که در کتاب شریف «کافی» وارداست ودارای مضمون عالی است بیان می کنیم:

محمّدبن یعقوب کلینیّ ازعلیّ‌بن محمد ازعلی‌بن عبّاس از حسین‌بن عبدالرّحمن ازسُفیان جریری ازپدرش ازسَعد خفّاف از حضرت‌ابیجعفر امام‌محمّد باقر علیه‌السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

یَا سَعْدُ تَعَلَّمُواالْقُرْآنَ فَإِنَّ الْقُرْآنَ یَأتِی یَوْمَ الْقِیَمَةِ فِی أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ الَیْهِ الْخَلْقُ وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَ مِأَةُ أَلْفِ صَفٍّ: ثَمَانُونَ أَلْفِ صَفٍّ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَرْبَعُونَ أَلْفِ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْاُمَمِ.

« ای سعد قرآن را یاد بگیرید! چون قرآن در روز قیامت در نیکوترین وزیباترین چهره‌ها می آید و تمام مخلوقات خداوند به او نگاه می کنند؛ ومردم در آن روز یك‌صدو بیست‌هزارصفّ می‌باشند؛ هشتادهزارصفّ از امّت رسول خدا: محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و چهل هزار صفّ ازسایر امّت‌ها.»

وسپس حضرت می‌فرماید:

قرآن درصورت مردی می آید دربرابر صفّ مسلمانان وسلام

می کند؛ و بـه او نگاه می کنند و مـی گویند : لاَإِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ این مرد اززمرهٔ مسلمانان است وماورا به‌اوصافش وصفاتش می‌شناسیم؛ جز آنکه چون سعی و کوشش واجتهاد او درقرآن بیش ازمابوده است؛ بدین‌جهت این درجه از بهاء وجمال نوررا به دست آورده است؛ درجه‌ای‌را که مابه دست نیاورده‌ایم.

وپس‌از آن ازمقـابل صـفّ مسلمین می گذرد تادرمقابل صـفّ شهداء قرار می گیرد؛ وشهداء به او نگاه می کنند ومی گویند: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الرَّبُّ الرَّحِیمُ این‌مرد اززمرهٔ شهداء است؛ ما اورا باصفاتش و بـا روش و منهـاجش می‌شناسیم مگـر آنکه چـون او از شهیدان دریاست ؛ از این سبب بهاء وفضلی‌را حـائز شده است که ما حـائز نشده‌ایم.

وپس از آن از مقابل صـف شهیدان می گذرد ودرمقابل صـفّ شهداء دریا قرارمی گیرد به‌صورت شهیدی.

دراین حال شهداء دریا به او نگاه می کنند و تعجّب آنها زیاد می‌شود ومی گویند: این مـرد از شهیدان دریاست وما اورا به صفت وسیره ورویّـه‌اش می‌شناسیم! مگر آنکه‌آن جزیره‌ای که این‌مرددر آن مورد اصابت قرار گرفته و شهید شده است، ترسناك‌تر ووحشت‌زاتر از جزیره‌ای بوده است که ما درآن شهید شده‌ایم ؛ و از همین لحاظ مقداری از بهاء وجمال ونوری‌را به دست آورده است که مابه‌دست نیاورده‌ایم.

قرآن ازاینجانیزمی گذرد، تامی‌رسد به‌صـفّ‌پیامبران‌ومرسلین

به صورت یك پیغمبر مرسل؛ پیامبران و مرسلین به او نگاه می کنند و می گویند از شدّت تعجّبی که نموده‌اند: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ.

این‌مرد یك‌پیغمبرمرسل‌است؛ وماا‌ورا‌به‌صفت وسیره وروشش می‌شناسیم؛ مگر آنکه اودارای فضل وبرتری بسیاری است.

حضرت فرمودند: تمام پیامبران جمع می‌شوند؛ وباهم به نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می آیند؛ وازایشان می‌پرسند،ومی گویند: يا مُحَمَّدُ مَنْ هَذَا ؟! «ای محمّد این کیست؟!».

رسول‌خدا می‌فرماید: آیاشمااورا نمی‌شناسید؟!

پیامبران‌می گویند: نه؛ماا‌ورا‌نمی‌شناسیم،این‌مردارزمرهٔ کسانی است که خداوند به‌هیچوجه براوغضب ننموده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: این حجّت خداست بر بندگانش.

قرآن سلام می کند؛ واز آنجا می گذرد؛ تامی‌رسد به صفّ فرشتگان در صورت فرشتهٔ مقرّب؛ و ملائکه به او نگاه می کنند وشگفتشان افزوده می گردد؛ وچون فضل‌وشرف اورامی‌نگرند قرآن برآنان بزرگ‌جلوه می کند؛ ومی گویند: تَعَالَى رَبُّنَا وَ تَقَدَّسَ؛ این بندهٔ خداازفرشتگانست وماا‌ورا به‌رویّه ومنهاج وصفاتش می‌شناسیم جز آنکه این نزدیکترین ملائکه از نقطهٔ نظر درجات قرب به سوی خداوند عزّوجلّ است، وازهمین‌جهت به‌جمال ونوری ملبّس شده است که ماملبّس نشده‌ایم!

قرآن‌از آنجا نیزمی گذرد؛ تامی‌رسد به‌پیشگاه حضرت‌ربّ العزّة تبارك‌وتعالی؛وخودرا درزیرعرش‌خدا به‌رو به‌زمین می‌افکند.

خداوند تبارك وتعالی اوراندا می کند: ای حجّت من درروی زمین! وای کلام راستین و گویای من، سرت‌را بلند کن! ازمن بخواه هرچه می‌خواهی که به‌تو داده می‌شود! وشفاعت کن که شفاعتت مورد قبول است!

قرآن سرِ خودرا بلند می کند؛ وخداوند تبارك وتعالی از او می‌پرسد: بندگان مراچگونه یافتی؟!

قرآن می گوید : بعضی از بندگانت حقّ‌را محفوظ داشتند؛ ومراصیانت کردند؛ وبرمن مواظبت نمودند؛ وبه‌هیچ‌وجه درحقّ من فروگزاری ننمودند؛ وتضییع نکردند؛ وبرخی ازبندگانت حقّ مرا ضایع کردند وبه‌حقّ من استخفاف کردند وسبك شمردند ومرادروغ پنداشتند! ومن حجّت توبرجمیع بندگانت بوده‌ام!

دراین هنگام خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: سوگند به مقام عزّت وجلال خودم؛ وسوگند به‌علوِ مقام ومکان من، که من امروز براساس حجیّت تو، خلائق‌را به‌بهترین پاداش‌هاونیکوترین ثواب‌ها اجرومزد می‌دهم؛ وبه‌سخت‌ترین عقاب‌ها ودردناك‌ترین عذاب‌ها جزا وپاداش می‌دهم.

حضرت فرمودند: دراین‌حال قرآن سرخودرادرشکل وشمایل دیگری بلند می کند.

عرض کردم: ای اباجعفر درچه صورتی وشمایلی قرآن از این

مقام بازمی گردد؟!

حضرت فرمودند: درصورت مردی رنگ پریده که گویا از شدّت گرسنگی وتشنگی چهره‌اش متغیّر وسیمایش دگرگون شده است، به‌طوری که اهل‌محشر اورانمی‌شناسند؛ ومی آید درمقابل‌مردی ازشیعیان ماکه دردنیاقرآن‌را می‌شناخت وباآن بااهل‌خلاف به‌مجادله ومباحثه برمی‌خاست؛ ودربرابر آن مرد شیعه می‌ایستد وبه‌اومی گوید: آیاتو مرانمی‌شناسی!؟

آن مرد شیعه در پاسخ قرآن می گوید: ای بندهٔ خدا من تورا نمی‌شناسم!

دراین‌حال قرآن به‌همان صورتی که دربدءِ آفرینشِ آن دردنیا بوده است برای آن مرد شیعه ظاهرمی‌شود وبه او می گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! آن شیعه می گوید: آری می‌شناسم.

قرآن‌می گوید: من آن کسی‌هستم که‌درشب‌های‌تار، برای‌قرائت وتلاوت‌من خواب‌را ازچشم خود ربودی! وبه‌تدبّر وتفکّردرآیات من به بیداری گذرانیدی! وعیش وراحت خودرا برای عمل به من تبدیل به‌رنج وزحمت ومشقّت کردی! واز مخالفان قرآن به انواع دشنام‌ها وآزارها که به‌تورسید تحمّل کردی و گوش دادی! ودربارهٔ گفتار درپیرامون من، مورد حمله و هجوم سِهام أفکار پلید شیطانی قرار گرفتی!

آگاه باش که هرتاجر وسودجوئی، تجارت وسود خودرا به دست‌آورده وبهرهٔ خودرا یافته است؛ ومن‌امروزپشت توهستم؛ پشت

وپناه توهستم! محلّ اعتماد واتّکاءِ تومی‌باشم!

قرآن‌این‌مرد شیعه‌راباخود به‌سوی حضرت‌رب‌العزّه می‌برد؛ ومی گوید: ای‌پروردگارمن! این‌بندهٔ تست! وتو به‌احوال اوداناتری او به واسطهٔ رعایت حقوق من خودرا درمشکلات ورنجها انداخت؛ ودرمواظبت من سعی‌بلیغ‌داشت؛ وبه‌واسطهٔ من دشمن داشت دشمنان تورا وبه واسطهٔ من‌دوست داشت دوستان تورا یعنی‌مرامِعیارومِلاك حبّ وبغض وعداوت ومودّت قرارداد .

خداوند تبارك وتعالی می گوید: این‌بندهٔ مرادربهشت من‌داخل کنید! وبه‌اویك حُلّه ازحلّه‌های بهشتی‌بپوشانید!وبه‌تاجی رأس‌اورا متوّج کنید! وسراورازینت دهید!

وچون فرشتگان این عطایارا به‌آن مرد مؤمن شیعهٔ عامل‌قرآن می‌دهند؛ به‌قرآن گفته می‌شود آیا راضی‌شدی به این مواهبی که به دوستت داده شد؟!

قرآن‌می گوید: ای‌پروردگارمن! من‌این‌مقداررااندك می‌دانم؛ به‌این‌مرد مؤمن‌تمام‌انواع واقسام خیررا برسان! واورا به‌مزید رحمت خویشتن زیاده عنایت فرما!

دراین حال‌حضرت‌ربّ العزّه‌می گویدسوگندبه‌مقام‌عزّت وجلال خودم، وسوگند به بلندی مقام ومنزلت خودم، که من امروز به این عاملِ به قرآن وبه هرکس که دررتبه ومنزلهٔ او باشد با تمام عنایات ومزایای خیرورحمتی که داده‌ام پنج‌چیزراعطامی‌نمایم :

آگاه باشید که ایشان پیوسته جوانانی می‌باشند که هیچ گاه پیر

نمی‌شوند.

و دارای صحّت وعافیتی هستند که هیچ گاه دستخوش مرض و کسالت نمی گردند.

وپیوسته بی‌نیازانی می‌باشند که هیچ گاه دچار فقر ونیازمندی نمی‌شوند.

وهمیشه شادان وخوشحالانی هستند که هیچ‌وقت گرفتار حزن وغصّه واندوه نمی گردند.

وهمواره زندگانی می‌باشند که هیچ گاه نمی‌میرند.

وسپس حضرت باقر علیه‌السلام این آیه‌را تلاوت کردند:

لاَ یَذُوقُونَ فِیهَاالْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوتَةَ الْاُولَی (آیهٔ ۵۶ از سوره ۴۴ دخان).

« این مردمان مؤمن وعاملِ به قرآن غیراز یکبار مرگ نخستین دیگرمرگی‌را هرگزنخواهند چشید.»

سعد خفّاف گوید: عرض کردم : ای اباجعفر، آیاقرآن سخن می گوید؟!

حضرت تبسّمی فرمودند؛ و گفتند: خداوند ضعفاءِ از شیعیان مارامورد رحمت خود قراردهد؛ ایشان اهل‌تسلیمند. وسپس‌فرمودند: آری ای سعد! ونماز هم سخن می گوید از برای آن صورتی است وخلقتی‌است که امرمی کند ونهی‌می کند.

سعد گوید: ازاین گفتاررنگ چهرهٔ من دگرگون شد؛ وعرض کردم: این چیزی است که من نمی‌توانم آنرا برای مردم باز گو

کنم!

حضرت فرمودند مردم‌مگرغیرازشیعیان‌ماهستند؛هرکس که‌نمازرا نشناسد حقّ مارا‌انکار کرده است! وسپس فرمودند: ای سعد! آیا می‌خواهی من کلام قرآن‌را به‌تو بشنوایانم؟!

سعد گوید: عرض کردم آری! درود خدا برتو باد! حضرت فرمود:

إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ

(آیهٔ ۴۵ ازسورهٔ ۲۹ عنکبوت).

«حقّاً نماز انسان‌را ازکارهای قبیح وناپسند نهی می کند؛ وهر آینه این‌نماز که ذکرخداست ازهرچیز برتروبزرگتراست.»

پس‌نهی کلام است؛ وفحشاء ومنکرمردانی‌هستند؛ وماذکرخدا هستیم ومابرتر وبزرگتریم![1]

باری‌بسیاری ازمردم قرآن‌را مهجور پنداشتند و گروهی‌دروغ پنداشتند ؛ و گفتند : آیهٔ اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ مال این زمان نیست ؛ واصولاً این آیه‌را نباید خواند؛ ونباید گفت؛ ونباید تفسیر نمود.

خیلی‌مسلمانها بدبخت شده‌اند، می‌دانید یعنی‌چه؟ یعنی آنقدر غرب زده شده‌اند که باید قرآن آنان طبق امیال وشهوات ملّت‌های کافرتفسیرشود حتّی بعضی‌ازمتخصّصین بدون پروامی گویند: اسلام

---

۱ ــ «اصول‌کافی»، کتاب‌فضل‌القرآن ج۲ص۵۹۶ تا۵۹۸؛ و«بحارالانوار» طبع‌حروفی ج۷ ص ۳۱۹ تا۳۲۱

زن ومردرا درحقوق یك نواخت قرارداده است؛یعنی آنقدر آن تمدّن غرب و آداب کفر دردل‌ها ودرفکرهاریشه دوانیده؛ وبال وپر گسترده است؛ که گویاخجالت می کشند بگویند: این کلام غلط است؛ اسلام زن ومردرامساوی قرارنداده است؛ اسلام حقّ هر کس‌را طبق موازین نیازهای سرشتی داده است؛ واین‌معنی غیر ازتساوی درحقوق است. زن ومرد دودرجهٔ مختلف دارند؛ ودرهیچ امریکسان نیستند؛ درقرآن مجید داریم:

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ

(آیهٔ۲۲۸ازسورهٔ ۲بقره).

«وازبرای زن‌ها مانند همان حقوقی که مردهابرآنهادارند، نیز برعهدهٔ مردان است واین حقوق براساس معروف و پسندیدگی پایه گذاری شده است؛ ولیکن برای مردان یك درجه مزیّت نسبت به زنان است.»

می گویند: مامعنای این آیه‌را نمی‌فهمیم؛ خداوند فهم‌را ازشما بگیرد ، البتّه نمی‌فهمید .

می گویند: حالا بحثش‌را نکنید! چرا نکنیم؟ مگر آیهٔ قرآن نیست؟ مسلمانان باید با کمال شجاعت، قدم راستین دراعماق قرآن کریم گذارند؛ بگویند؛ بخوانند؛ بحث کنند؛ به دنیا معرّفی کنند؛ در سخنرانی ها، در کنفرانس‌ها، در مجامع بین‌المللی، اثبات کنند که قرآن حقوق زن‌را داده است وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ بهترین و عالی‌ترین طرز تقسیم حقوق براساس مواهب استعدادی خدادادی

است؛ وحقّ‌هم همین است.

شرق‌وغرب، این‌طرف‌و آن‌طرف دورمی‌زنند؛ بدبخت ودست خالی هستند؛ وبالأخره باید بیایند در مقابل قرآن، وزانو بزنند؛ وبرای نجات عالم بشریّت دستورات آنرا یگانه شمع فروزنده فرا راه خود بدانند.

امروزمخدّره‌ای آمده منزل وازشوهرش‌می گفت که‌ما درزمان طاغوت طلاق‌خودراازدادگاه طاغوتی گرفتیم؛ وچقدربدبخت بودیم که درآن زمان بدون رضای شوهر ووکالت او دادگاه حکم طلاق صادر می کرد؛ ماتجرّی کردیم، و طلاق گرفتیم، وخیال می کردیم، زرنگی کرده‌ایم؛ ولی‌خودمان‌را به‌چه بدبختی انداختیم.

وآرزو می کرد کاش این کاررا نمی کرد؛ واگر نمی کرد، با شوهرش باکمال صفازندگی می‌نمود.

می گفت: بادست خودمان خودرادرآتش افکندیم.

طلاق زن به‌دست مرد است؛ این‌حکم‌قرآن است؛ زن‌هادارای خصائص مختصّ به‌خود هستند اگر از آن مختصّات انسان به آنها زیادتر بدهد تحمّل نمی‌آورند؛ و وجودشان متلاشی می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حاضِرَیْن وصیّت بسیار عالی وپرمحتوی برای حضرت امام‌حسن علیه‌السلام نوشته‌اند که در«نهج‌البلاغه» آمده وقریب شانزده صفحه است.

اخیراًدراین‌چندروزه‌دیدم‌درروزنامهٔ‌اطّلاعات‌به‌عنوان‌وصایای

امیرالمؤمنین آنرا ترجمه کرده ودرچندین شماره آنرا به‌پایان رسانیده است. مترجم گرچه اسم‌خودرا ذکر نکرده است ولی هر کی بوده یك‌دزدی زیرکانه کرده است این‌مترجم‌در ترجمه تحریف‌به‌عمل آورده ونکات دقیق‌راانداخته است.

وجملهٔ وَلاَ تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّهَا رَيْحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ را بگونه‌ای دیگرترجمه نموده است. در این‌جمله‌حضرت می‌خواهد بفرماید:

ای فرزندم‌حسن آنچه‌را که بیش‌ازظرفیّت‌زن است به‌او تحمیل مکن! چون زن موجودیّتش‌توأم بالطافت‌است؛ وهمانطور که بدنش نسبت به‌بدن مرد لطیف‌تراست اصولاً غرائز واحساساتش یك لطافت ورقّت خاصّی دارد؛ از این مقدار بیشتربه‌او تحمیل مکن چون او قهرمان نیست ؛ مرکز گیرودار و کشمکش و مورد حملات قهریّه نیست.

آن خارهای سخت بیابان یا آن کنده‌های سخت وچوب های محکم‌را انسان می‌تواند در دست بگیرد وبا آن کارهائی انجام دهد؛ ولیکن گلِ محمّدی‌و گلِ یاس و مریم را انسان بچیند ودست روی برگش بگذارد پژمرده می‌شود.

وآنقدرلطیف‌است که‌امیرالمؤمنین زن‌رابدان گل‌تشبیه می کند وچقدرعالی‌وبامنطق‌رساودقیق می‌فرماید: اگرزیاده‌ازظرفیّت‌زن به‌او تحمیل کردی‌اورافاسد وتباه کردی! اگرزن‌رادرامورا جتماعی‌شرکت دادی! درسیاست‌وارد ساختی!مورد مشورت درامورسیاسی‌قراردادی

درقضاء وحکومت اوراقاضی وحاکم نمودی! درجهاد اوراواداشتی! وجودش‌راضایع کرده‌ای! زن برای این کارهای سنگین‌نیست؛ سازمان وجودی زن به‌شکلی دگراست[1].

درروایت داریم وَلاَ أَنْ تَسْتَشَارَ درامور سیاسّی واجتماعّی نباید زن‌را مورد مشورت‌قرارداد.

إِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفَنٍ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهَنٍ.

حضرت می‌فرماید: «ای‌حسن! مبادا درامور اجتماعی با زنان مشورت کنی! چون رای آنها پیوسته روبه ضعف می گراید وعزم وارادهٔ آنان روبه سستی!»

ودرمعرکهٔ پهلوانی ومیدان کشتی گیری انسان باید باپهلوان کشتی بگیرد؛ اگرباغیر پهلوان کشتی بگیرد آن بیچاره را می کشد، ووجود اورا درهم‌می‌شکند؛ اینك‌دنیانمی‌فهمد چه می کند؛ وچه‌بلائی درتحت عناوین‌جالب وچشمگیر حقوق زن برسرزنان می آورد؛ وچه آتش رگبارصاعقه‌های خانمانسوزرا برآنان می‌بارد؛ امروزه دنیا در جهل غوطه‌ور است؛ درجهل‌مرکّب غرق است. به‌عنوان حقوق زن قیام می کنند وغیرازآنکه حقوق حقّه واولیهٔ آنهارا تباه کنند؛ وگل

۱ــ ما دربارهٔ حقوق زن وتفسیر آیهٔ «الرّجال قوّامون علی‌النساء» و عدم‌قضاء وحکومت وجهاد برزن دراسلام رسالــه‌ای به زبان‌عربی مستدلّ نوشتیم به‌نام «رسالهٔ بدیعه» به‌فارسی‌نیز که ترجمه شده وانشاءالله‌در دسترس برادران‌فارسی‌زبان‌قرارخواهد گرفت.

وجودشان‌را پرپر نمایند؛ و عمر نـود سال و هشتاد سال وصد سال با عـزّت و سعادت را به‌سی‌سال و بیست سال کاهش دهند کاری دیگر نمی کنند.

ولـذا می‌بینیم که دردنیا بازن بازی می کنند ؛ زن شده بازیچهٔ مردها؛ومورد هوس آنها؛ اسلام این‌رانمی گوید؛ می گوید: اگر کسی یك‌نگاه خیانت به‌زنی کند مجرم است؛ زن حقّی‌دارد درحدود خود؛ مردهم حقّی دارد درحدود خود.

آن‌وقت این آقائی که آمده است ودرروزنامه ترجمه کرده است چون می‌رسد به‌این‌سخن امیرالمؤمنین عليه‌السلام :

وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ .

« تا می‌توانی چشم‌های آنان‌را به قراردادن حجاب برای آنها بپوشان! چون شـدّت حجاب عین‌شفقت ومهربانی نسبت به‌آنانست»

این جمله‌را به کلّی درترجمه ساقط کرده است؛ این دزدی است.

آقا ! تو ترجمه‌ات را بکن ! و کسی ازتومؤاخذه نمی کند که چون فکلی مآب قرن هستی واین جمله‌را نمی‌پسندیدی چرا نوشتی؟! تو تـرجمه‌ات را بکن و این کلام را به مـولا نسبت بده! مـال تو نیست!

باری اینها حاضر به سرقت در گفتار هستند؛ وحاضر به ترجمهٔ صحیح نیستند .

قرآن‌می گوید برزن حجاب لازم است قرآن‌می گوید: الرِّجَالُ

قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ، وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ما چرا برقرآن پیشی گیریم؟ وچرا کاسهٔ گرم‌تر از آش‌شویم؟ وچرا به‌عنوان اسلام وبه اسم اسلام مخالفت صریح باقرآن بنمائیم؟ (۱).

باری همانطوری که پیامبرمامهجوربود ومظلوم بود وحقّش‌را ضایع کردند؛ قرآن نیز مهجور ومظلوم است.

در کتاب «وسائل‌الشیعه» ازحضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که: قَالَ:

يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثَلاثَةٌ يَشْكُونَ : الْمُصْحَفُ وَ الْمَسْجِدُ وَ الْعِتْرَةُ.

وَ يَقُولُ الْمُصْحَفُ : يَا رَبِّ حَرَّقُونِي وَ مَزَّقُونِي؛ وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ: يَا رَبِّ عَطَّلُونِي وَ ضَيَّعُونِي؛ وَ تَقُولُ الْعِتْرَةُ يَارَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَّدُونَا؛ فَاُجْثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ فِي الْخُصُومَةِ ؛ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ مِنْكَ (۲).

« درروز قیامت سه گروه شکایت به پیشگاه خداوند متعال می‌آورند: قرآن مسجد وعترت.

قرآن می‌گوید: ای پرودگارمن! مرا سوزانیدند؛ وپاره پاره

۱ــ ما درسابق الایام رساله‌ای دراحکام ومتانت واستحکام مبانی‌قرآن نوشته‌ایم به‌نام «رسالهٔ قرآن» ولی‌تاکنون به‌طبع‌نرسیده است؛ درآن‌رساله به‌روشنی استواربودن قوانین قرآن‌مورد بحث‌قرار گرفته است.

۲ــ «وسائل‌الشیعه» طبع‌امیربهادر؛ ج۱ ص۳۰۴.

کردند؛ و مسجد می گوید: ای پروردگار من مرامعطّل وبدون عمل گذاردند و حقّ مرا ضایع کردند؛ وعترت می گوید: بارپروردگارا مارا کشتند و دور کردند و متفرّق نموده و فراری دادند ؛ ودرمقابل پروردگار دردعوای خصومت ودادخواهی به دوزانوی خود نشانده می‌شوند؛ پس خداوند عزّوجلّ به هریك از آنان می گوید: من خودم أولویت دارم ازشما دربارهٔ خصومت وداد خواهی نسبت به آنان .»

این روایت‌را در«وسائل» مرحوم شیخ حرّعاملی ازمحمّدبن علیّ‌بن بابویه قمی: شیخ صدوق در خصال با سند متّصل خود از محمّدبن عُمَر الحافظ البغدادی المعروف به جعابیّ ازعبدالله بن بشیرازحسن‌بن زبرقان مرادیّ ازابوبکربن عیّاش ازأجلح ازابن‌زبیر ازجابر ازرسول‌خدا روایت کرده است[۱].

ونیز در « وسائل » از مرحوم شیخ طوسی در مجالس با اسناد خود از زُرَیق روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أبُوعَبْدِاللهِ عليه السلام : شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللهِ تَعَالَى الَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهَا وَعِزَّتِي وَ جَلاَلِي لاَقْبَلْتُ لَهُمْ صَلوةً وَلاَ أُظْهِرُ لَهُمْ فِي النَّاسِ عِدَالَةً وَلاَ نَالَتْهُمْ رَحْمَتِي وَ لاَ جَاوَرُونِي فِي جَنَّتِي .[۲]

۱ــ «خصال صدوق» طبع حروفی ص۱۷۴ و ۱۷۵

۲ــ «وسائل» ج۱ ص۳۰۳

زُرَیق گوید: حضرت امام جعفرصادق علیه السلام فرمودند: مساجد شکایت خودرا به نزد حقّ تعالی می‌برند از همسایگان خود که در آن مساجد حضور بهم نمی‌رسانند؛ ونمازهای خودرا در آن نمی‌خوانند.

خداوند به مساجد وحی می‌فرستد: سوگند به عزّت وجلال خودم که من ابداً نماز آنان‌را قبول نمی کنم؛ وعدالت آنهارا در بین مردم‌ظاهر نمی‌سازم؛ ورحمت من شامل‌حالشان نخواهد شد وهیچگاه دربهشت من بامن همنشین نخواهند بود.

انشاء الله تعالی در مجلس آینده از معنای به‌صورت مؤمن در آمدنِ قرآن، وحرکت وسیر آن از جلوی شهدای برّو بحر، وانبیاء وفرشتگان به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ وشرح آن روایت شریف وتفسیر آن گفته خواهد شد.

قرآن یگانه کتاب هدایت است: ودرروایت است که وای به حال کسانی که قرآن را رها کرده وبه دنبال علوم دیگر رفته‌اند. اگر انسان تمام‌علوم دنیاراداشته باشد حتّی‌علوم اسلامی چون فقه‌واصول ومنطق‌وفلسفه ولیکن‌قرآن‌رانداشته‌باشددستش خالی‌است:واگرقرآن راداشته باشدهمه‌چیزرادارد و دستش پُراست؛ چون قرآن کلام خدا است وکسی که خدارا دارد همه چیزرادارد؛ وکسی که خدارانداردد، هیچ‌چیزرا ندارد.

مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَاالَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلاً وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوِّلاً كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَ أَنْتَ مَا قَطَعْتَ الإِحْسَانَ وَ كَيْفَ

يُطْلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ مَا بَدَّلْتَ عَادَةَ الإِمْتِنَانِ[۱].

پروردگارا! کسی که‌تورا گم کرده است چه‌چیزی‌را یافته است و کسی که تورا یافته است چه چیزی را به‌دست نیاورده است؟ حقّاً زیانکاراست کسی که به‌غیرتوراضی‌شده است؛ وحقّاًتهی‌دست است کسی که غیرازتورا بجوید؛ چگونه امیدی به‌غیر ازتو باشد درحالی که احسان خودرا نبریده‌ای؟! وچگونه غیرازتو درخواست شود در حالی که توعادت بخشش‌خودراتغییرنداده‌ای؟!

۱ـ ازفقرات آخرذیل دعای‌عرفه حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام بنا به‌روایت سیّدبن‌طاوس در اقبال.

مجلس پنجاهم

معنای شهادت قرآن و اعمال در قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

(مجلس پنجاه)

الحمدلله رب العالمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین .

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم :

یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ (آیهٔ ۳۰ ازسورهٔ ۳ آل‌عمران)

روزی می‌رسد که هرنفسی آنچه‌را که انجام داده است درمقابل خود حاضر شده می‌یابد؛ و هرعمل بدی که انجام داده است دوست دارد که بین آن اعمال‌وبین‌اوفاصله بسیار و دور بوده باشد؛ وخداوند شمارا از خودش برحذر می‌دارد؛ وخداوند به‌بندگان خود رؤف ومهربان است.

در این چند مجلس اخیر بحث مفصّل وطولانی شد دربارهٔ اینکه اعمالی‌را که انسان دردنیا به جای آورده است در قیامت همه‌را می‌یابد و وجدان می‌کند وآن اعمال گواهی می‌دهند؛ ونیز قرآن مجید شهادت می‌دهد.

وروایت مفصّلی را از کتاب کافی باسند متّصل خود از سعد خفّاف ازحضرت امام محمّد باقر علیه السلام راجع به‌شهادت و گفتگوی قرآن در محشر وعبور آن از برابر صف مسلمین و شهیدان برّو بحر وانبیاء و فرشتگان بیان کردیم که هریك ازاین جماعات چون قرآن را به بهترین ونیکوترین وجهی می‌دیدند، می گفتند: مااین مردرامی‌شناسیم مگرآنکه چون جهادش عظیم‌تر ومنزلت و مکانش رفیع‌تربوده است لذا دربهاء وجمال ونور ازمابرتر آمده است.

وبعد خودش‌را درتحت عرش‌خداوند به‌رو به زمین می‌افکند، و خطاب می‌شود به‌او که هرچه می‌خواهی بخواه که برآورده است وشفاعت کن که مورد قبول است. ودر اینحال قرآن سرخودرا بلند می کند وبا سیمای مردی رنگ پریده ومتغیّر اللّون در مقابل‌شیعیان قرار می گیرد وبالاخره درپیشگاه پروردگارنسبت به عاملین به قرآن تقاضای زیادتی می‌نماید وخداوند برای عاملین به‌قرآن پنج موهبت خاصّ عنایت می‌فرماید.

ودر پایانِ روایت سعد می‌پرسد آیا قرآن‌هم تکلّم می کند؟ حضرت‌باقر علیه السلام می‌فرماید: آری قرآن هم تکلّم دارد؛ ومن سخن آنرا به‌تونشان می‌دهم! إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُاللّٰهِ أَكْبَرُ نهی قرآن کلام قرآنست وفحشاء ومنکر مردمانی هستند وماذکرالله هستیم ومابزرگتریم.

مرحوم مجلسی رضوان‌الله علیه بعد از بیانِ این روایت بحث مفصّلی می کند دربارهٔ معنای این‌حدیث وبعداً بیانی دارد درتجسّم

وتکلّم قرآن؛ ودر کیفیّت حضور و شهادت وتکلّم قرآن درقیامت می گوید: سه احتمال داده شده است:

اول آنکه قرآن به‌قسمی معانی خود وواقعیّت خودرا به‌انسان القاء می کند که انسان ادراك آن معانی و گفتگورا با قرآن می کند ؛ ودرسخن گفتن هیچ لزومی ندارد که کسی بازبان گوشتی سخن گوید؛ هرموجودی چنانچه بتواند مطالب خود را به انسان القاء کند همان کلام است.

قرآن مجید ونماز و زکوة وروزه وحجّ وسایر اعمال که در آخرت با انسان تکلّم می کنند قسمی القاء معانی وحقایق خودرا می کنند که انسان آن واقعیّت هارا ادراك می کند ؛ و اینست معنای تکلّم قرآن.

دوم آنکه قرآن درقیامت به‌صورت مثالی ظاهر می‌شود؛ وآن صورت،مثالِ حقیقتِ قرآن است وآن صورت مثالی با انسان تکلّم می کند پس سخن گو ومتکلّم صورت مثالی مجسّم شدهٔ قرآن در آن عالَم است.

همچنانکه اگرانسان بخواهد دردنیا ازقرآن استفاده کند وآن حقایق‌ومعانی‌رادرخود بگیرد، خداوند می‌تواند افرادی ازروحانیون وفرشتگان‌را که دارای قرآن هستند بگمارد تا قرآن‌را به انسان تعلیم کنند.

این تکلّم‌قرآن است دردنیابا‌انسان به‌وسیلهٔ فرشتگان یاارواح روحانیّهٔ دیگر؛ ودرقیامت تجسّم‌صورت واقعی قرآنست متناسب با

آن عالم وسخن گفتن و گفتگو داشتن متناسب باآن عالم.

سوم همان مطلبی است که به‌برکات أئمّهٔ طاهرین برمن افاضه شده است وبه‌واسطهٔ آن بسیاری ازغوامض اخبار ومشکلات احادیث واردهٔ از معصومین علیهم‌السلام حلّ می‌شود؛ وبرای توضیح آن دو مقدّمه بیان‌می کنیم واز آن دومقدّمه نتیجه‌می گیریم که قرآن چگونه باانسان تکلّم می کند:

مقدّمهٔ اوّل: همانطور که انسان یك بدن مادّی دارد، یك جسدی دارد که به‌واسطهٔ آن حرکت می کند وقلبی دارد وبه‌واسطهٔ آن خون درتمام إعضاء و شریان انسان ساری و جاری است؛ وبدان جهت‌می‌بیند،ومی‌شنود، ودستش‌حرکت‌می کند،واعضاء وجوارحش به‌وظائف طبیعی‌خود اشتغال‌می‌یابند؛ همین‌طور انسان دارای یك‌معنی وخاصیّتی‌است که اگر آن خاصیّت زنده باشد، ادراك ومعارف او زنده است واگر آن خاصیّت زنده نباشد ، انسان جامد است؛ آن خاصیّت روح انسانست، که اگر به غذاهای معنوی علم و معرفت وعبادت وتوجّه وتدبّر وتفکّر تقویت پیدا کند، انسان دارای مرتبهٔ یقین و دارای مرتبهٔ ایمان می‌شود، وبرای او کشف حقایق می گردد، واطّلاع براسرار عالم پیدامی کند وچنین شخص مؤمنی دستش دست خدا می‌شود ؛ گوشش گوش خدا می‌شود ؛ چشمش چشم خدا می‌شود.

در روایت داریم : إتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإنَّ الْمُؤمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّهِ .

ازفراست‌وهوشیاری مؤمن‌غافل مباشید! چون مؤمن به نورالله می‌نگرد.

مؤمن به‌نورخدا می‌بیند، وبه‌نورخدا می‌شنود، وبادست خدا داد وستد می‌کند، چون هرچه داشته درراه خدا داده واز مضیق جهات وعالم شهوت برآمده؛ وباعلم خداعلم داردومی‌نگرد.

این‌یك‌حال تجرّدی‌است که برای انسان به‌واسطهٔ تفکّر وتأمل وعبادت پیدامی‌شود.

پس‌همین‌طور که انسان یك‌قلب صنوبری مادّی دارد ویك‌بدن مادّی دارد؛ اگرقلبش ازکار بیفتد بدنش می‌میرد، و متعفّن می‌گردد، یك قلب معنوی ویك خزینهٔ علم دارد که اگر خدا آن‌را به نور خود منوّرکند، جانش زنده است، واگرمنوّر نکند، مرده است؛ گرچه بدنش زنده باشد، وحرکات طبیعی او انجام گیرد.

ولذا در آیهٔ قرآن داریم: أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ بَلْ لاَ يَشْعُرُونَ[1]
(آیهٔ ۲۱ ازسورهٔ ۱۶ نحل)

آن کسانی که از ایمان وتوحید خبری ندارند ومؤمن نیستند؛ اینهامردگانی هستند، زنده نیستند. بلکه ادراك وشعور ندارند. ونیز داریم:

صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ (آیهٔ ۱۷۱ ازسورهٔ ۲ بقره)

«آنان کرانی هستند، ولالانی، و کورانی، پس ایشان تعقّل

---

۱ ـ آیه اینطور است که بل لا یشعرون أیان یبعثون؛ بلکه ادراك و شعور ندارندکه چه موقع برانگیخته می‌شوند.

و ادراك ندارند».

یعنی آن نطفهٔ انسانیّت و خلیفةاللّهی که مرکز ادراکات است در آنها درزیر پرده رَیْن و چرك گناه و شهوت و صفات بهیمیّه وشیطانیّه مخفی‌شده، واحیاناً ازبین‌رفته است؛ وبااینکه گوش دارند حقایق‌را نمی‌شنوند؛ چشم دارند ، حقایق‌را نمی‌بینند؛ زبان دارند به حقایق تکلّم نمی کنند.

مقدّمهٔ دوّم: قرآن تنها این نقوش نیست که انسان برروی صفحه نوشته ودر میان جلد، این صفحات را قرار داده است؛ این قرآن کتبی است ، حقیقت قرآن معناست و این معنی بسیار عالی است.

افرادی که باقرآن مزاولت داشته باشند، همانطور که ازظاهر آن بهره‌مند می‌شوند از آن حقیقت ومعنی‌هم بهره می‌برند؛ درقرآن مجید داریم:

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

(آیهٔ ۴۹ ازسورهٔ ۲۹ عنکبوت)

«قرآن آیه‌های روشن وواضحی است درسینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است؛ آن حقیقت وواقعیّت قرآن است».

بنابراین دومقدّمه، وقتی که مؤمن‌دارای مقام ایمان شد وایمان جان اورا زنده کرد وحقیقت قرآن هم عبارت ازمعنی وحقیقت قرآن شد، ومؤمن به قرآن آشنا شد، و واقعیّت آن درروح ونفس مؤمن پیاده شد وتجلّی کرد، نفس مؤمن قرآن می گردد؛ ووجودش قرآن

می‌شود، همچنانکه درروایات داریم که:

أَلْمُؤمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَالْكَعْبَةِ احترام مؤمن از احترام قرآن و کعبه بیشتراست، چرا؟ برای اینکه این قرآن کاغذی است که برروی آن‌نوشته شده است؛ و کعبه خشت‌و گلیست که ساخته شده؛ ولیکن آن حقیقت قرآن اگردرروح مؤمن تجلّی کرد این مؤمن موجودیّتش زنده شده است به‌حیات قرآن وقرآن حقیقی گردیده است؛ اگرمؤمن به‌درجهٔ معرفت پروردگار رسید، وجودش مطاف‌می گردد؛ یعنی کعبه می‌شود.

والبتّه حقیقت کعبه ازاین کعبه وحقیقت قرآن ازاین قرآن أشرف است.

وسپس می‌فرماید: روی این‌مقدّمات،بسیاری از اخبار در این صورت معنایش برای ماروشن می‌شود.

اگر کسی قرآن‌رادرخود راه داد به‌طوری که تمام جهات قرآن ازظاهر وباطن قرآن، معانی واخلاقیّات وعقائد ومَلَکات و معارف و توحید قرآن در او متجلّی شد این وجودش حقیقت قرآن می گردد.

وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرآن است وخودش‌فرمود:

أَنَا كَلَامُ اللّٰهِ النَّاطِقِ من گفتارناطق خداهستم.

یعنی هیچ مرتبه‌ای قرآن ندارد، درهیچ یك از عوالم، مگر آنکه آن حقیقت دراین‌موجودیّت تجلّی کرده است؛ وآن حضرت حائزتمام مقامات ودرجات‌قرآن است؛ اینست قرآن حقیقی وحقیقت

قرآن.

آن‌وقت این‌قرآن درروزقیامت حرکت می‌کند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارای‌زندگانی‌است ودارای حیات قرآنی است؛ وموجودیتش قرآن شده است؛ ودر روز قیامت ازمیان صفوف مسلمین و فرشتگان وشهیدان‌وپیامبران‌عبورمی‌کندوهمه می‌گویند: مااین‌مردرامی‌شناسیم ولی‌دارای بهاء ونوری است که‌مانداریم؛ مسلّماًاجتهاد و کوشش‌وی دردنیا برای پیدایش حقیقت قرآن در وجودش از ما زیادتر بوده است.

همین‌طورهم هست؛ چون هریك‌ازمؤمنان وشهداء می‌خواهند خودشان‌را برسانند به‌حقیقت قرآن؛ مثلاً ماکه مسلمانیم، خیلی جهد می‌کنیم، کوشش می‌نمائیم که خودرا به حقیقت قرآن نزدیك کنیم وهرچه‌نزدیك می‌کنیم، بازطلب می‌کنیم که نزدیکتر کنیم،واین اشتها وآرزو درما هست که ماخودمان‌را به مقام کامل قرآن برسانیم، ولی چون نرسانده‌ایم یك‌حالت مترقّبه ومنتظره وضعفی درماموجود است که اگربرخوردکنیم به‌آن موجود حقیقی که قرآن را به‌تمام معنی در صُقع موجودیّت خودش ایجادکرده و تجلّی داده است از طرفی می‌گوئیم : ما این‌را می‌شناسیم، مابا این آشنائی داریم! واز طرفی می‌گوئیم: این ازما بهتراست حسن وجمال و بهاء ونور او افزون تر است چون اجتهادش درراه خدا زیادتربوده است.

واین گفتار صحیح است؛ وتمام این گفتگوها بمنصّهٔ خود می‌نشیند وهمهٔ ظهور وبروزآن واقعیّتی است که قرآن دارد.

وهمچنین درروایت است که نماز حرکت می کند نمازواقعی چیست ؟آن نمازی است که ظاهرش وباطنش قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ است. آن نمازیست که در آنحال نماز گزارمعراج می کند، آن نمازی که در آن حال بهیچوجه نهبدن نه روح نهفکرواندیشه سراغ غیرخدانیست وهمینطور که بدن طبیعیّ روبه کعبه ایستاده است، روحهم میرود سراغ کعبهٔ حبّ ودرحرم الهی آنرا بهجای می آورد؛ واگردرخارج بخواهد چنین نمازی شکلوصورت بخودبگیرد میشود امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین.

چون او نماز است ؛ نمازش چنین تشکّلی به خود گرفته است یعنیحقیقت نماز دروجودش پیداشدهاست.

لذاروایاتی که وارد شده است ودربسیاری از تفاسیر آمده که نَحْنُ الصَلوٰةُ ما نماز هستیم اشاره به این معنی است چون این حقایق درعوالمی موجودیّت دارد، وموجودیتش درانسان کامل است.

بهعلّت آنکه انسان ازملائکه افضل است وهیچ موجودی جز ذات پروردگار ازروح انسان اشرف نیست.

بنابراین کسانی که خودرا بهمرحلهٔ کمال برسانند وهیچ حالت منتظره وضعفی درآنهانباشد یعنی تمام قوا واستعدادهای خودرا به مرحلهٔ فعلیّتبرسانند، و فعلیّت محضه گردند، حقیقت ایمان حقیقت قرآن، حقیقتزکوة، وسایراعمالوصفات حسنه، دروجودشان عجین شده، وبااین خمیره مخمّر گردیدهاند[1].

۱ــ مطالب مجلسی نقلبهمعنی شد وباتوضیحی ازما بیان شد؛واصل مطالب درج۷ «بحار» طبعحروفی ص ۳۲۱ تا۳۲۴ آمده است.

وبنابر آنچه گفته شد مرحوم مجلسی رَحِمَهُ‌الله روایت سعد خفّاف را اینگونه بیان می کند که: حقیقت امیرالمؤمنین را که در روز قیامت حرکت می کند انسان می‌بیند که حقیقت نماز آمده است؛ حقّاً حقیقت صلوة است، حقیقت زکوة است، حقیقت صوم است، حقیقت امر به‌معروف ونهی از منکر است، یعنی تمام امر به‌معروف‌هائی که در دنیا صورت می گیرد هر کدام شبهه‌ای دارد، یك رنگی دارد؛ در هزار امر به‌معروفی که تحقّق می‌یابد آن که صد در صد لِله و فی الله و مِنَ الله و اِلی الله باشد؛ و هیچ شائبه دخالت نفس نداشته باشد و انسان روحیّه‌اش ملکهٔ امر به‌معروف ونهی از منکر باشد، این می‌شود همان مقام امام که بالاتر از آن مقامی نمی‌توان تصوّر کرد. وبنا بر این بسیاری از اخبار غامضه بدین بیان راه حلّ خود را پیدا می کنند، وحقّاً این بیان مرحوم جد ما، علاّمه مجلسیّ بسیار پسندیده وشایان تقدیر است.

وهمچنانکه أئمّه علیهم‌السلام زکوة‌اند، و نمازند، وحجّ و صوم وجهادند، وقرآنند، روایاتی که دلالت دارد بر آنکه دشمنان مافحشاء ومنکرند وفساد وظلماتند به همین قیاس ومقارنهٔ تکوینیّه بااین آیات مبارکات قرآن معنایش روشن می‌شود؛ چون بالأخره فحشاء حقیقتی دارد، ودر میان مردم پخش‌شده است؛ بعضی از افراد مرکز فحشاء هستند واز آنها فحشاء به‌خارج سرایت می کند؛ وبه زبان قرآن آنها وَقُود آتش هستند؛ یعنی آتش گیرانهٔ جهنّم هستند که جهنّم از وجود آنها ظهور می‌یابد؛ آن می‌شود مرکزِ فحشاء ومرکز منکر ومحو وتاریکی وظلمت.

وانشاء الله تعالی به خواست حضرت حقّ متعال درمجالس آینده که از موضوع صراط و میزان دربارهٔ درجات قیامت بحث داریم روشن تر می‌شود که چگونه امیرالمؤمنین علیه‌السلام میزان است وصراط است.

السَّلامُ عَلَی مِیزَانِ الاَعْمَالِ وَمُقَلِّبِ الاَحْوَالِ [۱] سلام باد برترازوی اعمال وتغییردهندهٔ احوال.

السَّلامُ عَلَی الصِّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللاَّئِحِ [۲] سلام باد برراه روشن وستارهٔ فروزان.

اوامام است ومامأموم؛ امام‌یعنی آن کسی که درتمام جهات باید نمونه والگوواُسوه بوده باشد، تاانسان بتواند به‌او اقتدا کند، و گرنه امام‌مطلق‌نیست؛ امام ازجهتی ونه‌ازجهت دگر نیست. تنها امام‌جماعت نیست، امامِ عدل است، امامِ زکوة است، امامِ نمازاست، امام أمر به معروف ونهی‌ازمنکراست، امامِ توحید است، امامِ قرآن است، یعنی درتمام این جهات امام است.

وبراین اصل امیرالمؤمنین گردیده است، واین لقبی است که خداوند به‌او عطا فرموده است.

امیریعنی اِمارت کننده وفرمان دهنده؛ امیرالمؤمنین است یعنی پیشوا والگو وفرماندهٔ مؤمنان. امیرالکافرین نیست، امیر دنیاپرست‌ها

۱و۲ــ جزء فقرات‌سلام‌پائین‌پای حضرت‌امیرالمؤمنین‌است که اوّل‌آن السلام علی‌ابی‌الائمه وخلیل‌النبوّة می‌باشد ودرضمن اوّلین‌زیارت از زیارات مطلقهٔ آن‌حضرت ذکر شده است.

نیست ، امیر التجّار نیست ، امیرالزّراع نیست ؛ امیرالمؤمنین است .

یعنی هر مؤمنی در هر زمان در هر نقطهٔ از جهان که بوده باشد، آن حضرت از نقطهٔ نظر ایمان و آثار ولوازم وخواصّ ایمان براو امارت دارد، پس او می‌شود امام وامیر به‌طور مطلق.

موجودی که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه غیر از آن حقیقت پاك وطاهر دراو نیست ؛ ودر تمام ملکات و عقائد و اخلاق و اعمال هیچ شبهه وشکّی ندارد. ولکنّه وعیبی دراو نیست؛ ورنگی جزرنگ خدائی نگرفته است.

صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً (آیهٔ ۱۳۷ ازسورهٔ ۲بقره)

وآیهٔ تطهیر دربارهٔ او نازل شده ، موجودیست طاهر ومطهّر؛ این‌می‌شود امام وامیر.

عامّه وخاصّه از حضرت رسول‌الله روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:

مَا أنْزَلَ اللهُ آیَةً فِیهَا یَا أیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا إلاَّ وَ عَلِیٌّ رَأسُهَا وَ أمِیرُهَا [1].

هیچ آیه‌ای را خداوند درقرآن کریم فرو نفرستاده است، که در آن خطاب به مؤمنان به‌لفظ یَا أیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا باشد مگر آنکه

۱ــ «مطالب‌السئول» طبع‌سنگی ص۲۱ از «حلیة‌الاولیاء» و«حلیة ـ الاولیاء» ج۱ص۶۴ ودر «ینابیع‌المودّة» ص۲۱۲ گوید: و عن ابن‌عباس : لیس من آیة فی‌القرآن یا ایها‌الذین آمنوا‌الّا علیٌّ رأسها و أمیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمّد صلّی‌الله علیه وآله وسلّم فی‌القرآن وما ذکر علیّاً الّا بخیر .

علی‌بن ابی‌طالب رئیس و امیر آن بوده است.

وبر این اساس مذکور معنای بسیاری از اخباری که در آن وارد شده‌است از ائمّه اطهار علیهم‌السلام که ما چنینیم وماچنانیم، ما شفعائیم، ما باب نجاتیم، ماحِطّهٔ بنی‌اسرائیلیم، ماحَبل‌متّصل بین آسمان وزمین هستیم وغیرها، همه روشن و آشکارا می‌شود. البتّه معنایش‌را به‌همان طور که مادراینجا بیان کردیم قدری دراین‌دنیا ادراك می کنیم؛ ولیکن در آن دنیا انسان به تمام معنی‌الکلمه مشاهده می کند ولمس می‌نماید؛ و این معانی موجودیّت خارجی پیدا می کند یعنی انسان قرآن را می‌بیند که چه عوالمی است که مشرق ومغرب عالم‌را گرفته؛ وآن حقیقت‌امیرالمؤمنین‌است که محدود به‌یك حدّ خاصّ وبدن خاصّی هم نیست؛ چون قرآن کلام خداست و کلام خدامجرّد است وحدّ ندارد؛ ولذا انسان در آن عالم مقام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بی‌حدّ وبدون اندازه می‌نگرد.

وچقدر لطیف وعالی این‌مطلب‌را مرحوم آیةالله حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی درچند بیتی بیان کرده است:

مرا پیر طریقت جز علیّ نیست
که هستی‌را حقیقت جز علیّ نیست
مبین غیر از علیّ پیدا و پنهان
که درغیب‌وشهادت جزعلیّ نیست
مجو غیر از علیّ در کعبه و دیر
که هفتاد و دو ملّت جز علیّ نیست

چه باك از آتشِ دوزخ که در حشر
قسیم نار و جنّت جز علیّ نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش
که در روز قیامت جز علیّ نیست
اساس هر دو عالم بر محبّت
بود قائم محبّت جز علیّ نیست
در آن حضرت که دم از «لی مع الله»
زند احمد معیّت جز علیّ نیست
شنیدم عاشقی مستانه می گفت
خدارا حول وقوّت جز علیّ نیست
وجود جملهٔ اشیاء از مشیّت
پدید آمد مشیّت جز علیّ نیست
شهنشاهی که بر درگه ملائك
زنندش پنج نوبت جز علیّ نیست
علیّ آدم علیّ شیث علیّ نوح
که در دور نبوّت جز علیّ نیست
علیّ احمد علیّ موسی وعیسی
که در اطوار خلقت جز علیّ نیست
ترا پیر طریقت گو عُمَر باش
مرا پیر طریقت جز علیّ نیست

اگر گوئی علیّ عین خدا نیست
بگو نیز از خدا هرگزجدا نیست[۱]

وچقدرعالی حقیقت ظهور وبطون عوالم‌را وحقیقت ولایت‌را که سِرّعالَم است درابیات قبل‌ازاین بیان فرموده است:

ز جم برجامِ مِیْ خَطّی عیان است
جهان مردم بود ، مردم جهان است
بجوی این راز جانی از دَساتیر
که این قول از حدیث باستان است
بگیر از باستان این راست گفتار
که گفتِ نغز گفت راستان است
سخن های بزرگان از پی و پیش
چو نیکو بنگری از یك زبان است
در این ره از روان ها کاروان هاست
که از دنبال یکدیگر روان است
سخن ها نیز کز دل برزبان هاست
به معنی چون دَرایِ کاروان است
دو گیتی در تن و جان تو مُضمَرْ
یکی پیدا و آن دیگر نهان است
اگر پای تو در هفتم زمین است
سرت بیرون ز هفتم آسمان است

۱ــ «دیوان حبیب» مدائح ص۲۰۰ و ۲۰۱

تنت را دیبه ای از چرخ اطلس
که بر دوشش حمایل کهکشان است
فروزان این گهرها از بَرو دوش
ز سرتیپی و سرهنگی نشان است
نژادت از کیان آمد ولیکن
دلت را رُخ ندانم زی کیان است
عیان گردد چو در آب افتد این مرغ
که مرغابی بود یا ماکیان است
نهان از چشم نادان رازِ گیتی
ولیکن بر دل دانا عیان است
جهانْ انسانْ، پیمبرْ عینِ انسان
علیّ انسانِ عینِ این جهانْ است
پیمبر شهرِ علم است و علیّ دَر
خوش آن سَر کو به دین در آستان است
دَری بگشوده بردل های روشن
ولی جبریل بر در پاسبان است
پیمبر سنگِ حکمت را ترازوست
علیّ نیز این ترازورا زبان است
علیّ دان آن لسان الله ناطق
کزو شد کشف اسرار و حقایق [1]

۱ــ «دیوان حبیب» مدائح ص ۱۹۹ و ۲۰۰

و نیز چه خوب وعالی مفخر شعرای سدهٔ قبل از این در زبان عرب: شیخ کاظم اُزْری سروده است:

یَابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفَی أَنْتَ یَدُ اللهِ الَّتِی عَمَّ کُلَّ شَیءٍ نَدَاهَا ۱

أَنْتَ قُرْآنُهُ الْقَدِیمُ وَ أَوْصَا فُکَ آیَاتُهُ الَّتِی أَوْحَاهَا ۲

حَسْبُکَ اللهُ فِی مَآثِرَ شَتَّی هِیَ مِثْلُ الاَعْدَادِ لاَ تَتَنَاهَی ۳

تا آنکه می‌فرماید:

یَا عَلِیُّ الْمِقْدَارُ حَسْبُکَ لاَ هُوتِیَّةٌ لاَ یُحَاطُ فِی عُلْیَاهَا ۴

أَیُّ قُدْسٍ إِلَیْهِ طَبْعُکَ یَنْمِی وَالْمَرَاقِی الْمُقَدَّسَاتُ ارْتَقَاهَا ۵

لَکَ نَفْسٌ مِنْ جَوْهَرِ اللُّطْفِ صِیغَتْ جَعَلَ اللهُ کُلَّ نَفْسٍ فِدَاهَا ۶

هِی قُطْبُ الْمُکَوَّنَاتِ وَ لَوْلاَ هَالَمَا دَارَتِ الرَّحَی لَوْلاَهَا ۷

لَکَ کَفٌّ مِنْ أَبْحُرِ اللهِ تَجْرِی أَنْهُرُ الاَنْبِیَاءِ مِنْ جَدْوَاهَا ۸

حُزْتَ مِلْکاً مِنَ الْمَعَالِی مُحِیطاً بِأَقَالِیمَ یَسْتَحِیلُ انْتِهَاهَا[1] ۹

۲ــ «دیوان اُزْرِی» ص۱۵۱ شیخ کاظم اُزْرِی نمیمی بغدادی‌متوفّی درغرّه ج۱ سنه۱۲۱۱ هجریه قمریه مدّاح اهل‌بیت علیهم‌السلام‌ودرجلالت وبلاغت شعر او قصیدهٔ هائیه‌اش: لمن‌الشمس فی قباب قباها کافی است که اورا در ردیف‌شعرای درجهٔ اول اهل‌بیت قراردهد. وچنین حکایت شده‌است که علاّمهٔ بحرالعلوم اورا تعظیم وتکریم می‌نمود؛ چون بادشمنان به‌خوبی به مناظره می‌نشست، وازمرحوم آیةالله سیّدحسن صدر روایت‌شده است که او گفته است: قصیدهٔ هائیه اُزری‌بیش ازهزاربیت بوده؛ ودرطوماری‌نوشته شده بود؛ وموریانه مقداری ازآن‌را خورده وبقیهٔ طومار به‌دست مرحوم آیةالله آقاسید صدرالدین عاملی رسید؛ واو این‌مقدار از ابیات راکه شیخ جابرکاظمی تخمیس کرده است ازآن استخراج نمود؛ وصاحب «مستدرك ـ

←

۱ ای پسر عموی مصطفی! تو آن دست خدا هستی که فیضان باران جود و بخشش آن، تمام چیزها را فرا گرفته است.

۲ تو قرآن قدیم خدا هستی و اوصاف تو آیاتی است از آن که خدا به پیامبرش وحی کرده است.

۳ برای تو خدا کافیست و بس در صفات حمیده و خصال پسندیده‌ای که چون اعداد دارای نهایت نیست.

۴ ای علیّ! قدر و مقدار تو کافی است که از عالم لاهوت است و آن مقام و منزلت رفیع در احاطهٔ فکر و اندیشه در نمی‌آید!

۵ به کدام درجه از قدس و پاکی طبع تو میل می‌کند در حالی که از درجات مقدّسه و مقامات مطهّره بالا آمده است.

۶ و دارای نفسی هستی که خمیره‌اش از اصل گوهر لطف و جوهر صفا ریخته شده است؛ خداوند هر نفسی را فدای نفس تو گرداند!

۷ آن نفس قطب عالم امکان و عالم تکوین است و اگر آن نفس نبود آسیای عالم امکان به‌چرخش نمی‌افتاد و موجودی از کتم عدم به وجود نمی‌آمد.

۸ تو صاحب دست جود و عنایت و رحمتی هستی که از دریاهای

← الوسائل» در کتاب شاخهٔ طوبی گفته است: علّامه محقّق شیخ محمد حسن صاحب جواهر تمنّی می‌کرده است که: قصیدهٔ هائیه ازری در دیوان عمل او نوشته گردد و به‌جای آن کتاب جواهر در نامهٔ عمل اُزری نوشته شود (ملخّص از الکنی والالقاب طبع صیدا ج۲ ص۱۹)

بیکران خداوند جاری می‌شود و نهرها و چشمه‌های پرفیضان پیامبران چون جوی کوچکی است که ازاین نهر منشعب شده وجدا گردیده است.

۹ توحیازت کردی ازشرف‌ها وفضیلت‌ها ومقامات عالیه ملك وسرزمینی‌راکه محیط به اقلیم‌هائی ازشرف و کمال است که به آخر رسیدن آن ازمحالات است.

باری مؤمنین ومسلمین به‌هردرجه که به‌قرآن عمل کنند وحقّاً به‌آن نزدیك شوند؛ به‌همان درجه قرآن درروح آنان رسوخ می کند، وبه همان درجه وجودشان از قرآن بهره مند می گردد؛ و به هرمقدار قرآن را برای منویّات دنیوی و وصول به جاه و مقام وریاست باطل وخود نمائی ومردم داری بیاموزند؛ ازحقیقت قرآن بر کنار وموجب طرد ولعن قرآن قرارمی گیرند؛ دین مقدّس اسلام دین سُمعه وخود نمائی وظاهرسازی وظاهر فریبی نیست؛ وبنابراین یگانه معجزهٔ باقیهٔ رسول‌الله و کتاب هدایت بشر که قرآن است ، اگر کسی بخواهد از آن سوء استفاده کند، وآن را وسیله برای وصول به باطل قرار دهد؛ قرآن ازنفس اومهجور گردیده ودرقیامت شهادت برعلیه اومی‌دهد.

در «کافی» محمّدبن یعقوب کلینی باسند متّصل خود روایت می کند از یعقوب احمر که گفت: من به حضرت صادق علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم! هُموم و غصّه‌ها واشیاء دیگری برمن وارد شده است به‌طوری که چیزی ازمستحبّات و کارهای‌خیررا برای من باقی‌نگذاشته است؛ مگر آنکه گروهی‌ازآن کارهای خیر ازمن پریدند و سلب شدند

تابه‌جائی که مقداری ازقرائت قرآن ازمن سلب شده است.

گوید: چون حضرت ازمن نام قرآن‌راشنیدند به‌هراس و فزع افتادند و گفتند: بعضی‌ازمردم سوره‌ای‌را ازقرآن‌را ازروی بی‌اعتنائی دستخوش نسیان وفراموشی می‌دهند؛ وآن سوره درروز قیامت به‌نزد آن‌مردمی آید وبه‌قدری به‌او نزدیك می‌شود که‌یك‌درجه بیشتر بااو از درجات‌فاصله ندارد ومی گوید: السَّلامُ عَلَیْكَ.

آن مرد درپاسخ می گوید: وَ عَلَیْكَ السَّلامُ تو کیستی ؟! آن سوره می گوید: من فلان‌سوره هستم تومراضایع کردی وترك نمودی واگرهرآینه به من تمسّك می‌نمودی به‌این درجه مقام تو ترفیع یافته بود.

سپس‌حضرت باانگشت خود اشاره کردند؛ وفرمودند:

عَلَیْکُمْ بِالْقُرْآنِ فَتَعَلَّمُوهُ فَإِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَعَلَّمُ الْقُرْآنَ لِیُقَالَ: فُلانٌ قَارِئٌ وَمِنْهُمْ مَنْ یَتَعَلَّمَهُ فَیَطْلُبُ بِهِ الصَّوْتَ فَیُقَالُ: فُلانٌ حَسَنُ الصَّوْتِ وَ لَیسَ فِی‌ذَلِکَ خَیْرٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَتَعَلَّمَهُ فَیَقُومُ بِهِ فِی لَیْلِهِ وَ نَهَارِهِ لا یُبَالِی‌مَنْ عَلِمَ ذَلِکَ وَ مَنْ لَمْ یَعْلَمْهُ. (۱)

برشماباد به‌قرآن که‌آنرابیاموزید! چون بعضی ازمردم قرآن‌را می‌آموزند تاآنکه گفته شود: فلانکس‌خوانندهٔ خوبی است؛ وبعضی به‌جهت صدا قرآن‌را می‌آموزند تاآنکه گفته شود: فلانکس صدایش

۱ــ «اصول‌کافی» ج۳ ص۶۰۸ و۶۰۹ و در وسائل امیر بهادر ج۱ ص ۳۶۹ آورده است.

خوب است ودر آن خیری نیست؛ وبعضی قرآن‌را می آموزند تاآنکه به‌مفادآن درشب‌وروز عمل کند وقرآن‌را بپادارد؛ ودرصددآن نیست که کسی ازتعلّم اواطّلاع پیدا کند یانکند.

ونیز در «کافی» با سند خود از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: قُرّاءِ قرآن سه دسته هستند.

مردی که قرآن را می‌خواند وآنرا برای خود سرمایه تجارت قرار می‌دهد؛ وبه‌واسطهٔ آن ازپادشاهان وحکّام به‌منافع مادّی می‌رسد وبرمردم سیطره وتفوّق پیدامی کند.

ومردی که قرآن‌را می‌خواند؛ وحروف وکلمات وقواعد ادبی وتجویدی‌را یاد می گیرد ولیکن حدود و معانی و مبانی حقیقی آنرا ضایع می‌نماید؛ وخداوند این دو دسته را دربین قاریان قرآن زیاد نگرداند.

ومردی که قرآن‌رامی‌خواند ودوای قرآن‌را برروی درد قلبش می‌نهد؛ وباقرآن‌شب‌هابیدارو زنده داراست؛ وروزهاروزه وباقرآن‌به سجودهای‌خود مشغول است؛ وبه قرآن‌پهلو ازرختخواب‌تهی‌می کند و به عبادت اشتغال می‌ورزد. به‌برکت این‌چنین قاریان قرآن خداوند عزیزِجبّار، بلارا ازمردم می گرداند؛ وبه واسطهٔ آنان خداوند دورهٔ حکومت‌را ازدشمنان گرفته وبه آنهامحوّل می‌نماید؛ وبه‌جهت آنان خداوند عزّوجلّ باران رحمت خودرا ازآسمان فرومی‌فرستد.

وسوگند به‌خدا که این‌چنین‌قاریان قرآن‌از کبریت احمرنادرتر

و کمیاب‌ترند[۱].

باید دانست که تاسّر انسان نسبت به قرآن پاك نشود، یعنی تا انسان قرآن‌را فقط برای عمل نیاموزدوبرای‌تحقّق بخشیدن معانی آن در وجودش دست بدان نزند، انسان از حقیقت قرآن بهره‌ای ندارد وچه بسا افرادی دیده می‌شوند که به قرآن وعلوم قرآنی واردند؛ ودر تفاسیرمطالعه دارند؛ ولی قلبشان سیاه است؛ علّت آنست که قرآن‌را وسیلهٔ وصول به‌دنیا ازجاه ومقام ومنال وعزّت قرارداده‌اند روح قرآن از چنین افرادی بیزار است؛ درمکتب تشیّع چنین قاریانی به ندرت یافت می‌شوند؛ چون اصول تعلیمات شیعه علماء و قاریان‌را براساس تبعیّت از حقّ پرورش می‌دهد ، ونسبت به ابواب ظلمه وحکّام جائر تردد ندارند و برای ریاست باطله عمر خودرا صرف نمی کنند.

درزمان سابق که برای تحصیل به نجف اشرف مشرّف بودم یکی‌ازمراجع علماء روزی درمجلسی که سخن از شیعه وطرز تفکّر شیعی به‌میان آمد گفت: من درچندین‌سال قبل در کنگره وسمیناری که از مذاهب اسلامی در «جامع‌الازهر» مصر تشکیل‌شد و علماء مذاهب اسلام ازجمیع کشورهاحضورداشتند؛ ومن‌هم به‌عنوان نمایندهٔ علمای نجف درآنجا شرکت کردم در ضمن بیان و معرّفی مذهب و مکتب تشیّع درخطابه‌ای که درآنجا ایرادکردم روایت ذیل‌را که ازحضرت سجّاد علیه‌السلام منقول است مفصّلاً خواندم و شرح دادم ؛ بسیار مورد

۱ــ «اصول‌کافی» ج۲ ص۶۲۷ و وسائل‌الشیعه ج۱ ص ۳۶۹

تحسین و تقدیر قرار گرفت؛ و مورد اعجاب همگی شد که در مکتب شیعه چنین ریزه کاری‌های دقیق و عمیق برای تربیت یافتگان این مکتب وجود دارد؛ و تا این حدّ برای تصفیه و تطهیر آنان موشکافی و تحقیق از طرف امامانشان به‌عمل آمده است.

و آن روایت اینست؛ در «احتجاج» شیخ طبرسی آورده است که:

بالاسناد المتقدّم ذکره عن الرّضا عليه السلام أنّه قال:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسُنَ سَمْتُهُ وَ هَدْيُهُ وَتَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ فَرُوَيْداً لَا يَغُرَّنَّكُمْ.

فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نِيَّتِهِ وَمَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ فَنَصَبَ الدِّينَ فَخّاً لَهَا فَهُوَ لَا يَزَالُ يَخْتِلُ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ اقْتَحَمَهُ.

وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرُوَيْداً لَا يَغُرَّنَّكُمْ.

فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَ إِنْ كَثُرَ وَ يَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءَ قَبِيحَةٍ فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّماً.

فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنْ ذَلِكَ فَرُوَيْداً لَا يَغُرَّنَّكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عُقْدَةُ عَقْلِهِ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلٍ مَتِينٍ فَيَكُونُ مَا يُفْسِدُهُ بِجَهْلِهِ

أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ .

فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِيناً فَرُوَيْداً لاَ يَغُرَّنَّكُمْ . حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ أَمْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ وَكَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّيَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَزُهْدُهُ فِيهَا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ فَيَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَ يَرَى أَنَّ لَذَّةَ الرِّيَاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَالنِّعَمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ . فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلَباً لِلرِّيَاسَةِ حَتَّى إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ .

فَهُوَ يَخْبِطُ خَبْطَ عَشْوَاءَ يَقُودُهُ أَوَّلُ بَاطِلٍ إِلَى أَبْعَدِ غَايَاتِ الْخَسَارَةِ وَيَمُدُّهُ رَبُّهُ بَعْدَ طَلَبِهِ لِمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ فِي طُغْيَانِهِ .

فَهُوَ يُحِلُّ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ يُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لاَ يُبَالِي مَا فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ رِيَاسَتُهُ الَّتِي قَدْ شَقِيَ مِنْ أَجْلِهَا .

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً .

وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعاً لِأَمْرِ اللهِ وَ قُوَاهُ مَبْذُولَةً فِي رِضَى اللهِ يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ وَ يَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَّائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ

فِـی دَارٍ لاَ تَـبِیدُ وَ لاَ تَـنْفَدُ وَ اَنَّ کَثِیرَ مَـا یَلْحَقُهُ مِنْ سَرَّائِهَا إِن اِتَّبَعَ هَوَاهُ یُؤَدِّیهِ إِلَی عَذَابٍ لاَ انْقِطَاعَ لَهُ وَلاَ یَزُولُ.

فَذَلِکُمُ الرَّجُلُ نِعْمَ الرَّجُلُ فَبِهِ فَتَمَسَّکُوا وَبِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا وَ إِلَی رَبِّکُمْ فَبِهِ فَتَوَسَّلُوا فَإِنَّهُ لاَتُرَدُّ دَعْوَةٌ وَلاَیُخَیَّبُ لَهُ طَلَبَةٌ».

شیخ‌طبرسی(ره) باسند خود ازحضرت‌امام‌رضا علیه‌السلام ازحضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

اگرمردی‌را ببینید که طریقه وروش‌او نیکوست؛ و گفتارخودرا آهسته و آرام نموده، وسخن خـودرا ضعیف وملایم نشان دهد، ودر کارهاوحرکاتش‌خودراخاضع‌وفروتن‌جلوه‌دهد؛ فوراًبه‌او گرایش پیدا نکنید! دست‌نگاه‌دارید، توقف کنید که شمارا گول نزند!زیراچه بسیار کسانی هستند که به‌علـّت سُستی نیـّت و پستی هویـّت و ترسو بودن دِلشان ازرسیدن به دنیا وارتکاب کارهای حرام عاجزمانده‌اند.

و بدین‌جهت دین را دام وصول به دنیا ووسیلهٔ صیدِ وصول به مادّیات وشهوات قرارمی‌دهند؛ مردم‌را به‌ظاهر آراسته خود می‌فریبند وچنانچه به‌چیزحرامی‌دست یابند باتمام مشقـّت وتکلـّف خودرابدان می‌رسانند ودست می‌آلایند.

واگردیدید که آن‌مرد ازمال حرام‌اجتناب‌می‌ورزد؛ ودست‌بدان نمی‌آلاید پس‌بازصبر کنید! ودر گرایش به‌اومبادرت نکنید که شمارا فریب ندهد!

چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیرا که چه بسیاری از مردم از به دست آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند؛ ولیکن ارادهٔ خودرا از راهِ زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند؛ ونفس‌خودرا برورود بریك زنِ زشت کَرِیه المنظرفرود آورده وازراه حرام بااو آمیزش می‌کنند.

و اگر آن مردرا چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شکیبا باشید! ودر گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شمارا گول زند! تاخوب بنگرید که گِرِه وبستگی عقلانی او چطور است؟ ومرکز تصمیم گیری تفکیری اوچگونه است؟ چون بسیاری‌از مردم هستند که ازروی‌آوردن به دنیا وارتکاب مُحرّمات ووصول به اموال حرام واعمال‌آمیزشی جنسی‌خود داری نموده، وعفّت به‌خرج می‌دهند؛ ولیکن دارای عقل متین وفکری استوارنیستند.

وبنابراین مفسدهٔ کارهائی‌راکه انجام می‌دهند بیش ازمصلحت آنست؛ چون برپایهٔ جهالتی که دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از ازمصلحتی که پدیدهٔ عقل ودرایتشان است.

واگرعقل اورانیزمتین واستوار یافتید! باز زود اقدام برپیروی وتبعیّت نکنید! تاآنکه اورا بنگرید که‌آیا با هوای نفس خود متّحد شده وبرعلیه عقلش قیام کرده است؟ ویاآنکه باعقلش متّحد شده وبا هم برعلیه هوای نفس‌امّاره به‌پا خاسته‌اند؟ ودیگر ببیند که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویّه اشتیاق ورغبت دارد؟ یا آنکه بی‌رغبت ومیل است؟ چون درمیان تودهٔ مردم افرادی یافت می‌شوند که هم‌دنیا

وهم آخرت هردورا باخته‌اند؛ دنیارا برای وصول به‌دنیا ترك گفته‌اند، وپنداشته‌اند که لـذّت ریاست‌های باطل ازلـذّت اموال حرام ونعمت های مباح وحلال بیشتر است؛ وبنابراین برای نیل به‌ریاست‌های باطل ازهمهٔ اینها گذشته‌اند.

واگربه‌آنها گفته شود: ازخدابپرهیز! مقام خودخواهی وعـزّت کاذب اورا به گناه می‌کشد پس جهنّم برای اوبس است وحقّاً بـد جایگـاهـی است . این‌چنین فردی چون آدم یك‌چشمی پیوسته در امور بدون بصیرت ودرایت است؛ واولین گامی که به باطل بردارد، اورا به‌آخرین مراتب خُسران وزیان می‌کشاند.

وپس‌از آنکه نمی‌تواند به منویّات‌خود برسد، پروردگارش‌اورا درطغیان وسرکشیِ‌ممتدّ می‌برد؛ ودراین صورت آنچه‌راکه خداحرام کرده است حلال می‌شمرد؛ وآنچه‌راکه خداحلال‌کرده است حرام می‌شمرد؛ واگرریاست باطلش که به دنبالش می‌رود وبرای وصول به آن خـودرا به مهالك انداخته وبه شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی درازبین رفتن دینش‌ندارد؛ پس‌این افراد کسانی هستند که خدا برآنها غضب نموده؛ وبه آنان صـلای دورباش زده؛ و عذاب ذلّت آمیز وتحقیرانگیز برایشان مهیّا ساخته است. ولیکن مرد ، تمام مرد نیکومرد آن‌کسیست که هوای نفس‌ودرخواست خودراتابع امرخدا نموده است؛ وقوای خودرا درراه رضای خدا مبذول داشته است.

وذلّت‌را باوجود داشتن حـقّ به‌عـزّت ابدیّه نزدیکتر می‌یابد ازعـزّتی که باباطل به دست می‌آید. وبه‌یقین می‌داند که گرفتاری‌های

کم وناچیزدنیا که برای رضای خداآنهارا تحمّل می کند، اورا بدوام نعمت های ابدیّه خداوند دربهشتی که خرابی وفناء ونیستی ندارد خواهد رسانید. ونیز می‌داند که اگرازهوای نفس امّاره خود پیروی کند بسیاری از خوشی‌هائی که دردنیا می‌برد اورا به عذاب ابدیّه خداوند که زوال وانقطاع ندارد خواهد کشانید. پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیّار چنین مردی است؛ مرد نیکوپسندیده واستوارچنین مردی است پس‌حتماً به‌او تمسّك کنید! وبه رویّه ومنهاج وسیرهٔ او اقتدانمائید! وبه وسیلهٔ او به‌سوی پروردگارتان متوسّل شوید ! چون درخواست ودعای او ردّ نمی‌شود؛ وطلب وخواهش اودچار حِرمان نمی گردد.

انتشارات علامهٔ طباطبائی